

سورة طه



Ketabton.com

تفسير احمد



ترجمه و تفسير سورة «طه»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ « طه » جزء 16

سوره « طه » در مکه نازل شده و دارای یکصدوسی و پنج آیه و هشت رکوع است.
وجه تسمیه:

سوره‌ی شریف به نام «سوره‌ی طه» که یکی از نام‌های شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است، موسوم شده تا به این وسیله خاطرش آسوده گشته و در مقابل موانع و دشمنی‌ها تسلی خاطر یابد. از این رو به منظور ابراز لطف و عنایت نسبت به پیامبر سوره با ندای «طه * ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» آغاز شده است. (صفوة التفاسیر) نام دیگر این سوره «کلیم»؛ است (کما ذکره السخاوی- چنانچه السخاوی آورده است.) دلیل نام‌گذاری این سوره به کلیم، ذکر مناجات و گفتگوی موسی علیه‌السلام با خداوند متعال در این سوره است.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه:

طوری‌که در فوق هم تذکر دادیم سوره طه، دارای صدوسی و پنج آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و سیصد و چهل و یک کلمه میرسد. تعداد حروف این سوره به پنج هزار و دو صد و چهل و دو حرف بالغ می‌گردد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید.)

فضیلت سوره طه:

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) (یا - سین) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال اُمّتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را برمی‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند».

همچنان در مورد فضیلت سوره طه حدیث ابو امامه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي سُورِ ثَلَاثِ الْبَقَرَةِ وَالْإِمْرَانِ وَطَهَ». (اسم اعظم الهی که اگر با آن، فراخوانده شود، اجابت می‌کند در سه سوره قرآن کریم یعنی سوره‌های بقره، آل عمران و طه وجود دارد.) (ملاحظه شود: صحیح الجامع).

موضوعات مطروحه در سوره طه:

موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده‌است.

در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح می‌گردد آنگاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان می‌شود و در پایان هم به اقامه حُجّت علیه معاندان و دشمنان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهماالسلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آنجمله داستان موسی و آدم علیهماالسلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده و از دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون علیهم السلام.

ارتباط سوره طه با سوره قبلی:

خداوند متعال در پایان سوره مریم به نزول قرآن و اینکه قرآن بشارت متقین ترساندن و انذار کافرین است مؤجز اشاره فرموده است، اینک در آغاز سوره «طه» به ذکر این نکته می‌پردازد که قرآن برای سعادت پیامبر و نه برای بدبختیش نازل شده است.

محتوا و موضوعات سوره طه:

مطابق روایات اکثریت از مفسران دال بر اینست که سوره طه در مکه نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از «توحید و نبوت و حشر و نشر» می‌گوید، و نتایج توحید و بدبختیهای شرک را برمی‌شمرد. **در بخش اول:** این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

- در این سوره شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، و این که خداوند او را حمایت کرد و روحیه‌اش را تقویت نمود تا در رویارویی با نیرنگ و عناد، استهزا و تکذیب مشرکان متأثر نشده و بدون توجه به توطئه‌های آنان به ایفای وظیفه‌ی ورسالت عظیم اسمانی خویش بپردازد که همانا تبلیغ و یادآوری و «انذار» و «تبشیر» است؛ چرا که وظیفه‌ی او نیست که مردم را وادار به ایمان بکند!

- به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اطمینان بخشیدن به قلب مبارکش، سوره به نقل داستان پیامبران پرداخته است. در این راستا قصه‌ی حضرت «موسی و هارون» را با فرعون ظالم وستمگر به تفصیل به بیان گرفته است. و تقریباً قسمت عمده‌ی سوره در مورد آن بحث می‌کند. که بیش از هشتاد آیه را در برمی‌گیرد.

از آن زمان که موسی علیه السلام به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیریهای فراوان او با دستگاه فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجازآمیز فرعون و فرعونیان را در بحر غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهایی بخشید. بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با آنها بیان می‌کند.

- در این بخشهایی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیزوروز قیامت بحث به عمل آمده است.

- در سوره مبارکه: سخن از قرآن و عظمت آن است.

- همچنان در این سوره سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، مورد بحث قرار گرفته است. و در خلال آن آن مهر و رحمت خدا نسبت به آدم بعد از ارتکاب گناه نمایان می‌شود.
- همچنان در این سوره بحث در مورد اینکه الله متعال، پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی نسل آدم علیه السلام ارسال داشته و به آنها اختیار داده است که راه خیر یا شر را برگیرند.
- همچنین در خلال این سوره بعضی از صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی روز قیامت نمایان می‌شود که جهان از آن به لرزه در آمده و قلب‌ها از هول و هراس آن به طپش درمی‌آیند. و حسرت و سراسیمگی و سکوت، مردم را فرا می‌گیرد. صداها در مقابل خدای رحمان آهسته می‌گردد، به طوری که جز نجوا، صدایی شنیده نمی‌شود.
- این سوره همچنین به موضوع «روز حشر اکبر» پرداخته که در آن همه کس به شیوه‌ی عادلانه محاسبه می‌شود و فرمانبران و مطیعان راهی بهشت می‌شوند و کیفر مجرمان تحقق پیدا می‌کند، که وعده‌ی خدا خلاف پذیر نیست.
- و بالآخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده‌ای، برای همه مؤمنان بیان می‌دارد. همچنان در این سوره باتوجهات و رهنمودهای ربانی به پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمینه‌ی صبر و شکیبایی در راه خدا، به منظور تحقق نصر و پیروزی، خاتمه می‌یابد.

سایر خصوصیات سوره طه:

سوره طه با حروف مقطعه آغاز گشته است. و جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است. این فُتَبِیه می‌فرماید: سُوْر مئین سوره هایی هستند که بعد از سُوْر طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون» و برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

فضای نزول سوره طه:

طوری‌که یاد آور شدیم که: سوره طه در مکه و خطاب به پیامبر اسلام است که نگاه به محتوای سوره این را می‌رساند که در فضای نزول این سوره آن حضرت در امر تبلیغ دین اسلام بسیار خود را به سختی می‌افکندند و بسیار حریص بودند که مشرکان مکه همگی اهل ایمان و سعادت‌مند گردند لذا خداوند متعال این سوره را نازل فرمودند و وظیفه ایشان را معین می‌کند.

ترجمه و تفسیر سوره «طه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

طه ﴿١﴾

طه خوانده می‌شود: [طا، ها] طه (ای مشتاق حق و هادی خلق). (طه). مفهوم این حروف به الله معلوم است. و طه از جمله حروف مقطعه قرآنی است که بسیاری از سوره ها به این مقطعات آغاز گشته اند. (۱)

ابوبکر محمد، مشهور به ابن انباری، اُدیب، لغت شناس و مفسر علوم قرآنی و مؤلف « آدب الکاتب و ضمائُر القرآن » در مورد اینکه «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است که: ای محمد صلی الله علیه وسلم! پای خود را بر زمین فرس کن و آن را راحت بر زمین بگذار. می نویسد: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می‌آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد».

حضرت ابن عباس (رض) می‌گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می‌ایستادند (که این گونه به‌پا ایستادن، فشار آور بود) پس خداوند این آیه را نازل کرد».

همچنان ابن عباس و بسیاری از بزرگان تابعان می‌گویند: که « طه » به معنای یا رَجُل! یا به معنای یا حَبِیبی! است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در مورد اینکه قرآن، مایه ی خوشبختی است، بحث بعمل آمده است.

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾

(ای پیامبر! ما) قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی. (۲)
« لِتَشْقَى »: «تَشْقَى» مشتق از شقاء به معنی تَعَب، رنج و زحمت انداختن است. مفسر زمخشری می‌فرماید: آن به معنای تعب می‌آید. لازم و متعدی به کار رفته است، «لِتَشْقَى»: تا به زحمت بیافتی یا تا خود را به زحمت بیندازی. (کهف آیه 6، شعراء آیه 3، فاطر آیه 8).

رسالت و وظیفه‌ی پیامبر تذکر است نه اجبار مردم بر پذیرش:

اساساً باید گفت که: وحی الهی برای ایجاد رنج و زحمت نازل نشده است. در ضمن باید یاد آور شد که در انجام تکالیف دینی، تحمّل مشقّت‌های طاقت‌فرسا لازم نیست.

ابن عباس در مورد معنی و تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی، بلکه آن را از سر مهر و محبت و برای نیکبختی مردمان نازل کرده‌ایم.

روایت شده است که وقتی قرآن عظیم الشان بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شد با یارانش به نماز برخاست و نماز را طولانی کرد، قریش گفتند: خدا این قرآن را جز به منظور ایجاد زحمت و دردسر بر محمد نازل نکرده است. آنگاه این آیه نازل شد. (نظر ضحاک چنین است. ملاحظه شود: تفسیر زاد المسیر ۲۶۸/۵).

همچنین سایر مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «**مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ۚ**» [طه: 2] می نویسند: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی باشد.

شان نزول آیات 1 - 2:

708- این مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در اوایل نزول وحی هنگام ادای نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قف پایهای خود ایستاده میشود. پس خدای بزرگ «طه (1) **مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (2)**» را نازل کرد (بیهقی در «شعب الایمان» 1497 از ابن عباس روایت کرده است، در این اسناد محمد بن زیاد بشکری میمونی کذاب است. به «میزان الاعتدال» 7547 و «تفسیر شوکانی» 1696) 709- عبد بن عبد الحمید در «تفسیر» خود از ربیع بن انس (روایت کرده است: سرور کائنات [هنگام ادای نماز] گاهی بر این پا و گاهی بر آن پا می ایستاد تا خدای بزرگ آیه «**مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (2)**» را نازل کرد.

ابن کثیر 3 / 149 می گوید: «[قاضی] عیاض از ربیع بن انس روایت کرده» پس مرسل است، اما بزار 2232 «کشف» از علی به طور موصول روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11165 می گوید: «بخاری گفته که در یزید بن بلال نظر است و کیسان بن عمرو را ابن حبان ثقه می داند و ابن معین ضعیف و باقی راوی های این حدیث راوی صحیح هستند» پس اسناد ضعیف است. به «تفسیر شوکانی» 1695

إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَىٰ (۳)

[بلکه آن را نازل کردیم] تا برای کسی که [از خدا] می ترسد، زمینه توجه و یادآوری باشد. (۳)

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجهان، در گرو پایبندی به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بدون آن سعادت واقعی نصیب انسان میسر نیست.

از نگاه قرآن عظیم الشان، و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم سعادت واقعی انسان، همان خوشبختی است که در آخرت نصیب او می شود و دارای درجات و مراتب مختلفی است. باید توجه داشت که مراتب سعادت انسان نیز به میزان اطاعت او از دستورات الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم بستگی دارد. قرآن کریم می فرماید: «**وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**؛ و هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، و از خداوند بترسد، و از او پروا کند چنین کسانی به حقیقت کامیاب اند.» کلمه «فوز» در هندسه آیات قرآن، بازتاب درجات مختلف مؤمنان است. این مراتب، از ورود و خلود در بهشت آغاز می شود و به رضایت و رضوان الهی که حداعلای رستگاری است منتهی می شود. کمترین سعادت در آخرت، ورود به بهشت است که انسان به آسانی نباید آن را از دست دهد.

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ (۴)

[کتابی است] نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. (۴) آیه متبرکه که از عظمت و شکوه و جاه و جلال و جبروت الله متعال خبر می دهد: طوریکه در تفسیر البحر آمده است: ذکر صفت «بلند» برای آسمانها دلیل بر عظمت و توانایی

مبدع و مخترعش می‌باشد؛ چون آفرینش چنین آسمان‌های بلندی جز از جانب خدای توانا ممکن نیست. (البحر ۶/۲۲۶).

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿۵﴾

(خداوند) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت. (۵)

گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله‌اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنان‌که در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکیف درنگ نمی‌کردند. از امام مالک / پرسیدند که خدا چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطة عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می‌شویم که قول صحیح در باره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش:

ما چگونگی و نحوه استقرار خداوند متعال را بر عرش نمی‌دانیم، زیرا ما از کیفیت ذات الهی خبر نداریم، اما معنی و مفهوم استقرار را در لغت عرب می‌دانیم. عربها، وقتی که (ماده استوی) را بوسیله «علی» متعدی کنند، یکی از چهار معنی زیر را قصد می‌کنند، چنانکه تحقیقات علامه ابن قیم نشانگر آن است:

- 1 - استقرار یافتن
- 2 - بلند و بالا بودن
- 3 - فزونی و شدت یافتن
- 4 - صعود و بالا رفتن

ابوالحسن اشعری در «مقالات الاسلامیین» صفحه 157، 211 نقل کرده که معتزلیها استوی را به استولی به معنی (چیره شدن و تسلط یافتن) تفسیر کرده‌اند. پس کسانی که استواء را این چنین تاویل کرده‌اند، در واقع پیرو معتزلیها بوده و چه سلف بدی دارند. اما اهل سنت و اصحاب حدیث، استواء علی العرش را برای خدا ثابت دانسته، نه آن را نفی می‌کنند و نه کیفیتی برای آن قائل شده‌اند، چنانکه ابوالحسن اشعری رضی الله عنه از اهل سنت و اصحاب حدیث اینچنین نقل نموده است، (مراجعه شود: مقالات الاسلامیین» صفحه 211 الی 290).

اهل لغت برای ما نقل کرده‌اند که علماء و دانشمندان زبان و لغت عربی، آنانی که فطرت شان با فلسفه آلوده نشده است، هرگز استواء را به استولی تفسیر نکرده‌اند.

ابوداود بن علی اصفهانی می‌گوید: نزد ابن الاعرابی بودم. مردی به محضر او آمد و سؤال کرد: معنی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ ابن الاعرابی در جواب گفت: معنی آن - چنانکه خودش خبر داده - این است: خداوند بالای عرش است. آن مرد گفت: ای اباعبدالله (کنیه ابن الاعرابی است) استواء به معنی استولی (چیره و غالب) است. ابن الاعرابی گفت: تو از کجا می‌دانی؟ هرگز عرب، (استولی علی شیء) نمی‌گویند، مگر زمانی که آن شیء ضدی داشته باشد، که هرگاه یکی از آنها بر دیگری پیروز شود و غلبه پیدا کند، می‌گویند: (استولی علیه) بر دیگری چیره و پیروز شد. مگر قول نابغه را نشنیده‌ای که می‌گوید: الا لمثلک أومن أنت سابقه - سبق الجواد إذا استولی علی الامد لسان العرب: 2/249.

این منهج و روش یعنی شناخت، معنی استواء و عدم آگاهی به کیفیت آن و نهی از بحث و جدال در مورد آن، روش و شیوه سلف صالح است. وقتی که از امام مالک سؤال شد، استوی در این آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چگونه است؟ امام مالک سر را پائین انداخت، بگونه ای که پیشانی‌اش عرق کرد، سپس سر را بلند کرد و فرمود: آری درست است. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی خداوند بر عرش قرار گرفته است، همانطور که خود را بدان متصف کرده است، اما نباید گفت: چگونه؟ زیرا کیفیت آن نامعلوم است و تو اهل بدعت هستی، (سپس) دستور داد آن مرد را بیرون کنند. روایت از بیهقی، و ذهبی آن را صحیح دانسته: ملاحظه شود: «مختصر العلو للعلی الغفار» تألیف: ذهبی: ص 141 حدیث شماره 131.

در روایت دیگر از امام مالک چنین آمده است: «الکیف غیر معقول: الاستواء منه غیر مجهول و الایمان به واجب والسؤال عنه بدعة». (کیفیت آن در دایره عقل نمی گنجد، و استواء برای او ثابت و قطعی است، و وایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن بدعت است.) «مختصر العلو»: ص 141 حدیث شماره 142.

این که امام مالک میگوید: (غیر مجهول) یعنی معلوم است. معنی معلوم هم مشخص است، زیرا معلوم در لغت عرب معنی دارد که عربها به آن آگاه اند و عالم می تواند آن را ترجمه و تفسیر کند. لذا بسیاری از آنهایی که این سخن را از امام مالک نقل کرده‌اند، آن را دانسته و گفته‌اند: که امام مالک این سخن را در جواب آن مرد سائل گفته است. در واقع معنی (معلوم) با (غیر مجهول) فرق نمیکند و هر دو کلمه یک مفهوم را می رسانند، پس (الاستواء معلوم) با (الاستواء غیر مجهول) از لحاظ معنی هر دو یکی هستند. قرطبی میگوید: سلف و گذشتگان صالح رضی الله عنهم جهت را از خداوند نفی نکرده و چنین سخنی را نگفته‌اند، بلکه همه آنها جهت را برای خدا ثابت دانسته اند. همانطور که کتاب خداوند آن را ثابت کرده و رسولش بدان خبر داده است.

اینکه خداوند بر عرش قرار دارد واقعی است و هیچ کس آن را انکار نکرده است و عرش را به استواء اختصاص داده اند زیرا عرش از بزرگترین آفریده‌های خداوند است و اما اینکه از کیفیت استواء اظهار بی علمی کرده‌اند، بدین جهت است که هیچ کس حقیقت آن را نمی‌داند.

امام مالک می فرماید: استواء به اعتبار لغت معلوم است و نحوه آن مجهول است و سوال درباره آن بدعت است. أم سلمه رضی الله عنها نیز چنین فرموده است و در این رابطه همین اندازه که بیان شد، کافی است. تفسیر قرطبی: 219/2.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین، و هر آنچه در میان آن دو است و هر آنچه زیر خاک است؛ همه از الله است (و در تصرف او قرار دارند). (٦)

«الثَّرَى»: خاک. زمین. «مَا تَحْتَ الثَّرَى»: آنچه در درون خاک و در اعماق زمین است.

یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست، آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها و مخلوقات ما بین آن دو و مخلوقات و معادن زیر زمین، همه و همه از آن خدا است و تحت اختیار و تصرف او قرار دارند و قدرت و سلطنت او بر آنها حاکم است.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالنُّقُولِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

و اگر سخن آشکارا بگویی (یا آن را پنهان کنی)، بی گمان او (راز) پنهان و پنهان‌تر را

می‌داند. (۷)

«إِنْ تَجَهَّزْ...»: اگر آشکارا سخن بگوئی.

«السِّرِّ»: هدف از آن نجوای با دیگران است.

«أَخْفَى»: مراد چیزهایی است که به دل می‌گذرد، اعم از اندیشه و وسوسه و نیت (ملک آیات 13، و 16).

علماء بدین باور اند که یکی از راههای جلوگیری از منکرات، همانا توجه مردم به علم الهی بر پنهان و آشکار آنهاست.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! اگر سخن را آشکار سازی یا آن را در نهاد خود پنهان بداری، در نظر الله یکسان است؛ زیرا او به مخفی‌تر از آن از قبیل وسوسه و خطورات قلب و نجواها با خبر و آگاه است.

هدف آیه مبارکه مطمئن کردن قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم است، مبنی بر این که الله متعال با او می‌باشد و گفتارش را می‌شنود و او را در رویارویی با کفار، بدون یاور و تکیه‌گاه تنها نمی‌گذارد، پس اگر آشکارا او را می‌خواند، همانا او راز و پنهان را می‌داند. قلبی احساس کند خدا به او نزدیک است و راز و نیازش را می‌داند، اطمینان حاصل می‌کند و از این قرب و نزدیکی راضی و مأنوس می‌شود.

«السِّرِّ»:

طوری‌که یادآور شدیم که: هدف از «السِّرِّ» همان نجوای با دیگران است. همچنان آمده است که «السِّرِّ»: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به‌گونه راز در میان می‌گذارد و پنهان‌تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می‌گوید - یعنی حدیث نفس می‌کند - یا سخنی است که به خاطرش خطور می‌کند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می‌نامند.

«أَخْفَى»:

آنکه هنوز در دردل خطور نکرده باشد، شاید آینده به دل خطور کند، حق تعالی از همه ی اینها آگاه و با خبر است: که الان در دل انسان چه هست و فردا چه خواهد بود، و معامله فردا به نحوی است که خود آن شخص هم امروز از آن اطلاعی در دست ندارد، که فردا چه چیزی به دل من خطور خواهد کرد. (تفسیر قرطبی)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبودی برحق به جز او نیست، نامهای نیکو از آن اوست. (۸) «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: نامهای نیکو. وجه تسمیه اسماء حسنی، بدان جهت است که بر تنزیه و کمال عظمت و قدرت دلالت دارند (اعراف / 180، اسراء / 110).

نام نیکو و زیبا چه در لفظ و چه در معنا، یک ارزش است و خداوند، هم خود جمیل است و هم بهترین و نیکوترین نام‌ها را دارد.

در حدیث شریف آمده است که: الله متعال دارای نود و نه اسم است و هر کس آنها را بخواند، داخل بهشت می‌شود. (اخراج از ترمذی).

قابل تذکر است که: این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب (رض) انجامید - که در تاریخ اسلام به داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض) مشهور است.

داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض):

امیر المؤمنین حضرت عمر (رضی الله عنه) شخصیت آهنین، با وقار، با همت و با قدرت فوق العاده ی عظیمی بود. حضرت عمر (رض) لقب «امیر المؤمنین» را بجای «خليفة رسول الله» ارجحیت داد.

طبرانی از ابن مسعود و انس نقل کرده است که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روزی به درگاه خداوند متعال چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ (الترمذی)» «خداوند، اسلام را با هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوبتر است یاری ده و عزت بخش: عمر بن خطاب یا ابوجهل بن هشام که نام ابوجهل نیز عمر بود». «(جامع الترمذی، ابواب المناقب، «مناقب عمر بن الخطاب»، جلد 5، صفحه 576، ح 3681.) بعد عملاً معلوم شد که آن فرد محبوب نزد الله (ج)، عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بوده است.

مشرف شدن عمر به اسلام:

عمر بن خطاب (رض) قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شود، بعنوان یک عقیده، به خدای سنگی و بُت پرستی، چندان دل بستگی و علاقه نشان نمیداد، بدین اساس او مانند دیگران در خانه خویش بُت مخصوصی برای تعظیم و عبادت نداشت و در هیچ زمان دیده نشده است که برای بُت های مکه نذر و یا هم قربانی بجا آورده باشد. هیچکس او را ندیده است که او به بُت خانه رفته باشد، و یا هم در پای بُت آشک ریخته باشد. در کتاب «فاروق اعظم نوشته هیکل، جلد اول، صفحه 26» آمده است که: عمر بن خطاب به بُت های بزرگ و مشهور مشرکین «به لات و عزی و هبل بزرگ! قسم» یاد کرده، ولی دیگر هیچگونه علاقه ای به او نشان نمیداد. و اینهم باین جهت بود، که در مقدسات ملی عمر از اینها چیزی بالاتر نبود. مؤرخین می افزایند که: حضرت عمر بالعکس:

1 - به طواف کعبه

2 - نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه میرفت. (عبریة عمر، عقاد،

ص: 537 و 543.) که البته این هم در عادت مردم مکه بشمار میرفت. از جانب دیگر، دین جدید تا هنوز با هیچیک از این عادت مبارزه نکرده بود، بالعکس برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است. بنابراین عمر شخصاً و ذاتاً با این دین جدید تضادی نداشت اما برای عمر، غیر از مسایل شخصی، مسائل مهمتری مطرح بود و آن اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبی اعراب، و حراست سنن ملی هزاران ساله اعراب، و جلوگیری از تجاوز و ستم و بیعدالتی که عمر بیش از هر چیز شیفته اجرای قوانین عدالت بود. (عبریة عمر، صفحه: 487 و فاروق اعظم، صفحه: 36، جلد 1.)

برخورد عمر بن خطاب با محمد صلی الله علیه وسلم در حال کفر:

مؤرخین با تمام امانت داری مینویسند که عمر، در روزگاری که در کفر بسر می برد، با محمد صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانه و محترمانه داشت. خود حضرت عمر در مورد برخورد با محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید: «در یکی از شبها بقصد میخانه، و حضور در محفل گرم یاران خویش از منزل بیرون رفتم، اما در آن شب اتفاقاً نه میخانه دایر بود و نه از یاران کسی پیدا بود. با خود گفتم چه بهتر که بمسجد الحرام بروم

و کعبه راهفت بار طواف کنم، و هنگامیکه به کعبه نزدیک شدم محمدصلی الله علیه وسلم را در حال نماز خواندن دیدم. سخت مشتاق بودم که تا به وی نزدیک شوم، و دعا و نجوای مخصوص او را از نزدیک بشنوم، و اما تشویش داشتم، که اگر نزدیکتر شوم و مرا ببیند، موجب وحشت و نگرانی او می‌شوم، ناچار دوری به کعبه زدم، و از جانب (حجر اسماعیل) خود را زیر پرده کعبه طوری مخفی کردم که جز پرده کعبه هیچ فاصله دیگری در بین من و او نبود. به دعاها و نجوای او مرتب گوش میدادم».

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در نماز خویش سوره حاقه را آغاز کردند. عمر به تلاوت قرآن گوش فرا داد، و تحت تأثیر انتظام و انسجام آیات قرآن قرار گرفت. خود او می‌گوید: با خود گفتم: این مرد بخدا شاعر است، همانگونه که قریش می‌گویند! گوید: بی‌درنگ آن حضرت چنین تلاوت کردند: «**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ**» (سوره الحاقه: 40-41). «این قرآن سخن فرستاده‌ای مکرم است، و هرگز سخن یک شاعر نیست، چه بسیار کم ایمان می‌آورید!».

گوید: گفتم: کاهن! بی‌درنگ چنین تلاوت فرمودند: «**وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ**» (سوره الحاقه: 42-43). «این، سخن کاهن نیز هرگز نیست، چه بسیار کم می‌اندیشید و درمی‌یابید! این سخنان فرو فرستاده خدای جهانیان است!».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همچنان تلاوت آیات را تا پایان سوره ادامه دادند. گوید: اسلام، به این ترتیب، در قلب من جا گرفت. (تاریخ عمر بن الخطاب، ابن جوزی، صفحه 6 روایت ابن اسحاق از عطاء و مجاهد نیز نزدیک به همین مضمون است، اما ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: ابن هشام، جلد 1، صفحه 346-348. نیز، روایتی نزدیک به همین مضمون را ابن جوزی از جابر آورده است که باز هم ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 9-10). (عبریه عمر، عقاد، صفحه: 538 و 543 و سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه: 217 و فاروق اعظم، هیکل، جلد 1، صفحه: 43، طبق برخی از روایت‌ها که هیکل و غیره ترجیح می‌دهند عمر در همین برخورد و بعد از شنیدن آیه‌ها از پیامبر ایمان آورده است.)

داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام:

مؤرخین مینویسند: حضرت عمر در یکی از روزها شمشیر خویش را، برای اینکه حساب رسول الله صلی الله علیه وسلم را یکسره سازد گرفته و از خانه بیرون شد. نعیم بن عبدالله نحام عدوی، یا مردی از بنی زهره، یامردی از بنی مخزوم، سر راه را بر او گرفت و گفت: کجا با این شتاب، ای عمر؟ گفت: قصد دارم بروم و محمد را به قتل برسانم! آن مرد گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه می‌خواهی از جانب بنی‌هاشم و بنی‌زهره در امان بمانی؟! عمر به او گفت: به گمان من تو صابی شده‌ای و از دین و آئینی که بر آن بوده‌ای برگشته‌ای؟! آن مرد گفت: ای عمر، آیا می‌خواهی خیر شگفت‌انگیزی را برای تو بازگو کنم! خواهر و شوهر خواهرت صابی شده‌اند، و دین و آئینی را که تو بر آن بوده‌ای رها کرده‌اند! عمر با عصبانیت دوچندان بطرف خانه خواهر خویش در حرکت شد. وقتی به آنجا رسید، خباب بن ارت نزد آنان بود، و از روی صحیفه‌ای که سوره طاهرا بر آن نوشته شده بود بر آنان قرائت می‌کرد. خباب معلّم قرآن آن دو بود و همیشه نزد آنان می‌آمد و قرآن عظیم الشان را به آنان تعلیم میداد.

همین‌که خَبَاب ورود عمر را به خانه احساس کرد، خود را در گوشه‌ای مخفی نمود. فاطمه خواهر عمر نیز آن صحیفه را در جایی مخفی کرد. اما، عمر، زمانیکه به خانه خواهر خویش نزدیک میشود، صدای قرائت قرآن خَبَاب را که بر آندو قرائت می‌کرد شنیده بود. وقتی بر خواهر و شوهر خواهرش وارد شد، خطاب به آندو گفت: این سرو صدایی که از خانه شما شنیدم چه بود؟ گفتند: چیزی نبود، گفتگویی عادی بود که با هم داشتیم! گفت: نکند که شما صابی شده باشید؟ شوهر خواهرش گفت: ای عمر، هیچ فکر کرده‌ای که ممکن است حق با دین دیگری غیر از دین و آئین تو باشد؟ عمر بر او حمله برد و او را زیر ضربان مشت و لگد خویش گرفت. خواهرش آمد تا او را از شوهرش جدا کند. عمر سیلی محکمی بر روی خواهرش زد، که بر اثر آن سر و روی او را خون آلود نمود. به روایت ابن اسحاق خواهرش را لت و کوب کرد و سر و صورت او را زخمی گردانید. فاطمه که سخت خشمگین شده بود، گفت: ای عمر، حال که حق با دین دیگری غیر از دین و آئین توست، **اشهدان لاله‌الاله، و اشهد ان محمداً رسول الله!** عمر که از تأثیرگذاری بر افکار و عقاید خواهر و شوهرخواهر خویش ناامید شده بود، و سر روی خون‌آلود خواهرش را دید، پشیمان و شرمسار گردید و گفت: این نوشته‌ای را که نزدتان بود به من بدهید و بر من قرائت کنید! خواهرش گفت: تو پلید هستی، و **«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»** (سوره الواقعة: 79). جز پاکان کسی نباید قرآن را لمس کند! برخیز و غسل کن! عمر برخاست و غسل کرد. آنگاه صحیفه سوره طاه را برگرفت و خواند: **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»** و گفت: چه نام‌های پاک و پاکیزه‌ای! سپس خواند: **«طه»** و خواند و خواند تا رسید به این آیه: **«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»** (سوره طه: 14). گفت: چقدر این کلام نیکو و گرامی است! مرا نزد محمد ببرید!

وقتی خَبَاب این سخن عمر را شنید، از مخفی گاه بیرون آمد و گفت: مزده به تو، ای عمر! که من امیدوارم تو مصداق دعای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب پنجشنبه گذشته باشی، آنگاه که در خانه‌ای که پایین کوه صفا است، آنحضرت به درگاه خداوند عرضه داشتند: **اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هَشَامٍ** عمر شمشیرش را برداشت و در گردن او یخت و به راه افتاد. رفت و رفت تا به دارالارقم رسید، در را کوبید. مردی به پای خاست و از شکاف در نگرست. عمر را دید که شمشیر حمایل کرده است! خیر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. مسلمانان پریشان شدند. حمزه به آنان گفت: چرا پریشان شدید؟! گفتند: عمر! گفت: عمر باشد. در را به روی او بکشایید، اگر به قصد خیر آمده باشد، ما نیز با او به خیر مقابله می‌کنیم، و اگر به قصد شر آمده باشد با همان شمشیر خودش او را به قتل می‌رسانیم! رسول الله درون خانه ارقم حضور داشتند و آیاتی از قرآن داشت بر آنحضرت وحی می‌شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دست حضرت عمر را گرفت و گفت: **«مَا أَنْتَ مُنْتَهِي يَا عُمَرُ، حَتَّى يُنَزَلَ اللَّهُ بِكَ مِنَ الْخَزْيِ وَالنَّكَالِ مَا أَنْزَلَ بِالْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، اللَّهُمَّ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ»**. «عمر! نمی‌خواهی از کارهایت دست برداری تا خداوند همان خواری و عذاب الهی که بر ولید بن مغیره نازل گردید، بر تو نیز نازل گرداند؟

خداوندا، این عمر بن خطاب است! خداوندا، با (مسلمان شدن) عمر بن خطاب سلامت را عزت ببخش!».

عمر بی‌درنگ گفت: «اشهدان لا اله الا الله، وانك رسول الله» و اسلام آورد. کسانی که در دارالارقم حضور داشتند آنچنان تکبیر گفتند که حاضران در مسجدالحرام صدایشان را شنیدند. (تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه 7، 10-11؛ سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 343-346).

خوانندگان گرامی!

در آیات (9 الی 16) در باره: 1 - موسی علیهم السلام در وادی مقدس، راز و نیاز با الله و سرآغاز وحی بر او، بحث بعمل آمده است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾

و(ای پیامبر!) آیا خبر موسی به تو رسیده است؟(۹)

در این آیه مبارکه می فرماید: یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می‌دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی‌ات نمی‌باشد.

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: استفهام برای تقریر و اثبات است و غرض از آن تشویق کردن پیامبر به گوش فرا دادن به وحی است. یعنی ای محمد! آیا خبر و قصه‌ی عجیب و شگفت‌انگیز موسی علیه السلام به تو رسیده است؟ (تفسیر صفوة التفاسیر).

همچنان قابل تذکر است که: از فحوای این آیه مبارکه چنین برمی‌آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوت می‌دیدند. «حَدِيثُ مُوسَى» (در فرهنگ قرآن، حدیث به معنای تاریخ است، نه حادثه‌ی جدید).

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

هنگامی که آتشی را (از دور) دید، پس به همسرش گفت: «(لحظه ای) توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (۱۰)

«أَمْكُثُوا»: توقف کنید. اندکی بایستید.

«ءَأَنَسْتُ»: دیده‌ام. از مصدر (ایناس) که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوشحالی و آرامش باشد، برعکس «تَوَجَّسَ» که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوف و هراس است.

«قَبَسٍ»: شعله برگرفته از آتش بر نوک چند چوب. که شخص آن را می‌گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد. (تفسیر خرمدل).

ابن عباس می فرماید: وقتی که مدت قرار موسی علیه السلام (باخسراش شعیب علیه السلام) به اخیر رسید، با خانواده‌اش از مدین خارج شد و به مقصد مصر راه افتاد شبی زمستانی، شبی تاریکی بود که به اثر آن راه را گم کرد. آتش زنه را می‌زد یعنی سنگ چق مق هم جرقه نمی‌داد. در چنین حالتی، آتشی را در طرف چپ راه و از فاصله دور

مشاهده کرد، وقتی آن را دید گمان برد که واقعا آتش است. اما نور خدا بود. **«لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ»** شاید آتشی بیاورم که با آن خود را گرم کنید. **«أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى»** یا راهنمایی را بیابم که راه را به من نشان دهد.

باید یاد آور شد که: قصه و داستان حضرت موسی علیه السلام بصورت کل در بیست و سه سوره و 136 مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و داستان موسی علیه السلام از جمله بزرگترین داستان‌های قرآنی می باشد، زیرا حدود نهمصد آیه از قرآن را به خود اختصاص داده است.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي يَا مُوسَى ﴿١١﴾

پس چون نزد آن (آتش) نزدیک شد، صدا کرده شد که: ای موسی! (۱۱) چون موسی به پیش آتش رسید، الله متعال به وی ندا کرد: ای موسی! بدین‌گونه وی را به سخن گفتن گرامی داشت و به نبوت مشرف گردانید. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني).

در مسند امام احمد و غیره از وهب بن منبه روایت است که حضرت موسی علیه السلام به سوی آن آتش حرکت کرد، به قریب آن که رسید، منظره عجیب و حیرت انگیزی را مشاهده کرد، که آتشی است بسیار بزرگ که از بالای درخت سرسبزی و شاداب شعله می زند، اما حیرت در این است، که هیچ شاخ و برگ از آن درخت، نمی سوزد، بلکه آتش در تر و تازگی و رونق آن، افزوده است، این منظره ی حیرت انگیزی را تادیری در، مشاهده کرده که شاید شعله ای از بر زمین بیفتد، و آن را بردارد، وقتی تادیر این امید او محقق نشد، او مقداری گیاه و هیزم جمع کرده به آن آتش نزدیک کرد که در آنها آتش بگیرد و هدف او بر آورده شود، اما وقتی این مشت گیاه و هیزم را به آن نزدیک کرد آتش خود را عقب کشید، در هر صورت هدف آتش بر داشتن او میسر نشد، او از آتش عجیب و غریب در عالم حیرت قرار گرفته بود، که هاتف از غیب آواز داد. (روح المعانی) تذکر یافته در: (تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طه).

این واقعه حضرت موسی علیه السلام در دامن کوه طور اتفاق افتاد که جانب دست راست آن به طوی بود.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

همانا من پروردگار تو هستم، پس نعل‌هایت را از پا بیرون کن، که تو در وادی مقدس طوی هستی. (۱۲)

«إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ»: بوت‌هایت را از پا بیرون بیاور. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را به بیرون آوردن بوت‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور فرمود زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیک‌تر است **«هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی»** مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی ای در سرزمین سیناست.

وقتی به آتش رسید، دید آتشی است سفید رنگ از درختی سبز شعله‌ور است، آنگاه خدا او را ندا داد. و گفت: من خدایت هستم که با تو سخن می‌گویم، برای رعایت ادب، کفش‌ها را از پایت درآور و جلو بیا. **«إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»** (12) تو در دره‌ی پاک و مبارکی به نام طوی هستی.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن می نویسد: وقتی انسان چنین صحنه‌ای را تصور می‌کند، قلبش از حرکت باز می‌ایستد و خشک می‌شود و تمام وجودش به لرزه می‌افتد. موسی تک و تنها در آن بیابان و در آن شب سخت تاریک که تیرگی همه جا را فرا گرفته و سکوت حکمفرماست، راه می‌رود، در جستجوی آتش است. آتشی را می‌جوید که از جانب طور به چشمش آمده است. آنگاه با تمام وجودش ندایی را می‌شنود که می‌گوید: «منم خدایت، کفش‌هایت را درآور که تو در دره‌ی مقدس و پاک طوی هستی» (ظلال ۶۸/۵)

«طَوِيَّ»:

«طَوِيَّ»، نام سرزمین کنار کوه طور است. و «طَوِيَّ» یعنی چیزی یا جایی که با برکت آمیخته شده است.

کلمه «رَبِّ» که از آسمای حسناى الهی است، بیش از 970 مرتبه در قرآن عظیم الشان آمده است و خداوند متعال در اولین تجلی بر حضرت موسی علیه السلام خودش را با این نام به او معرفی فرمود. «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» و چون نبوت حضرت موسی علیه السلام با ندا و کلام الهی آغاز شد، لذا او را کلیم الله می‌نامند. «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» نساء، 164. «وَادِي الْمُقَدَّسِ» به مکان دور از عیب و گناه اطلاق می‌گردد.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿١٣﴾

و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس به آنچه (بر تو) وحی می‌شود، گوش کن. (۱۳)

«إِخْتَرْتُكَ»: تو را برگزیده‌ام.

در آیه مبارکه به یک اصل اشاره بعمل آمده است که: تعیین و انتخاب پیامبران، از جانب الله متعال صورت می‌گیرد و نه از جانب مردم بنا بر همین اصل است که می‌فرماید: «و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی می‌شود» هم‌اکنون به سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هوشیاری. این بدین معنی است که باید کلمات وحی را با تمام وجود و با جان و دل شنید. طوریکه در کلمه «فَاسْتَمِعْ» آمده است: پس با قلبی آماده به آنچه که به تو وحی می‌کند گوش فرا ده. نه صرف یک «فاسمع» یعنی فقط شنیدن.

امام رازی می‌فرماید: این بیان شامل اوج هیبت و شکوه و جلال است، طوریکه «الله متعال» گفته است: امری بس عظیم و مهم و سرسام آور به تو روی آورده است، پس خود را برای آن آماده کن و تمام عقل و اندیشه‌ات را در آن به کار بگیر. (تفسیر رازی ۱۹/۲۲).

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

یقیناً من «الله» هستم، هیچ معبودی (بر حق) جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد کردن من برپا کن. (۱۴)

مجاهد گفته است: هر کس نماز بخواند خدا را یاد کرده است؛ چون نماز شامل ذکر است و قلب و زبان و جوارح را مشغول می‌دارد. نماز بعد از توحید برترین ارکان دین است. در آیه مبارکه در می‌یابیم که شناخت اصول دین، بر انجام فروع دین مقدم تر است. باید یاد آور شد که: عبادت باید خالصانه باشد. ارزش عبادت به میزان خلوص آن است. در ضمن از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: توحید در رأس همه عقاید است و نماز در

رأس همه عبادات است. عبادت نماز در همه ادیان ابراهیم وجود داشت و نماز، اولین دستور کار و برنامه‌ی عملی انبیا علیهم السلام است. ونباید فراموش کنیم هدف از اقامه نماز، تنها رعایت قالب و حرکت های ظاهری آن نیست، بلکه توجه به قلب آن، یعنی احساس حضور در نماز است.

در آیه مبارکه فوق بیان شده است که: هرگاه بهیاد آوردی که نمازی بر نمهات هست، آن نماز را برپا دار. طوریکه در حدیث شریف به روایت انس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به خاطر آورد، آن را به جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصا نماز را ذکر کرد زیرا نماز پرتترین طاعات و بهترین عبادات است.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾

بی‌گمان قیامت آمدنی است، می‌خواهم (وقت) آن را پنهان دارم، تا هر کس در برابر کوشش خود (خیر یا شر) جزا داده شود. (۱۵)

در این هیچگونه جای شکی نیست که برپایی قیامت بصورت حتمی است، طوریکه در آیه مبارکه، گفته شده است «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» اما زمانش مخفی است. «أُخْفِيهَا» از زمان وقوع قیامت، هیچ کس به جز الله متعال آگاه نیست. مبالغه در إخفای قیامت است. و باید متذکر شد که: هر آگاهی و دانستنی مفید هم نیست. ندانستن زمان وقوع قیامت دارای حکمت و لطفی است. زیرا انسان در عمل آزاد بوده و گرفتار هیجان و ترس نیست. از فحوای آیه ای مبارکه، ملاحظه می‌شود که پروردگار با عظمت ما بر پنهان داشتن زمان قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده است.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» بدون تردید رستاخیز می‌آید و تحقق می‌پذیرد، نزدیک است که آن را بر خود پنهان دارم، (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳) پس چگونه شما را از آن باخبر کنم؟! (این خلاصه‌ی گفته‌ی مجاهد و ابن عباس است و طبری آن را پذیرفته است و آنچه که در تفسیر این آیه راجح است، همین است. نظرات دیگری نیز موجود است اما خالی از ضعف نیستند. البحر المحيط ۲۳۲/۴).

عالم جلیل القدر ابوالعباس مبرّد (متوفی ۲۸۶) فرموده است: عرب عادت دارند وقتی در کتمان چیزی مبالغه کنند، می‌گویند: حتی آن را از خود مکتوم داشته‌ام؛ یعنی هیچ کس را از آن باخبر نکرده‌ام.

«لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» تا هر کس پاداش عمل خود را بیابد، اگر عملش نیکو باشد جزای نیکو می‌یابد و اگر عملش بد باشد کیفر بد می‌یابد.

پنهان داشتن روز رستاخیز!

درمورد اینکه چرا وقت رستاخیز و مرگ، نهان می‌باشد، مفسران در این بابت فرموده اند: خداوند متعال در روز رستاخیز و درحالت احتضار، توبه را قبول نمی‌کند و اگر مردم زمان فرارسیدن قیامت یا مرگ را می‌دانستند، به نافرمانی و معاصی مشغول می‌شدند و قبل از فرا رسیدن آن توبه می‌کردند و بدین ترتیب از مجازات نجات می‌یافتند، اما الله متعال موضوع را نهان کرده است، تا مردم همیشه بر حذر بوده و آمادگی همیشگی

برای آن داشته باشند که مبدا به طور ناگهانی رستاخیز بیاید و یا ناگهان مرگ فرا رسد. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

پس مبدا کسی که به آن ایمان ندارد، و از هوسهای خود پیروی می کند، تو را از آن باز دارد، که هلاک خواهی شد. (١٦)

«فَلَا يَصُدُّكَ»: باید که تو را باز ندارد. تو را غافل و دور از آن نکند.

به یاد داشته باشید که: اساساً غفلت از آخرت مستلزم نابودی است. اشخاصی بی ایمان در صدد باز داشتن شما از راه حق هستند. نباید توطئه و کارشکنی آنان، در راه و روش شما خللی وارد سازد. همچنان باید که: ایمان به معاد، بهترین عامل برای کنترل هوی پرستی در انسان می گردد.

نظر کوتاه به دروس حاصله در آیات متبرکه:

- 1 -** آموختن قصص و سرگذشت پیامبران الهی و آشنایی درست با آن، سبب پند و اندرز و راهیابی است. این است که قرآن می فرماید: «هل أتاك..» این استفهام تشویق و ترغیب شنونده برای پیگیری خبر است، همان گونه که در قلب مبارک پیامبر خاتم تنبیت می گردید.
 - 2 -** بر هر مردی واجب است، تمام امکانات لازم زندگی را برای همسر خویش فراهم سازد، طوریکه موسی علیه السلام در آن شب تاریک و هوای سرد و بیابان مخوف، در صدد برآمد تا شعله ای برای روشن کردن آتش به دست آورد.
 - 3 -** آن شب، موسی علیه السلام با الله متعال «هم سخن» گردید، «کلیم الله» شد و وحی و نبوت را دریافت.
 - 4 -** به خاطر رعایت ادب و به فرمان الله کفشهای خویش را از پای بیرون آورد و به دور انداخت.
 - 5 -** گوش دل سپردن به کارهای مهم و حیاتی واجب است و خداوند، آن کس را که گوش هوش بدن می سپارد، می ستاید: (سوره اسراء آیه 47) گوش سپردن همراه عقل و در حضور عقل و مراعات ادب، موجب رحمت حق خواهد بود. (سوره اعراف آیه 204).
- و هب بن منبه می گوید: گوش فرا دادن در حضور عقل و با ادب و احترام، سبب می شود تا انسان بر عمل نیز تصمیم قاطع بگیرد.
- 6 -** اولین وحی موسی علیه السلام بر دو اصل عقیدتی، پایه گذاری شد:
الف: اقرار به یگانگی و بی همتایی الله متعال.
ب: ایمان به روز واپسین (معاد) و سپس اشاره به برپایی نماز که از مهمترین فرایض الهی است. (سوره بقره آیه 43). (بنقل از تفسیر فرقان).
خوانندگان گرامی!
- پس از هم سخن بودن موسی علیهم السلام با الله متعال، دلایل نبوت او این گونه شروع شد که: عصا به مار بزرگ تبدیل و دوباره به حال اولی خویش بازگشت.
بنأ در آیات (17 الی 21) 2 - در باره عصا، اولین معجزه ی موسی علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ﴿١٧﴾

و ای موسی! این [قطعه چوب] در دست راستت چیست؟ (۱۷)
ما تِلْكَ؟: آن چیست؟ استفهام برای بیداری است.

«بِیَمِینِ»: دست راست. «مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ؟»: مفهوم مطرح کردن این پرسش، متوجه ساختن مخاطب است به چیزهایی که بعداً رخ می دهد.

شیخ محمد علی صابونی مفسر تفسیر «صفوأة التفسیر» می نویسد: ای موسی! آنچه که در دست راستت داری چیست؟ مگر عصا نیست؟ هدف از پرسش متوجه کردن حضرت موسی علیه السلام به عجایب صنعت خداست که چوبی خشک را به مار تبدیل می کند، تا قدرت درخشان و آشکار و معجزه‌ی نیرومند را به موسی علیه السلام نشان بدهد.

ابن کثیر گفته است: این را به طریق تقریر گفته است؛ یعنی آنچه که در دست داری و خود آن را می شناسی، خواهی دید که چه چیزی از آن می سازیم؟ (مختصر ۴۷۲/۲)

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ﴿١٨﴾

(موسی به پروردگارش) گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، و با آن برای گوسفندانم (برگ درختان) می تکانم، و مرا با آن کارهای دیگری (نیز) است (که بر آورده می کنم). (۱۸)

توضیحات:

« أَتَوَكَّأُ »: تکیه می کنم، چه در ایستادن و چه در رفتن.

« أَهُشُّ »: برگ درختان را می ریزم. فرود می آورم و می رانم.

« مَآرِبُ »: جمع مَأْرَبَةٍ، حوائج و منافع.

یعنی وقتی راه می روم، وزمانیکه خسته و مانده می شوم براین عصا تکیه می کنیم، توسط این عصا برای گوسفندانم برگ درختان را می تکانم تا از آن بخورند، با آن گوسفندانم را به جلو می رانم و اداره می کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری مانند حمل توشه و آب که برعصا آویزان می کنم همچنان از آن برای کشتن مار و گزردم وسایر حشرات مضره وسایر نیازها را به وسیله آن استفاده بعمل می آورم.

این نهایت چیزی است که موسی علیه السلام در مورد عصا دست داشته خویش توضیح می دهد که اهداف دیگری از این قبیل را با آن عصا برآورده می کرده است که آنها را خلاصه کرده است و برنشمرده است. زیرا آنچه را ذکر کرده است نمونه‌ای از آنها است. ولیکن هم‌اینک خداوند توانای متعال با این عصائی که در دست او است کاری را انجام می دهد که بر دلی نگذشته است! این کار برای آماده کردن او برای عهده‌داری وظیفه‌ای بس بزرگ است:

مفسران می نویسند: کافی بود بگوید: آن عصای من است. اما در جواب، اضافه‌گویی کرده است؛ چون آن موقعیت، بسط و تفصیل را ایجاب می کرد؛ زیرا الله مستقیماً و بدون واسطه با او صحبت می کرد، از این رو خواست جواب را طول بدهد تا از گفتگوی با خدا بیشتر لذت ببرد؛ چرا که کلام دوست روح را شادی می بخشد، و خستگی را از میان می برد. (تفسیر صفوأة التفسیر).

منافع عصا:

منافع عصا بسیار زیاد بوده که زیاتر از این منافع شاخته شده می باشد.

ابن عباس (رض) در مورد عصا می فرماید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء علیه السلام و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری می‌گوید: «در عصا شش خاصیت وجود دارد:

1 - سنت انبیاء علیهم السلام است.

2 - زینت صالحان است.

3 - سلاحی علیه دشمنان است.

4 - کمکی برای ضعیفان است.

5 - غمی برای منافقان است.

6 - افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».

گفتنی است؛ اجماع علماء بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه جمعه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

عصای حضرت موسی علیه السلام:

درباره عصای موسی علیه السلام در تفسیر امام شوکانی آمده: قتاده یکی از مفسرین تابعی گفته: عصای موسی علیه السلام از آن آدم علیه السلام بوده است و همچنین ابن حبان از ابن عباس رضی الله عنه درباره عصای موسی علیه السلام روایت کرده که گفت:

«أَعْطَاهُ إِيَّاهَا مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِذْ تَوَجَّهَ إِلَى مَدْيَنَ فَكَانَتْ تُضِيءُ لَهُ بِاللَّيْلِ، وَيَضْرِبُ بِهَا الْأَرْضَ فَتُخْرِجُ لَهُ النَّبَاتَ، وَيَهْتُسُ بِهَا عَلَى غَنَمِهِ وَرَقُ الشَّجَرِ». یعنی: «وقتی موسی علیه السلام به طرف مدین حرکت می کرد ملائکه ای آن عصا را به وی داد که مسیر راهش را در تاریکی شب روشن و نورانی گرداند، و آنرا بر زمین می زد که باعث می شد گیاه بروید، و بوسیله آن عصا برگ درختان را برای گوسفندش می چید».

امام ابن کثیر در تفسیر آیه 18 این آیه مبارکه می نویسد: «گفته شده که عصای موسی علیه السلام شب تاریک را برایش نورانی می کرد، و هرگاه بخواب می رفت آن عصا از گوسفندان او نگهداری می کرد، و درختان را برایش هرس می کرد تا سایه بانی برای او گردد، و از این قبیل امورات خارق العاده.

قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

الله فرمود: ای موسی! آن را به زمین بیفکن. (١٩)

یعنی ای موسی! این عصا را که در دست داری بینداز، تا از آن شگفتی ببینی!

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

پس (موسی) آن (عصا) را افکند، که ناگهان ماری شد که (به هر سو) می دوید. (٢٠) تمرین، تجربه و آمادگی قبل از دعوت ضروری است. موسی علیه السلام که می‌خواهد در برابر فرعون عصا را بیفکند تا اژدها رشود، باید خودش قبلاً صحنه را دیده باشد. ابن عباس گفته است: عصا به اژدهاری بسیار بزرگ و نر تبدیل شد که سنگ و درخت را می بلعید. وقتی موسی دید همه چیز را می‌بلعد، از آن ترسید و گریزان گشت و پا به فرار نهاد. (تفسیر قرطبی ١٩٠/١١).

عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار:

طوری‌که در (آیه: 20 ، سوره طه) خواندیم: « فَأِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى » حضرت موسی علیه السلام عصای را که در دست داشت به دستور پروردگار اندخت، آن ماری شد، در باره این مار در سوره ی نمل (آیه: 10) آمده است که: « وَ أَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ

كَانَهَا جَانٌّ وَلَى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ «10»

(و عصایت را بیفکن! (موسی عصا را افکند،) پس همین که آن را دید چنان جست و خیز می‌کند که گویا ماری کوچک است، پشت‌کنان فرار کرد و به عقب برنگشت.)
 کلمه‌ی «جَانٌّ» یا به معنای مار کوچک و باریک است که در مرحله‌ی اوّل، عصا به آن صورت درآمد و یا مار بزرگی که مثل مار کوچک سرعت حرکت داشت.
 همچنان در (آیه 107) سورة اعراف آمده است: **« فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ »** (پس (موسی) عصای خود را افکند ناگهان به صورت اژدهایی نمایان شد.)
« ثُعْبَانٌ » به معنی اژدها و مار بزرگ است، و در آیه مبارکه (20 ، سورة طه) لفظ **« حَيَّةٌ »** آمده است که این عام و شامل هر بزرگ، کوچک و باریک می‌باشد، و می‌توان این آیات را چنین تطبیق داد که این مار در ابتدا کوچک و باریک باشد ، و بعداً بزرگ و چاق بشود ، یا اینکه مار بزرگ و اژدهایی بود، اما آن را «جان» به این خاطر گفت که در سرعت رفتار مانند مار کوچک و باریک بود، یعنی برخلاف عادت عمومی که مارهای بزرگ نمی‌توانند تیز راه بروند، این خیلی با سرعت راه می‌رفت، و در آیه 107 سورة اعراف از لفظ « کانها » که برای معنی تشبیه می‌آید، به آن اشاره شده است، که با «جان» تنها در یک وصف خاص سرعت مسیر، تشبیه داده شده است.
 (تفسیر مظهری).

همچنان مفسران می‌نویسند: بعد از تبدیلی عصا به مار، این مار به سرعت و چابکی می‌دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را قورت کرد، پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد.
 همچنان برخی از مفسران در مورد عصاء موسی می‌نویسند: زمانی که موسی چنین امر عجیب و خارق العاده و خارج از تصور را مشاهده کرد، خوف و ترس بر او مستولی گشت، بخصوص دیدن چنین امری که عقل را از انسان می‌رباید. خدا به این سبب این آیه را در موقع مناجات بر او متجلی کرد تا وی را با این معجزه‌ی خوف‌ناکی مانوس نماید و موقعی که در حضور فرعون آن را انداخت چون تمرین کرده و به آن عادت کرده است، آشفته و هراسان نشود.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

الله فرمود: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حالت اولی اش باز می‌گردانیم.» (۲۱)

الله متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مار را بگیرد و از آن نترسد زیرا آن مار به وی زیانی نمی‌زند و به مجردی که آن را بگیرد خداوند امتعال آن را به حال اولی که همان عصاست برخواهد گرداند.
 خوانندگان محترم!

انسان‌ها به طور طبیعی از خطر و عوامل شرّ و ضرر می‌ترسند و از رویارویی با آن پرهیز می‌کنند و بدیهی است موسی علیه السلام نیز که انسان است بترسد، آنچه مورد انتقاد و مذمت است، تأثر، خشیت و اضطراب قلبی از غیر خداست که مخالف شجاعت و از صفات رذیله است و البته موسی علیه السلام از آن دور بوده است.

مفسران می افزایند: شاید ترس موسی علیه السلام به خاطر آن بود که فرمان «أَقْهًا» را مثل فرمان «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» برای احترام می‌پنداشت، اما همین که تبدیل به مار شد، آغاز به ترس کرد.

اصلاً همین ترس، خود دلیلی بر معجزه بودن این واقعه است، وگرنه، ساحری که خودش می‌داند سحرش واقعیت ندارد، از سحر و جادوی خود نمی‌ترسد.

شهید علامه سید قطب (رح) در تفسیر خود می نویسد: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ بلی! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیونها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اَسیر حواس و اَسیر تجارب خویش است...!». خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 35) 3 - در باره ید بیضا معجزه ی دوم موسی کلیم الله، مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى ﴿٢٢﴾

و دستت در بغل خود کن، تا سفید (و) بی عیب بیرون آید، (این نیز) معجزه ی دیگری است. (۲۲)

ابن کثیر گفته است: وقتی موسی علیه السلام دستش را زیر بغل می‌برد و بیرون می‌آورد، بسان پاره‌ای از ماه و بدون این که دچار عیب و لکه‌ای شده باشد، می‌درخشید. (مختصر ۴۷۳/۲).

«سُوءٍ»: عیب است و کنایه از مریضی برص می‌باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» «آيَةً أُخْرَى» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

ید بیضا:

ید بیضا (دست سفید) دوّمین معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام بود که با سه تعبیر در قرآن آمده است؛ یکی «اسْلُوكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» «قصص، 32». و دیگری «وَ اَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» «نمل، 12». که مبحث ید بیضا را می‌میتوانید در سوره نمل به تفصیل مطالعه فرمایید «و دیگری آیه‌ی «اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» (آیه 22 طه) که می‌توان بین همه‌ی آنها جمع کرد و گفت: دست خود را در گریبان فرو ببر و تا زیر بغل ادامه بده.

«بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»: متضمن احتراس است. احتراس در نزد علمای بیان عبارت است از این که چیزی آورده شود که توهم را برطرف کند. از قبیل «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»؛ چون اگر فقط بر ذکر «بَيْضَاءَ» اکتفا می‌کرد، این توهم ایجاد می‌شد که سفیدی دست از برص باشد، اما «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» این احتمال را برطرف می‌کند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

تا آیات (و نشانه‌های) بزرگ خود را به تو نشان دهیم. (۲۳)
تا بعضی از معجزه‌های بزرگ خود را (با تبدیل عصا به اژدها و درخشنده شدن دست) به تو نشان دهیم (و دلیل صدق رسالت تو باشند).

تا تو خودت روی دادن آن را ببینی و جلو دیدگان و حواس خودت صورت بگیرد، و برای تحمل مسؤولیت بزرگ و بردن رنج زیاد، آمادگی و اطمینان پیدا کند: خداوند دو معجزه‌ی «دست و عصا» را به موسی نمایاند و این قسمتی از معجزات درخشانی است که خدا موسی را به آن مؤید و تقویت کرد. سپس الله متعال به او هدایت فرمود که: نزد فرعون طغیانگر برود.

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. (۲۴) «طَغِيًا»: سرکشی آغازیده است و طغیان کرده است.

اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت‌هاست:

حق تعالی به موسی دستور و هدایت می فرماید که با این معجزاتی که در اختیار داری، نزد فرعون برود، زیرا وی متکبر و گردنکش و ستمگر و متجاوز از حدود الهی شده است، سرکشی و طغیان فرعون به مرحله ای رسیده است که حالا ادعای خدایی هم کرده است. وی از حد گذشته، تمرد ورزیده و در زمین فساد برپا داشته است. «إِنَّهُ طَغَىٰ» طغیان فرعون در ادعای ربوبیت، ایجاد وحشت، تفرقه و برده‌کشی مردم بود.

باید گفت که: مبارزه با طاغوت يك تکلیف الهی است، نه يك نمایش سیاسی، همیشه نباید منتظر آمدن مردم بود، در برخی از اوقات لازم است حتی پیامبران برای هدایت حاکمان حرکت کنند. برای اصلاح جامعه، باید به سراغ سرچشمه و ریشه‌ی فتنه و فساد رفت، در آیه مبارکه در می یابیم: که خداوند متعال قبل از فرستادن موسی علیه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا نحوه این مأموریت را بر وی آسان و قدرت‌های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند.

البته فحوای این آیه مبارکه رهنمود آموزشی برای ما است، زمانیکه کسی را به یک مکلفیت دشواری توظیف می داریم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز سازیم، تا مأموریت محوله خویش را بوجه احسن وبدون خلال وسکتکی انجام وبه پیش ببرد.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

(موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان (۲۵) (موسی علیه السلام) گفت: پروردگارا! (اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی) سینه‌ام را برایم گشاده گردان، «اشْرَحْ»: فراخ کن و گشاده دار و بر صبر و حوصله‌ام بیفزا).

تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند. زمانیکه موسی علیه السلام به رسالت الهی رسید؛ چهار خواسته ودعای را از پروردگار با عظمت خویش طلبگار ومطرح ساخت:

1 - سعه‌ی صدر: طوریکه گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یعنی سینه‌ی مرا باز کن و در آن چنان وسعتی عطاء بفرما که بتواند متحمل علوم نبوت قرار گیرد و در تبلیغ ودعوت مردم به ایمان، آنچه سخت وپست، از طرف آنها شنیده می شود تحمل آنها هم در این شامل است.

2 - آماده شدن وآسان گردیدن شرایط: «وَوَيْسِرْ لِي أَمْرِي» (26طه) یعنی بگشا گره‌ی زبانم را که تا مردم سخن مرا فهم کنند. از ظاهر برخی آیات قرآن چنین برمی آید که

موسی علیه السلام در تکلم مقداری مشکل داشت؛ از این رو در تفسیر آیه متذکره می نویسند: «و گره از زبانم باز کن!»

امام بخاری (رح) می فرماید: دلیل لکنت زبان موسی علیه السلام شاید به خاطر نخوردن شیر در دوران شیر خوارگی او بوده باشد که این وضع به اصطلاح بر این موضوع اثر گذاشته است. والله العالم بالصواب. این حالت معمولاً در میان کودکان شیر خوار عادتاً معروف و شناخته شده است. یا این که: چون سالهای طولانی در مدین بوده، زبانش تغییر پذیرفته و لهجه و گویش مصریان را فراموش کرده است. [تفسیر الواضح].

مفسران نویسند: موسی (علیه السلام) از الله متعال خواست تا گرهی را که در زبانش وجود دارد، برطرف کند؛ زیرا او دچار مشکلی بود که با وجود آن نمی توانست حروف را به طور واضح تلفظ کند. طبق برخی نقلها، پدید آمدن این مشکل را منتسب به رسیدن اثر آتش به زبان ایشان می دانند. والله اعلم. (به تفسیر طبری مراجعه شود ۱۵۹/۱۶).

تعداد از مفسران می فرمایند که: خلقت موسی چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید. 3- بیان ام را روان سازی «**وَ اَحْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي**» (27 طه) 4- داشتن وزیر برای فراهم کردن اسباب انجام وظایف رسالت میباشد. «**وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا**» (29 طه)

فخری رازی مفسر تفسیر کبیر نویسند: چون حضرت موسی علیه السلام به مسائل متعدّد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی، اخلاقی، فردی و جمعی مأمور شده بود و طبعاً پرداختن و توجه لازم به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می سازد، لذا سعه صدر در رسیدن به همه ی این موارد کاملاً ضرورت دارد. «تفسیر کبیر فخر رازی» سعه ی صدر، هم برای خود انسان لازم است، هم برای انجام مسئولیت و کلمه «**لِي**» رمز آن است که دریافت وحی، نیاز به ظرفیت بزرگ دارد.

علامه سید محمد قطب می نویسد: موسی از پروردگار خود خواست که سینه اش را فراخ دارد و شرح صدر باو عطاء کند...، زیرا شرح صدر سختی وظیفه را به لذت تبدیل میکند، و رنج آن را به خوشی تبدیل می سازد، و دشواریها و ناگواریهای کار را مشوق زندگی می نماید نه این که آن را باری بر دوش گرداند که گامهای زندگی را سنگین و کند سازد. موسی از پروردگار درخواست کرد که کارش را برای او ساده و آسان فرماید...، ساده و آسان کردن کار از سوی یزدان ضامت پیروزی بندگان است. اگر خدا کار را برای انسان، ساده و آسان نکند، انسان چه می تواند بکند؟ انسان چه می تواند بکند با نیروهای محدودش و با دانش نارسایش، در راه دراز پر خس و خار و ناپیدا و نامشخص زندگی؟!

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

و کارم را برایم آسان گردان. (۲۶)

«**يَسِّرْ**»: آسان کن. ساده گردان. یعنی کار (رسالت) مرا بر من آسان گردان (تا آن را به گونه آراسته و پیراسته، به گوش فرعون و فرعونیان برسانم).

وَ اَحْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾

و گره را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای (۲۷) «**عُقْدَةَ**»: گره. مراد لکنت زبان است.

یعنی گره از زبانم گشای (تا روشن و گویا آن را بیان دارم). تا این که سخنان مرا بفهمند (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند).

يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

تا مردم سخنانم را بفهمند. (٢٨)

«يَفْقَهُوا قَوْلِي»: و لکنتی را که در زبان دارم برطرف فرما تا گفته‌هایم را بفهمند. (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند). مفسران گفته‌اند: موسی در خانه‌ی فرعون زندگی می‌کرد. وقتی طفلی خردسال بود فرعون او را در آغوش گرفت. موسی ریش فرعون را کشید، فرعون خواست او را بکشد، اما آسیه گفت: او که نمی‌فهمد، من این مطلب را ثابت می‌کنم.

آنگاه دو مروارید و دو اخگر آتش را برایش آورد. و گفت: اگر مروارید را بردارد معلوم می‌شود که عاقل است و اگر اخگر آتش را بردارد معلوم می‌شود که عقل ندارد. موسی آتش را برداشت و آن را در دهان نهاد و لکنت زبان پیدا کرد و زبانش دچار گرفتگی شد (به تفسیر طبری مراجعه شود ١٥٩/١٦). و عده‌ای می‌گویند: خلقتش چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید).

«تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند.

موسی از پروردگارش درخواست کرد گره از زبانش بگشاید تا مردمان سخن او را بفهمند ... روایت کرده‌اند که موسی لکنت زبان داشت، و ارجح این است که این همان چیزی است که، او را به رنج انداخته است. مؤید این نظر است آنچه در سوره‌ی دیگری آمده است که می‌گوید: **(وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا)**. برادرم هارون را که از من زبان بلیغ‌تر و فصیح‌تری دارد... (قصص/٣٤).

موسی با دعای کامل و شاملی پروردگارش را در اول کار به‌کمک طلبید - از آستانه با عظمت او درخواست کرد که بدو شرح صدر و تاب تحمّل دهد و کار را برایش ساده و آسان سازد. سپس یکایک کارها را مشخص می‌دارد و برمی‌شمرد، کارهایی که درخواست کمک در آنها را دارد و ساده و آسان شدن آنها را خواستار می‌گردد. از خداوند سبحان درخواست می‌کند که بدو با تعیین و همراه کردن یآوری از خانواده‌اش کمک کند و یاری برساند. این یاور برادرش هارون است. زیرا در او گشاده‌زبانی و سخن‌پردازی، و دلیری و آرامش اعصاب سراغ دارد. موسی (علیه السلام) خودش زود جوشان و خروشان و منقلب و منفعل می‌گردید، و تندخو و شتابزده بود. از آستانه پروردگارش درخواست کرد او را با همراه کردن برادرش یاری دهد. تا برادرش از او پشتیبانی کند و نیرومندش سازد، و با او به رایزنی و مشورت در کار بزرگ و مهمی بپردازد که او می‌خواست بدان دست بیازد.

کار بزرگ و مهمی که او می‌خواست بدان دست بیازد، نیاز به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بیشمار و ارتباط فراوان با پروردگان جهان داشت. موسی (علیه السلام) درخواست می‌کرد که خدا شرح صدر و تاب تحمّل بدو عطاء فرماید، و کار را برای او ساده و آسان کند، و گره از زبانش گشاید، و با یآوری از افراد خانواده‌اش او را کمک نماید... همه اینها را نه بدان خاطر می‌خواست تا مستقیماً بدان کار بزرگ و مهم بپردازد، ولیکن تا این چیزها را مدد و کمکی برای خود و برای برادرش سازد که در پرتو آنها

بتوانند به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بی‌شمار و دریافت فرمان فراوان از ایزد شنوای بینا سرگرم شوند:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾

و برای من (یاور و) وزیری از خانواده‌ام قرار ده. (۲۹)
اگر یاور انسان از اهل خود او باشد بهتر است. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید که: یاور از خاندانم برای من قرار بده، برادرم هارون را. به وسیله او مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای). و او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. تا تو را بسیار تسبیح گفته و تقدیس کنیم. و بسیار ذکر تو گوئیم و بر یاد تو باشیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای (و هستی، و امور ما را زیر نظر داشته‌ای و می‌داری).

هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾

برادرم هارون را. (۳۰)
برایم یآوری از خانواده‌ام قرار بده؛ یعنی برادرم هارون را همکار و معاون من قرار بده که مرا یاری دهد. یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».
فواید: هیچ برادری مانند حضرت موسی برای هارون مفید نبوده است. وی از خدا خواست که او را وزیرش قرار دهد. و او را از رسالت بهره‌مند کند، خدا دعایش را مستجاب کرد و او را پیامبری مرسل قرار داد. (تفسیر صفوة التفاسیر: شیخ مرحوم محمد علی صابونی)

اشدّد به أزرِي ﴿٣١﴾

به (وسیله ی) او پشت مرا محکم کن. (۳۱)
«أزر»: پشت.

«قوت»: مبارزه و مقابله با طاغوت مثل فرعون به تنهایی ممکن و آسان نبود، بناً موسی علیه السلام می فرماید: پشتم را به هارون استوار کن و مرا به او نیرومند گردان، تا بر برداشت امانت توانمند شوم.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾

و او را در کار (رسالت) من شریک ساز. (۳۲)
«أمر»: هدف از آن کار رسالت و نبوت و تبلیغ و دعوت است.
روایت شده‌است که عائشه (رض) در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی علیه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه (رض) فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی علیه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾

تا تو را بسیار تسبیح گوئیم. (۳۳)
وظیفه‌ی انبیاء، تنزیه خداوند از شرك، او هام و خرافات است. واقعیت اینست که: مسئولیت زیاد، تسبیح زیاد لازم دارد. ابتدا خداوند را از هر عیب و نقصی تنزیه کنیم، سپس به ذکر و شکر او بپردازیم.

وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

و بسیار تو را یاد کنیم. (۳۴)
«نذُكُرَكَ»: اسماء حُسنای تو را بر زبان رانیم. ذکر تو گوئیم. به یا تو باشیم.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

بی شک تو به (حال) ما خوب بینایی. (۳۵)
«بَصِيرًا»: بینا. آگاه.

انبیاء علیهم السلام، همیشه خود را در محضر الهی می‌دیدند، و به اراده و مصلحت او راضی بودند با اینکه خداوند به همه چیز آگاه است، ولی باز هم دعا و درخواست از او مطلوب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (36 الی 41) 4- در باره نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی به پیامبری، بحث بعمل آمده است.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

الله فرمود: ای موسی! هر چه خواستی به تو داده شد. (۳۶)
در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام فرمود یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه‌ها، آسان نمودن کار رسالت، گشودن گره از زبان و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و این‌ها در مجموع هشت خواسته بود. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

و به تحقیق ما بار دیگر (نیز) بر تو منت نهاده ایم (و نعمت بخشیده ایم) (۳۷)
«مَنَّا عَلَيْكَ»: معنی دادن نعمت است یعنی اینکه در حق تو انعام و احسان کرده‌ایم.
باید گفت که: نعمت‌های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. در تفسیر انوار القرآن آمده است: این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت‌های خدای منان بر موسی علیه السلام در گذشته‌اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می‌باشد.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

هنگامی که به مادرت آنچه را که باید الهام می‌شد، الهام کردیم. (۳۸)
«أَوْحَيْنَا»: الهام کردیم. مراد از وحی، الهام است (: نحل / 68، قصص / 7).
در تفسیر انوار القرآن در مورد آن نعمت‌ها می‌نویسد: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعدا بیان می‌شود، به مادر موسی ÷ در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می‌شود.

نام مادر موسی:

در تفسیر روح المعانی آمده است که نام مشهور مادر موسی «یوحانذ» است و در کتاب، قاموس، فرهنگ ایتقان نام او لحيانه بنت یصمد بن لاوی نوشته شده است، و برخی مفسران نام او را بارخا و برخی دیگری بازخت گفته است.

همچنان مؤرخ نعمت الله جزائری، در کتاب النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ص 330 نام‌های؛ مختلفی برای مادر حضرت موسی(ع) و حضرت هارون(ع) آورده

است که: مشهورترین آنها «یوکابد» است. نام‌های «نخیب» و «أفاحیه» نیز برای ایشان گزارش شده است.

أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُنْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ وَالْأَقْبِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي ﴿٣٩﴾

(آن الهام این بود) که: «او را در صندوقی بگذار، آنگاه آن (صندوق) را به دریا بینداز، تا دریا او را به ساحل افکند، (و) دشمن من و دشمن او، او را برگردد». و من محبتی از سوی خود بر تو افکنم و تا زیر نظر من پرورش یابی. (۳۹).
«إِقْدِفِيهِ»: او را بیفکن.

«التَّابُوتُ»: صندوق (ملاحظه شود سوره بقره / 248).

«الْيَمُّ»: دریا. مراد رود نیل است. (اعراف / 136).

«عَدُوُّ»: مراد فرعون است.

«لِتُصْنَعَ»: تا ساخته شوی. مراد از ساختن، پرورش و تربیت است.

«عَلَيَّ عَيْنِي»: تحت رعایت و نظارت خاص من (هود / 37). تفسر «ترجمه معانی قرآن».

در آیه مبارکه آمده است: یعنی به او الهام کردیم که این طفل را در صندوق بگذار و آن را در نیل بینداز. پس از آن چه می‌شود و چه کسی او را برمی‌گیرد؟ **«فَلْيُنْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ»** دریا او را به ساحل می‌اندازد، آنگاه فرعون که هم دشمن من است و هم دشمن او، او را می‌گیرد.

در تفسیر البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی آمده است: **«فَلْيُنْقِهِ»** امر به معنی خبر است. به منظور مبالغه، صیغه‌ی امر را آورده است؛ زیرا فعل امر قاطع‌ترین افعال است و مطلب را واجب می‌گرداند. (البحر المحیط ۶/۲۴۱).

«وَأَقْبِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي»: و محبت تو را در قلوب جا دادم به طوری که هر کس تو را ببیند، محبتت در دلش می‌نشیند، حتی فرعون تو را دوست داشت. ابن عباس گفته است: خدا او را دوست داشت و محبتش را در دل مردم جا داد.

نقش محبت در تربیت:

محبت، یکی از مفیدترین و کارآمدترین روش‌های تربیت است. این روش بیشترین تناسب را با فطرت انسان و سرشت انسانی دارد. نیروی محبت در تربیت، برانگیزاننده و تحول آفرین است و اگر درست و به اعتدال به کار گرفته شود، تأثیری شگفت در تربیت انسان می‌گذارد.

مربی با ابراز محبت به متربی، او را دلبسته خویش می‌گرداند. این دلبستگی بسیار قدرتمند و کارساز است و می‌توان با تکیه بر آن، فرد را آماده و بلکه طالب به دوش گرفتن تکالیف ساخت. نمونه‌ای از این نوع را می‌توان در جریان گفتگوی خدا با موسی در کوه طور و گذاردن تکلیف پیامبری بر عهده او مشاهده کرد: **«وَأَقْبِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»** (طه/39).

در این آیه مبارکه خداوند متعال با موسی سخن می‌گوید و از اینکه او را در کودکی مستغرق محبت خویش نموده و لحظه به لحظه به او چشم داشته تا فرعونیان او را نابود نکنند و بلکه شیفته‌اش شوند، ذکری به میان می‌آورد و او را به لطف و محبتی که در حقش ابراز شده، واقف می‌کند. حتی ذکر ماقوع نیز به زبان لطف و انس بیان شده است؛

زیرا سخن با ضمیر متکلم وحده «**أَلْفَيْتُ**» اظهار شده است و این نهایت نزدیکی و صمیمیت را می‌رساند. موسایی که خدا او را چنین مخاطب ساخته، موسایی است که در برابر تکلیف سنگین قرار گرفته است و آن، رفتن به سراغ فرعون طاغی است. و به راستی همین شیرینی محبت و لطف الهی است که موسی را در انجام تکالیف توانا می‌سازد.

یا مواردی دیگر که در آن موسی از محبت برای هدایت و ارشاد مردم استفاده می‌کند؛ مانند برخورد عاطفی و محبت‌آمیز او در مواجهه با بنی‌اسرائیل؛

(وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنُتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ) (یونس آیه 84)
(موسی گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.)

در این آیه نوع خطاب موسی نسبت به بنی‌اسرائیل **(يَا قَوْمِ)** نشان از ابراز محبت او نسبت به قومش است و به ما می‌فهماند که در امر تربیت از این روش نباید غافل شد، حتی در مقام گفتار و خطاب.

أَذْ تَمْشِي أَخْتِكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ﴿٤٠﴾

وقتی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت: «آیا کسی به شما نشان دهم که سرپرستی اش را به عهده گیرد؟!» پس تو را به مادرت باز گردانیدیم، تا چشمش (به دیدار تو) روشن شود، و غمگین نگردد، و (بعدها) تو یک نفر (قبطی) را کشتی، پس (ما) تو را از اندوه (و گرفتاری) نجات دادیم، و بارها (چنانکه باید) تو را آزمودیم. پس (از آن) سالها در میان مردم مدین ماندی، سپس ای موسی! بر (طبق) تقدیر (الهی به مصر) بازگشتی. (۴۰)
«فَتَنَّاكَ»: تو را با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم تا از آلودگی‌ها پاکیزه شوی و از بوته آزمایش خالص به در آمدی (انبیاء / 35). **«فُتُونًا»:** جمع (فُتْن)، انواع آزمون‌ها و آزمایش‌ها، مانند: ظنون که جمع ظن است. و یا این که **فُتُون** جمع **فِتْنَة** است. «ترجمه معانی قرآن».

مفسران گفته‌اند: وقتی آل فرعون او را برگرفتند، پستان هیچ زنی را نمی‌پذیرفت؛ زیرا خداوند متعال شیرخوارگی را بر او حرام کرده بود، و از طرفی مادرش هم افسرده و پریشان خاطر مانده بود، به خواهر دستور داد خبر او را جویا شود، وقتی به خانه‌ی فرعون رسید و موسی را دید، گفت: آیا می‌خواهید زنی امین و بافضل را به شما معرفی کنم که شیر دادن این طفل را به عهده بگیرد؟ از او خواستند آن زن را بیاورد، رفت و مادر موسی را آورد، به محض این که پستانش را بیرون آورد، آن را به دهان گرفت. همسر فرعون از این امر بسیار شاد و مسرور شد و به او گفت: با او در کاخ بمان، گفت: نمی‌توانم منزل و فرزندانم را رها کنم، اما او را می‌برم و هرگاه که خواستی او را پیش شما می‌آورم. زن فرعون گفت: بلی! درست گفتم. و نسبت به او بی‌اندازه نیکی کرد. از این رو الله متعال فرمود: **«فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ»** و تو را نزد مادرت باز آوردیم تا به دیدار تو شاد گردد و از سلامتت مطمئن و آسوده خاطر شود و تا از دوری و فراق افسرده خاطر نشود.

«وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ»: زمانی که به سن جوانی رسیدی، یک نفر قبطی را

کشتی و ما شما را از اندوه قتل نجات دادیم و شر فرعون و شکنجه‌گرانش را از تو دفع کردیم. در صحیح مسلم آمده است که قتل آن خطا بود. **« وَفَتَّاكَ فُتُونًا »** و تو را با محنت‌ها و سختی‌ها آزمایش کردیم. **« فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ »** سال‌های زیادی نزد شعیب در سرزمین مدین توقف کردی. **« ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ »** و در موعد و زمان مقرر برای دریافت رسالت و نبوت آمدی.
یادآوری چند نقطه:

نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی:

خداوند متعال بعضی از منت‌ها را بر حضرت موسی علیه السلام یادآور شده و شش نعمت از آنها را برشمرده است:

نعمت اول؛ این که الله متعال به مادرش الهام کرد که صندوقی بسازد و آن را در آب رودنیل بیندازد تا در خانه‌ی فرعون پرورش یابد و بزرگ شود: **«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ إِقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ ۖ 38 - 39»**.

نعمت دوم؛ القای محبت از جانب خدا بر او، به طوری که هر کس او را می‌دید محبتش در دل او می‌نشست: **« وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي ۖ 39»**.

نعمت سوم؛ حفظ و حمایت از او با بذل توجه و عنایت نسبت به او: **« وَ لِيُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ۖ 39»**.

نعمت چهارم؛ برگرداندن او به نزد مادر و با حالتی از اکرام و احترام: **«فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا ۖ 40»**.

نعمت پنجم؛ نجات دادن موسی از کشته شدن، بعد از کشتن قبطی: **«فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ ۖ 40»**.

نعمت ششم؛ این که بعد از برگشتن از سرزمین مدین، خدا با او سخن گفت و وظیفه‌ی رسالت را به او واگذار کرد: **« ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ۖ 40»**.

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

تو را برای (رسانیدن پیغام) پرورش دادم. (۴۱)

«إِصْطَنَعْتُكَ»: تو را برگزیدم. تو را از خاصان کردم. در حق تو نیکی نمودم. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (42 الی 55) مباحثی ذیل هریک:

5 - موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند.

6 - گفتگوی پیرامون ربوبیت ، به بحث گرفته شده است.

أَذْهَبَ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي دُكْرِي ﴿٤٢﴾

برو تو و برادرت با معجزه‌های من (برای دعوت فرعون و قوم او) و در یاد کردن من سستی نکنید. (۴۲)

«بِآيَاتِي»: همراه با آیات من. مفسران گفته‌اند که هدف از **«بِآيَاتِي»** آیات، هم شامل دو

معجزه بزرگ موسی می‌شود، که همانا دست بیضا و عصا است و همچنان سایر نشانه‌های پروردگار و تعلیمات و برنامه‌هایی که بیان‌گر حقایق دعوت و نبوت او است (اسراء آیه 101).

«وَلَا تَنِيَا فِي دُكْرِي»: «لَا تَنِيَا»: سستی نکنید. از ماده (ونی). گرفته شده است و معنی آن می‌شود که در یاد و ذکر و تسبیح خدا سستی و کوتاهی نکنید.

ابن کثیر در مورد کلمه «**وَ لَا تَتَّبِعُوا فِي دِكْرِىَ**» می نویسد که: منظور این است که از ذکر خدا غافل نشوند، بلکه در هر حال و در موقع رویارویی با فرعون، به ذکر خدا پردازند تا یاد خدا یار و یاور آنها بوده و برای آنان نیرو و قوت قلب باشد و با آن فرعون را شکست دهند. (مختصر ۴۸۲/۲).

همچنان سایر مفسران در فهم جمله «**وَ لَا تَتَّبِعُوا فِي دِكْرِىَ**» می نویسند که: مبلغ باید شجاع و مصمم و نفوذ ناپذیر باشد. تا خدا ناخواسته کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، او را در انجام مأموریت مرعوب کند و از یاد خدا غافل سازد و در نهایت دست از صراحت لازم بردارد.

در ضمن قابل یادآوری است که: رمز موفقیت انسان، همانا توجه کامل و دائم به ذات پروردگار با عظمت است که در یاد و ذکر و تسبیح او نباید سستی و کوتاهی صورت گیرد.

یادداشت:

شما می توانید که معجزات نه‌گانه موسی علیه السلام از جمله: (عصاء، ید بیضاء، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده‌گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، بقه، خون و برکندن کوه را) در سوره غافر تفسیر احمد به تفصیل مطالعه فرمایید.

اَذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى ﴿٤٣﴾

به سوی فرعون بروید، بی گمان او سرکشی کرده است. (۴۳)

یکی از بزرگترین اهداف و خدمات انبیاء، مبارزه با طاغوت و برداشتن موانع راه خداپرستی است. در آیه مبارکه می فرماید به نزد فرعون بروید که ستم و بغاوت را پیشه کرده است و در ظلم و نافرمانی به آخرین حدود رجه خود رسیده است.

فَقَوْلًا لَّهٗ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى ﴿٤٤﴾

پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید که او پند گیرد یا (از پروردگارش) بترسد، (و ترک ظلم کند). (۴۴)

«لَيِّنًا»: نرم و ملایم.

باید گفت که: وظیفه‌ی پیامبر تذکر و ارشاد است، در آیه مبارکه در می یابیم که الله تعالی به موسی علیه السلام هدایت می فرماید که با نرمی و ملایمت با فرعون سخن بگوید. رهنمود آموزنده این آیه مبارکه همین است که: در وظیفه ذی اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در قدم اول باید به بیان نرم پرداخت. زیرا امیدها در نرمی است، و انتظاری از خشونت نمی‌رود. و حاصلی هم بیار نمی‌آورد. واقعیت هم همین است که شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفتگوی صمیمانه باشد.

طوری‌که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه ۱۵۹ / سوره آل عمران)

می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك»

(ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده)، با مردم

مهربان گشته‌ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می‌شدند.

باید گفت که: نرمش با مردم، از جمله هدایای الهی بشمار می‌رود، به یاد داشته باشید که:

انسانهای خشن و سختگیر نمی‌توانند مردم‌داری، رهبریت و حکومت داری خوبی را بعمل آرند. از جانب دیگر نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبت و ارتباط تنگاتنگ با مردم قائم و استوار است. رهبری و مدیریت صحیح، با عفو و عطوفت همراه است.

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى ﴿٤٥﴾

(موسی و هارون) گفتند: ای پروردگارا! به راستی ما می ترسیم که بر ما پیش دستی نماید (و قبل از بیان حق ما را آزار دهد) یا طغیان کند. (٤٥)
«يُفْرِطُ»: سبقت و پیشگری نماید. «أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا»: این که بر اتمام تبلیغ و اظهار معجزات ما با کشتن ما پیشی گیرد و آنها را ناتمام گذارد. این که بر اذیت و آزار ما بیفزاید.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾

(الله) فرمود: «نترسید! بی شک من با شما هستم، می شنوم و می بینم. (٤٦)
«مَعَكُمَا»: هدف از آن معیت و همراهی خدا، حفاظت و رعایت و نصرت ذات باری است. پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام و هارون می فرماید: از حمله، ظلم و ستم فرعون نترسید، من در کنار شما هستم و شما را یاری می دهم و عملش را می بینم و جوابش را می شنوم.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ﴿٤٧﴾

پس به نزد او بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آنها را آزار و شکنجه نکن، به راستی که ما معجزه‌های روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم، و سلام بر آن کسی که از هدایت پیروی کند. (٤٧)
«السَّلَامُ»: سلامت. در امان ماندن از عذاب.

«وَوَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى»: و آسودگی از عذاب خدا از آن کسی است که راه هدایت را در پیش گرفته و به خدا ایمان آورده است.

مفسران گفته‌اند: از کلمه‌ی سلام، قصد درود نکرده است؛ چون در ابتدای کلام نیامده است، بلکه قصد آسوده بودن از عذاب و قهر خدا را از آن کرده است. (تفسیر صفاة التفاسیر).

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾

همانا به ما وحی شده که محققاً عذاب (الهی) بر کسی است که (آیات آسمانی و معجزات را) تکذیب کند، و (از ایمان) روی بگرداند. (٤٨)

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ﴿٤٩﴾

فرعون گفت: ای موسی! پس پروردگار شما کیست (که به‌سوی او مرا دعوت می‌دهید)؟ (٤٩).

«رَبُّكُمَا»: پروردگار شما دو نفر. بیان کلام بدین شیوه نشانه غرور فرعون را بیان می‌دارد. یعنی من او را نمی‌شناسم؛ چون فرعون بی‌نهایت گمراه و یاغی بوده گفت: «خدایم» بلکه خدا را به موسی و هارون نسبت داد و گفت: «خدایتان».

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾

(موسی در جواب) گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس (آنها را) هدایت کرده است. (٥٠)

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر خویش می‌نویسد: این جوابی است که در اوج بلاغت و بیان قرار دارد؛ چون مختصر است و همه‌ی موجودات را در بر می‌گیرد؛ به چشم شکلی داده است که با دیدن، تطابق و توافق دارد، و به گوش فرمی داده است که مناسب

شنیدن است. و همچنین است دست و پا و بینی و زبان. و زمخشری گفته است: نیکی از آن خداست. این جواب برای آن که خرد و انصاف دارد، چقدر مختصر و جامع و گویا و مفید است!

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ﴿٥١﴾

(فرعون) گفت: «پس حال (و سرنوشت) نسلهای گذشته چه می شود؟ (۵۱) این کثیر گفته است: بعد از این که موسی گفت: خدایی که او را فرستاده است، همان است که خلق کرده و روزی می دهد و تقدیر و هدایت از آن او می باشد، فرعون موضوع قرون اولیه را پیش کشید، و اضافه نمود: اگر موضوع چنین است، حال آنها چطور است؟ آنها که بندهی خدای تو نبودند، بلکه غیر او را بنده بودند. (مختصر ۴۸۳/۲).

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَصِلُ رَبِّي وَلَا يَنْسَى ﴿٥٢﴾

(موسی) گفت: «علم آن نزد پروردگارم در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می کند و نه فراموش می کند. (۵۲)

«كِتَابٍ»: کتاب عظیم و عجیب. مراد لوح محفوظ است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا

بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ﴿٥٣﴾

(همان) کسی که زمین را برای شما گهواره (و محل آسایش) قرار داد، و برای شما در آن راههایی ایجاد نمود، و از آسمان آبی فرو فرستاد پس با آن، انواع گوناگون گیاه را (از زمین) بیرون آوردیم. (۵۳)

«مَهْدًا»: گهواره. زمین از لحاظ سهولت زندگی بر آن، و آسانی گشت و گذار در آن، به گهواره کودک تشبیه شده است که محل آسایش و آرامش او است. همه ضروریات او را تأمین می کند، مرده و زندهی او را حمل کرده و به امر الهی مسخر اوست.

«سَلَّكَ»: ساخته است. کشیده است.

«أَخْرَجْنَا»: استعمال فعل (أَخْرَجْنَا) به جای (أَخْرَجَ) برای جلب توجه شنونده به امور و کارهای شگفتی است که بعد از آن بیان می شود. در اینجا صنعت التفات ملحوظ و منظور است (سوره : انعام آیه 99).

«أَزْوَاجًا»: جمع زَوْج، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره به مسأله زوجیت، یعنی نر و ماده بودن در عالم گیاهان.

«شَتَّى»: جمع شَتَّيْت، مختلف و گوناگون در شکل و رنگ و طعم و بو. که همه ای از جمله معجزات علمی قرآن بشمار می رود «ترجمه معانی قرآن»

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النَّهْيِ ﴿٥٤﴾

بخورید، و (نیز) چهار پایانتان را بچرانید، بی گمان در این (امور) نشانه های برای خردمندان است. (۵۴)

«إِرْعَوْا»: بچرانید. به چرا ببرید.

«أَنْعَامٌ»: چهارپایان. که برای انسان آفریده شده اند.

«النَّهْيَا»: جمع نُهْيَة، به معنی: عقل. علّت تسمیه عقل بدان، این است که عقل از چیز قبیح نهی می کند.

«أُولَى النَّهْيَا»: عاقلان و خردمندان. «ترجمه معانی قرآن»

اساساً باید گفت که: تفکر در طبیعت یکی از راههای خدانشناسی است. که در آیه متبرکه با زیبایی خاصی بدان اشاره بعمل آمده است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

(ما) شما را از آن (= زمین) آفریدیم، و در این زمین شما را باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون (زنده) می‌کنیم. (۵۵)

«تَارَةً»: دفعه دیگر. بار دیگر (اسراء / 69).

از فحوای آیه مبارکه جمله «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» با صراحت فهمیده می‌شود که: سرچشمه و ماده‌ی خلقت انسان از زمین است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه خواندیم که: فرعون درباره‌ی پروردگار موسی سؤال کرد، الله متعال نشانه‌های دال بر توحید را به او نشان داد؛ اما آن انسان لجوج، همه را دروغ پنداشت، موسی را ساحر خواند و از او خواست با ساحران مصر، به مقابله بپردازد، و این شیوه را خود فرعون تعیین کرد. پس از تعیین آن روز، فرعون دستور داد، ساحران و ادوات ساحری را گرد آوردند. موسی، ساحران را از عذاب دردناک الهی بر حذر داشت. این هشدار میان ساحران اختلاف ایجاد کرد در نهایت بعد از جر و بحث طویلی که بین ساحران صورت گرفت، بر این مورد اتفاق کردند که مقابله با موسی و هارون، در یک صف قرار بگیرند و سحر خود را به کار بندند.

که در آیات متبرکه (56 الی 64) 7 و 8 در باره - متهم کردن موسی به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می‌آورد، موسی به آنان هشدار می‌دهد، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

و به راستی (ما) همه‌ی آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، پس (او همه را) تکذیب کرد و سر باز زد. (56)

«كُلَّهَا»: جملگی آنها. مراد همه معجزاتی است که موسی برای اثبات موضوعات مطروحه نشان داد. یا مراد ادله و براهین دال بر وجود صانع قادر حکیم است.

خواننده محترم!

انسان لجوج به منزله‌ی ابلیس و خصوصیات ابلیسی را دارد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که ما همه آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، ولی باز هم همه او را تکذیب کرد و از قبولی آن سر باز زد و به اصطلاح همان خصوصیات ابلیسی خویش را نشان داد.

همچنان در (34 سوره بقره) آمده است: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا

إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم

سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر کرد، و از کافران

گردید).

ملاحظه می‌نمایم که: خطرناک‌تر از نافرمانی در عمل، بی‌اعتقادی به فرمان الهی است. طوریکه دیده شد همانطوریکه تکبر و جسارت ابلیس، موجب بدبختی ابلیس شد همینطور بغاوت، ظلم طاغوتی فرعون سرچشمه‌ی بدبختی و در نهایت غرق شدن خود و اطباع شان گردید.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که پروردگار با عظمت حتی برای فرعون‌ها نیز اِتمام حجت می‌کند. و معجزات عظمت خویش را به فرعون نشان می‌دهد ولی باز هم او از قبول کردن آن با تمسخر جواب رد می‌دهد. همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: در طول تاریخ دیده شده که: برای برخی از اقوام و برای برخی از جماعت و انسانها منکر برای اینکه قناعت شان حاصل گردد، یک معجزه کفایت می‌کرد، ولی برای قناعت طاغوتی‌ها مثل فرعون باید معجزات متعددی بآیدارائه می‌گردید، که باز هم آنرا قبول نداشته و از شرارت و بغاوت خویش دست بردار نشود.

واقعت همین است؛ زمانیکه قلب و روح انسان مبتلا به انحراف و مریضی گردد، دیگر هیچ دلیلی و هیچ معجزه ای نمی‌تواند او را قانع سازد.

قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! آیا به نزد ما آمده‌ای که با این سحر خود، ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی؟! (۵۷)

دیده می‌شود که: تهمت زدن و ایجاد سوء ظن نسبت به مردان الهی، شیوه‌ی همیشگی استکباری است، طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: فرعون خطاب به موسی علیه السلام گفت که: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحر است - تا در مردم این توهم و شکی را إلقاء کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آنگاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟

همچنان در آیه مبارکه ملاحظه می‌نمایم که: طاغوت‌ها زمانیکه از آرایه‌ی منطق باز می‌مانند و در موقف درماندگی و شکست قرار می‌گیرند به عواطف و احساسات مردم دست می‌زنند و با سوء استفاده از عواطف و حربه‌ی وطن‌دوستی، احساسات مردم را تحریک می‌کنند. طوریکه فرعون در خطاب به موسی می‌گوید: تو می‌خواهیم با براه انداختن این سحر ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی.

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: علت این‌که فرعون ملعون بهانه‌ای بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام بترساند، و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی گردان سازد.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّى ﴿٥٨﴾

پس بدان که ما نیز حتما جادویی مانند آن برای تو می‌آوریم، پس (هم اکنون) در مکانی هموار (و مقبول همه) موعدی میان ما و خودت قرار بده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم (۵۸)

«فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ»: ای موسی! ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با توبه معارضه و مقابله برمی‌خیزیم تا بدین ترتیب برای مردم مشخص شود که تو یک شخص ساحری نه پیامبر.

بدین‌گونه ملاحظه می‌شود که فرعون می‌کوشد، تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و یک مساله رنگ ملی دهد. البته این شیوه کار همیشگی ستمگران و ظالمان با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به همچو اتهامات بی‌اساسی

متهم می‌سازند.

«فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا»: پس وقتی را برای گردهمایی ما معین کن. «لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ

وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى» نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو؛ آن هم در جایی هموار و برابر

که میان ما و تو در وسط و درمیانه شهر قرار داشته باشد که همه برای حضور در آن

آمدگی داشته باشند. (در تفسیر جمله «مَكَانًا سُوًى» ابن کثیر چنین نظری دارد. و

طبری گفته است: مَكَانًا سُوًى یعنی برای طرفین یکسان باشد.)

همچنان دیده میشود که؛ کلمه: (مَكَانًا) بدل از (مَوْعِدًا) آمده است.

قَالَ مَوْعِدِكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى ﴿٥٩﴾

(موسی) گفت: «موعِد شما روز (عید) زینت است و آن که (همه ی) مردم چاشتگاه گرد

آورده شوند» (٥٩)

«يَوْمَ الزَّيْنَةِ»: روز زینت. از جمله روز های اعیاد مهمی فرعونى در مصر بحساب

می آمد، از واجبات این روز این بود که؛ همه مردم در این روز خودرا آرایش می دادند

و لباس نو می پوشیدند و در ضمن در این روز به سرور و شادی می پرداخته اند. تجلیل این

روز در طول تاریخ مردم مصر وجود داشته و امروز هم؛ این عید به مراسم خاصی بنام

عید «وفاء نیل» در طی به براه انداختن مراسم خاصی مهم دولتی براه انداخته می شود

و مورد تجلیل قرار می گیرد.

در مورد اینکه چرا موسی علیه السلام این روز «زینت» را انتخاب کرد برای این بود که؛

همه مردم در این روز فارغ بال اند و می توانند در این اجتماع اشتراک نمایند. در نتیجه

دعوت حق اش بر همه مردم بخصوص ساحران نمایان شود، و واقعاً هم همین طور هم

شد که: در آن روز، همه ی ساحران با دیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام حاضر

و بعد از واضح شدن حقیقت، تغییر فکر و عقیده دادند.

از دروس حاصله آیه مبارکه همین است که: از ایام فراغت باید به بهترین وجه استفاده

بعمل آریم.

در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام چرا وقت «ضَحَى»: (چاشتگاه. چاشت.)

را برای اجتماع مردم برای دیدن این معجزات انتخاب نمود اینست تا مردم و بخصوص

ساحران، بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره داشته

باشند، تا آنها در مورد معجزه هیچ شکی و تردیدی به دل خود راه ندهند.

نقطه بی نهایت مهمی را که از فحوای این آیه مبارکه میتوانیم بدست آریم، اینست که در

تبلیغ از اهمیت و عنصر زمان و مکان نباید غافل شویم. طوریکه در آیه مبارکه در یافتیم

که انتخاب روز مقابله، روز عید «يَوْمَ الزَّيْنَةِ» جشن مردمی تعیین شد، و زمان مسابقه

هم در وسط روز «ضَحَى»: تعیین شد که هدف نهایی همانا حضور همه مردم برای درک

واقعیات و حقیقت بود.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٦٠﴾

فرعون آن مجلس را ترك گفت، و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد، و سپس همه را

(در روز موعود) آورد. (٦٠)

«كَيْد»: نیرنگ. هدف اینست که: فرعون میخواست همه امکانات راجع و جور کند تا از

پیروزی موسی در این مسابقه بکاهد و وی را به ناکامی مواجه سازد.

در آیه مبارکه آمده است: فرعون از حق روی گردانید از آن مجلس برخاست و رفت تا ساحران را جمع کند. آنگاه به میعادگاه آمد، و ساحران و ابزار سحر و تمام حیل‌های آنان را با خود آورد تا شاید بتواند نور الله متعال را خاموش کند. ابن عباس می‌فرماید: هفتاد و دو ساحر جمع شده و هر یک با خود بند و ریسمان و عصا آورده بود. (تفسیر قرطبی ۲۱۴/۱۱).

**قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَن
اِفْتَرَىٰ ﴿٦١﴾**

موسی به آنان گفت: وای بر شما! بر الله دروغ نبندید، که الله شما را با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد، و یقیناً کسی که (بر خدا) افترا بزند، نا کام (و نا امید) می‌شود» (۶۱) **«وَيْلَكُمْ»:** وای بر شما! نابود شوید!
«يُسْحِتُ»: ریشه‌کن و نابود می‌گرداند. استیصال و از بین بردن. اسحات نیز به آن معنی است.

خاب: خبیة: ناامیدی و محروم شدن. خسران و ضرر نیز گفته اند. تفسیر «ترجمه معانی قرآن»

باید گفت که: قبل از انجام معجزه، هشدار و تبلیغ مردم ضروری است، بناً موسی علیه السلام در میان تعدادی کثیری از مردم؛ ساحران را مخاطب قرار داده و نصیحت کرد و آن‌ها را از دروغ بستن بر الله در حراس داشت و گفت: **«وَقَدْ خَابَ مَن اِفْتَرَىٰ»** کسانی که معجزه را سحر دانستن، افتراء برخداوند است، و نباید فراموش کرد، کسانی که بر الله تهمت و افتراء می‌بندد، آن شخص، هم در دنیا ناکام ماند و در آخرت به کیفر و عذاب می‌رسد و همه تلاش‌هایش بی‌اثر می‌شود.

حضرت موسی اندرز و تهدید را اول آورده است تا شاید به راه هدایت باز آیند. وقتی ساحران این گفته را شنیدند، آشفته شدند و بیم و هراس به دلشان راه یافت، از این رو در مورد آن اختلاف پیدا کردند.

فَتَنَّا عَمَّا مَرَّهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ ﴿٦٢﴾

پس (جادوگران) در میان خود اختلاف نمودند و مخفیانه باهم گفتگو کردند. (۶۲) **«أَسْرُوا النَّجْوَىٰ»:** نجوای خود را درباره کار موسی و این که در حق او چه خواهند کرد، از مردم مخفی و نهان داشتند.

یعنی: بعد از اینکه جادوگران صحبت موسی علیه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به‌سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. برخی از ساحران گفتند: این سخن، گفته‌ی ساحر نیست. اما آن را از مردم مخفی کردند: و در نهان و خفا نجوی می‌کردند.

**قَالُوا إِنَّ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا
بِطَرِيقِكُمُ الْمُثَلَّىٰ ﴿٦٣﴾**

(بالآخره به نتیجه رسیدند و) گفتند: «مسلماناً این دو (نفر) جادو گردند، می‌خواهند شما را با جادوشان از سرزمین تان بیرون کنند، و آیین (و راه و رسم) برتر شما را از بین ببرند. (۶۳)

«وَيَذْهَبَا بِطَرِيقِكُمُ الْمُثَلَّىٰ»: وهدف آنها به فساد کشاندن دینی است که شما بر آن قرار دارید که بهترین مذاهب و ادیان است. زمخشری گفته است: ظاهر امر این است که آنها

به مشاوره پرداختند و مذاکره کردند، آنگاه گفتند: **«إِنَّ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ»**، پس نجوای آنها برای سرهم کردن و منحرف کردن آن گفتار بود؛ چون بیم داشتند موسی و هارون بر آنان غالب آیند، و برای بازداشتن مردم از پیروی از موسی و هارون آن را گفتند. (تفسیر کشاف)

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾

لذا تمام حيله و تدبير خود را جمع کنید، (و به کار بنديد) سپس در يك صف (به ميدان مبارزه) بيائيد، بي گمان امروز هرکس غالب گردد، پیروز شده است. (٦٤)
همانطوریکه در آیه (57) خواندیم که: فرعون به موسی گفت: تو میخواهی با سحرات، ما را از سرزمین مان خارج کنید، و در این آیه مبارکه یکبار دیگر فرعون به ساحران خویش می گوید:

نیرنگ خود را گرد آورید یعنی فیصله خود را قطعی کرده، نیرنگ خویش را استوار سازید، دچار تفرقه و اختلاف نشده و در یک صف بر موسی و هارون پیش تازید و آنچه را در دست دارید با عزم و تصمیم قاطع بیندازید تا عقلها را مدهوش ساخته و بر آن دو پیروز شوید و قطعا هر کس امروز خصمش را مغلوب نماید و بر دشمنش برتری یابد، رستگار و کامیاب شده است.

در حقیقت امروز هرکه غالب آمد، رستگار و کامیاب می شود. مفسران می نویسند: این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برای شان بود.
مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قصد آنان از فلاح و نجات، وعده و پاداشی عظیم و هدایای گران بها و تقرب به بارگاه بود که فرعون به آنها وعده داده بود.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 41 و 42 سوره شعراء) می فرماید: **«فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَّا لِأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿41﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿42﴾** (پس همین که ساحران (از شهرها به نزد فرعون) آمدند به او گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداشی داریم؟ فرعون گفت: بلی، در این صورت (علاوه بر پاداش) حتماً شما از مقربان دربار خواهید بود.) انسانهای که: خدای نیستند و فاقد عقاید الهی اند دیده می شود که مادیات فرعون چشم می بندند.

و ملاحظه می داریم که جادوگران به فکر منافع و گرفتن مزد شان هستند، در مورد اینکه که حق است و کی باطل هیچ فکر نمی کنند و به یک صدا می گفتند: **«أَأِذَا لَمِنَ لَنَا لِأَجْرًا»** ولی در مقابل شعار همیشگی انبیاء و موحدین در همه کار **«مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»** (شعراء، 109، 127، 145، 164 و 180.) بود، ولی جادوگران حتی برای يك حرکت توقع اجرات و پاداش مادی را داشتند. و با یک صدا فریاد زدند **«أَأِذَا لَمِنَ لَنَا لِأَجْرًا»** انسانهای مادی حتی در مسایل عقیدتی هم چنه پولی می زنند.

همچنان از فحوی آیه در می یابیم که: فرعون با دیدن معجزه موسی، به پیروزی ساحران اطمینان نداشت. **«إِنَّ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ»** («ان» حرف شرط و نشانه شک است).

خوانندگان گرامی!

در طول تاریخ بشریت مطرح کردن این دو شعار با وضاحت ملاحظه می داریم: شعار مردمان الهی همانا، پیروزی از آن پرهیزکاران است، **«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»** (اعلی، 14). ولی می بینم که شعار ابرقدرتها، برتری طلبی و سلطه جویی است، **«قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى»** می باشد.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 76) : 9- در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال ، به بحث گرفته میشود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

(جادوگران در آغاز مبارزه) گفتند: ای موسی! یا تو (اول عصایت را) می اندازی یا ما اولین کسی باشیم که می افکند؟ (٦٥)

ساحران که به پیروزی خود اطمینان داشتند، موسی را مخیر کردند؛ زیرا معتقد بودند که در این زمینه هیچ کس قدرت مقاومت و مقابله با آنها را ندارد. بناً به موسی گفتند:

دو انتخاب در برابر تو قرار دارد، هریکی از این دو انتخاب را که میخواهی میتوانی انتخاب نمایی؛ یا تو در انداختن عصاء ات، آغازگر باش، یا ما به انداختن آنچه داریم آغازگر باشیم. ولی ناگفته نباید گذاشت که: مطرح کردن گزینه ها و آزاد گذاشتن ها برای حضرت موسی علیه السلام به معنی حقانیت آنان نمی باشد. در همچو موارد به مخالفین اجازه آزادی عملی دهیم، آنگاه با جواب محکم و منطقی آنها را سرکوب نمایم. طوری که در آیه ذیل می خوانیم:

قَالَ بَلْ أُلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾

(موسی) گفت: بلکه (شما) اول بافکنید، پس ناگهان بر اثر سحر آنان، ریسمان ها و عصاهایشان (در نظر موسی) چنان معلوم شد که حرکت می کند (و می دوند) (٦٦) «حِبَالٌ»: جمع حَبَلٌ، طناب. ریسمان.

«عِصِيٌّ»: جمع عَصَا، چوبه دستیها. «تَسْعَى»: حرکت می کند. تند راه می رود. «ترجمه معانی قرآن».

موسی علیه السلام به آنان گفت: نه؛ شما اول شروع کنید. ابو سعود گفته است: موسی در گفتارش ادب و نزاکت زیادی را رعایت کرده است؛ چون از آنان خواست که اول آنها شروع کنند و برای این که نشان دهد که به سحر آنها اهمیت نمی دهد از آنان درخواست کرد هر چه با خود دارند نشان دهند و آخرین تلاش و کوشش خود را به کار برند. بعد از آن خدا قدرت خود را نشان می دهد و با یک چکش حق بر کلهی باطل می کوبد و آن را متلاشی می کند. («تفسیر اِرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» ابو سعود ٣/٣١٣).

«فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» مفسر تفسیر صفوة التفسير

در تفسیر این آیه می نویسد: در کلام حذف وجود دارد و معنی بر آن دلالت می کند. یعنی آنها انداختند، ناگهان موسی گمان کرد-از بس که سحرشان شگفت انگیز و بزرگ بود- ریسمان و عصاهایی که انداخته اند واقعا مارهای زنده می باشند و حرکت می کنند و می خزند. از این آیه فهمیده می شود که واقعا سحر بزرگی را ارائه دادند. تا جایی که موسی از آن آشفته و مضطرب شد.

مفسر تفسیر انوار القرآن: می نویسد به دلایل سه گانه حضرت موسی علیه السلام از آنان خواست که آنان باید اول سحر خویش را به میدان به اندازند:

- 1- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگ ها، آشکارتر تجلی کند.
- 2- تا آنان برساخته های خود را به میدان افگند آن گاه عصایش همه برساخته هاییشان را ببلعد.



3 - تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

پس موسی در دل خود ترسی احساس کرد (مبادا در ایمان مردم خللی ایجاد شود کرد ، ولی آن را پنهان داشت). (٦٧)

« **اوجس** »: **وجس**: فرعی که در قلب افتد و یا از خبری احساس شود و نیز به معنی خفاء و پنهانی است، **ایجاس**: احساس و پنهان کردن. « **اوجس** » در آیه ظاهراً احساس کردن است. (ملاحظه شود سوره : هود آیه 70)

« **خِيفَةً** »: راغب می گوید : خیفه حالتی است که از خوف عارض می شود و در جای خوف به کار می رود. بنابه مقتضای طبیعت بشری، موسی در نهاد خود احساس ترس کرد؛ که مبادا مغلوب شود. چون چیزی سرسام آور را دیده بود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

گفتیم : «نترس! مسلماً تو (پیروز و) برتری، (٦٨)

اما خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود که : از آنچه توهم کرده‌ای نترس، (خدا در این لحظه‌ی حساس این گفته را وحی کرد.) محققاً تو غالب و پیروزی. در آیه مبارکه پروردگار با عظمت بدون شرط به پیامبرش وعده برتری و پیروزی را می‌دهد، و می فرماید: « **إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى** » (مسلماً تو (پیروز و) برتری، یعنی امروز پیروزی میدان از تو هست. و به اذن حق تعالی آن‌ها را به زودی مغلوب خواهی ساخت. زیرا انبیاء وفادار هستند ولی برای مؤمنین به شرط وفاداری به ایمان، وعده برتری می دهد، طوری که در (آیه 139 / سوره آل عمران) می فرماید: « **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** » (و اگر مؤمن هستید، سستی نکنید و غمگین مباشید که شما برترید.)

وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾

و آنچه را در دست راست خود داری بینداز، تا (تمام) آنچه را که ساخته اند، ببلعد، در حقیقت آنچه را که ساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است، و ساحر هر جا رود رستگار (و موفق) نخواهد شد». (٦٩)

« **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى** »: ساحر هر جا که باشد خوشبخت نمی‌شود و به مرام خود نایل نمی‌آید؛ چون دروغگو و فریبکار است. یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی‌شود.

فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾

(پس موسی عصای خود را افکند، ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد و همه ی آنها را که ساخته بودند بلعید) آنگاه جادوگران (همگی) به سجده افتادند، گفتند: «(ما) به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم». (٧٠)

« **أَلْفَى السَّحْرَةَ** »: جادوگران انداخته شدند. استعمال فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که وقار و غلبه معجزه، جادوگران را فروتنانه بر رو انداخته است.

ابن کثیر گفته است: وقتی حضرت موسی عصا را انداخت به ازدهای بزرگ و گول‌پیکر و هول انگیز و دارای چهار پا و گردن و سر و دندان تبدیل شد و به جستجوی ریسمان و عصاها پرداخت و چیزی را باقی نگذاشت و همه را بلعید، در همان حال مردم آن را



نگاه کرده و در روز روشن با چشم خود می‌دیدند. همین که ساحران فهمیدند کار موسی علیه السلام سحر و جادو نیست، بی اختیار به سجده افتادند و در حالی که همین جادوگران صبح از جمله کافران بشمار می‌رفتند، و بعد از ظهر به جمع شهداء راه خدا پیوستند و با بیان «**أَمَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى**» اظهار داشتند که کار ما غلط بوده است، و چون فرعون خود را «**رب**» مردم می‌دانست، آنها هم کلمه «**بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى**» را بکار بردند، زیرا اگر آنها تنها می‌گفتند: «**رب موسی**»، فرعون می‌گفت: موسی را من تربیت کرده‌ام، از اینروی ساحران، بعد از کلمه «**رب**» ابتداء نام هارون علیه السلام و سپس نام موسی علیه السلام را ذکر کردند. و بدین ترتیب معجزه به وقوع پیوست و دلیل بر ملا گشت و حق تحقق یافت و سحر باطل شد.

همچنان ابن عباس گفته است: آنها در آغاز روز ساحر بودند و در آخر روز گواهان نیکو گشتند. (مختصر ۴۸۶/۲).

مطالعه کنندگان گرامی!

میخواهم توجه شما را به مطلب مهمی در این آیه مبارکه جلب نمایم آن اینکه: **ساحران** گفتند: «**أَمَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى**» نگفتند: «... **أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ**»؛ چون فرعون هم مدعی ربوبیت بود و می‌گفت: «**أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**» من پروردگار برتر شمایم. (سوره نازعات آیه 24). و هم مدعی الوهیت بود و می‌گفت: «**مَا عَلَّمْتُكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي...**» جز من شما را الهی و فرمانروایی نیست. (سوره قصص 38). و اگر فقط می‌گفتند: «**أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ**» فرعون می‌گفت: آنان به من ایمان می‌آورند، نه، به کسی دیگر. پس آن بهشتیان، این عبارت را انتخاب کردند، تا برای فرعون، سخنی باقی نماند. در آیه، نام هارون بر موسی مقدم است؛ چون فرعون ادعا می‌کرد که موسی را در دوران کودکی پرورش داده و مربی اوست، همان گونه که بارها به او می‌گفت: «**أَلَمْ نَرْبِكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عَمْرِكَ سِنِينَ**»: مگر تو را در کودکی نزد خود پرورش ندادیم و چند سال از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ (سوره شعراء آیه 18).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَلْصِقَ بَنَاتِكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلِتَعْلَمَنَّ أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿٧١﴾

(فرعون) گفت: «آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! بی‌گمان او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس یقیناً دستانتان و پاهایتان بر خلاف یکدیگر قطع می‌کنم، و شما را بر تنه های نخل (خرما) به دار می‌آویزم، و بی شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پایدارتر است!». (۷۱).

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد گفته فرعون می‌نویسد: منظور فرعون از این گفته این بود که مردم را سردرگم کند تا از آنان پیروی نکنند و مانند آنها ایمان نیاورند. (قرطبی ۲۲۵/۱۱).

بعد از آن آنها را به قتل و تعذیب تهدید کرد و گفت: «**فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ**» «**مِنْ خِلَافٍ**»: عکس یکدیگر. از دو قسمت مختلف، مثل پای راست و دست چپ، و پای چپ و دست راست.

در آیه مبارکه می فرماید: به خدا قسم! دست راست و پای چپ شما را قطع می‌کنم، یا پای راست و دست چپ شما را قطع می‌کنم. بعد از اینکه فرعون آنان را از مُثله کردن اجسادشان تهدید نمود، گفت: «وَأَصْلِبَنَّاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» و شما را بر شاخه‌های نخل اویزان می‌کنم («لَأَصْلِبَنَّ»: قطعاً به دار می‌اویزم.) و به بدترین وجه شما را به قتل می‌رسانم. یعنی به منظور تشهیر شما را بر تنه‌های درختان خرما به دار خواهم آویخت که این نهایت مجازات است. مفسران می نویسند که: فرعون غرض تشهیر آنان غرض اویزان کردن آنان در درخت خرما تهدید کرد. مفسران می گویند که: فرعون، چرا درخت خرما را غرض اعدام ساحران انتخاب کرد می نویسند: علت اینست که؛ تنه درخت خرما خشن، دشت و آزار دهنده است و در ضمن اویزان کردن در درخت خرما موجب آزار روحی آنها می‌شود. خواننده محترم!

در آیه‌ی (61 طه)؛ خواندیم که موسی علیه السلام فرعونیان را به عذاب تهدید کرد، طوریکه می فرماید: «لَا تَقْتُرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ» (بر الله دروغ نبندید، که الله شما را با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد) در این آیه فرعون تهدید می کند که: به زودی می‌دانید که عذاب چه کسی سخت‌تر است.

«وَلَنَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَآبَقِي» ای ساحران! به زودی خواهید دانست که آیا عذاب من سخت و پیوسته‌تر است یا عذاب خدای موسی؟ در آیه مبارکه به وضاحت در یافتیم که: در نظام طاغوتی، خفقان تا کدام سرحد حاکم است و مردم حتی از آزادی عقیده نیز هم محروم می گردند، و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهدید و تهمت، شیوه‌ی کار همیشگی نظام طاغوتی می باشد. همچنان از فحواى آیه مبارکه در یافتیم که: انبیاء علیهم السلام با روح انسان کار می‌کنند، ولی طاغوت‌ها با ضربه به جسم در جستجو انتقام می باشند. غافل از آنکه با شکنجه و قتل نمی‌توان باور و اعتقادات مردم را تغییر و دیگرگون ساخت.

یادداشت:

بادر نظر داشت اینکه آیات مابعدی دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند، ولی مفسران می نویسند که: فرعون تهدید خود را اجرا کرد و دست و پای ساحران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، قطع نمود و آنان را به صلیب کشید، و این ساحران بر ایمان مردند. حضرت ابن عباس فرموده است: در اول روز ساحر بودند و در آخر روز شهید و پاک مردند.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾

(جادوگران به فرعون) گفتند: هرگز تو را بر دلایل روشنی که به ما رسیده و بر کسی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم. پس به هر حکمی که (در حق ما) می خواهی حکم کن، تو تنها می توانی در این زندگی دنیا حکم کنی. (۷۲) «لَنْ نُؤْتِرَكَ»: هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم و بر نمی‌گزینیم. «الْبَيْتَاتِ»: معجزات. دلائل.

«وَالَّذِي فَطَرَنَا»: و بر خدائی که ما را آفریده است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تفسیر:

ساحران به فرعون گفتند: هرگز باطلت را بر حقی که موسی آورده است برتری نداده و هرگز ربوبیت دروغین ات را بر ربوبیت راستین خدای یگانه یکتا که ما را آفریده است ترجیح نمی‌دهیم، پس هر آنچه می‌خواهی بکن؛ بی‌گمان قلمرو قدرتت بر ما همین محدودهٔ دنیای کوتاه مدت و فانی است و با رفتن از این دنیا عذابت بر ما نیز به زودی سپری خواهد شد.

نشانه‌ی ایمان واقعی، همانا آمادگی برای فدا کردن تمام هستی در راه دفاع از ارزشهای الهی است. در آیهٔ مبارکه به طور قسم آمده است می‌فرماید: یعنی: قسم به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم. «پس هر حکمی می‌خواهی اجراء کن» از کشتن گرفته تا به دار آویختن ما ترسی از آن نداریم، یعنی دست ات است.

در آیهٔ مبارکه در می‌یابیم که: انسان‌ها در ابراز عقیده و ایمان، آزاد و شخصاً انتخاب‌اند و با تهدید و تطمیع نمی‌توان عقاید و باورهای آنان را تغییر داد. همچنان در می‌یابیم که: ایمان، و عقیده به انسان چنان قدرت و جرأت می‌بخشد. آنان پس از ایمان آوردن گفتند: **«لَنْ نُؤْتِرَكَ»** هرگز اختیار نمی‌کنیم تو را. همچنان و در می‌یابیم که: ایمان، زمانی دارای ارزش می‌باشد که؛ بر اساس منطق و بصیرت قایم و استوار باشد.

«إِنَّمَا تَقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» حکم تو فقط در این دنیای ناپایدار و رفتنی اجراء می‌شود، در صورتی که ما خواهان نعمت‌های پایدار و جاویدان می‌باشیم. واقعیت اینست کسیکه: ایمان ندارد، جذب هدیه طاغوت می‌شود، **«وَجَاءَ السَّحْرَةَ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»** (سوره اعراف) و (پس از فراخوانی،) ساحران نزد فرعون آمدند، (و) گفتند: اگر ما پیروز شویم، آیا برای ما پاداشی هست؟).

ولی مؤمن واقعی، همه چیز غیر از الله متعال را کوچک و بی‌ارزش می‌داند. **«إِنَّمَا تَقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»** (سوره طه) (تو تنها می‌توانی در این زندگی دنیا حکم کنی) عکرمه گفته است: وقتی ساحران به سجده رفتند، الله متعال در همان سجده جایگاه و منازل بهشتی آنها را به آنان نشان داد. از این رو چنان گفتند. (قرطبی ۲۲۵/۱۱). **«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»** (۷۳)

البته ما به پروردگار ما ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببامرزد و آنچه از جادو را که ما را بر آن مجبور کردی (نیز ببامرزد)، و الله بهتر و پاینده‌تر است. (۷۳) **«خَطَايَا»**: خطاها. گناهان و بدی‌ها.

«أَكْرَهْتَنَا»: به ما تحمیل کردی. و ادارمان نمودی. این جمله بیان‌گر این واقعیت است که جادوگران می‌دانستند که جادوگری، گمراه‌سازی و کار ناپسندی است. فرعون آن را برای به هراس انداختن مردم از خود، مورد بهره‌برداری قرار می‌داد. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».

در آیهٔ مبارکه در یافتیم که ساحران در مقابله با تهدید فرعون معامله بمثل کردند، فرعون در آیهٔ 71 خطاب به ساحران گفت: **«لَتَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ»**، (و بی‌شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت‌تر است و پایدارتر است!) ساحرانی که ایمان آورده بودند، در جواب فرعون گفتند: **«وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»** (و الله

بهتر و پاینده‌تر است.) و بدینترتیب جواب تهدید فرعون پرداختند.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾

مسلماً کسی که گناهکار به نزد پروردگارش حاضر شود، پس آتش جهنم برای اوست، در آن جا نه می‌میرد، و نه زنده می‌ماند. (۷۴)

قبل از همه باید گفت: انسان باید در حفظ ایمان خویش تا آخر عمر باید کوشا باشد، سعی و کوشش بعمل آرد تا از خطا که در زندگی مرتکب می‌گردد، توبه نماید، و واضح است شخصی که توبه نکند، در حقیقت بحیث شخصی مجرم محشور می‌شود، و بدتر از گناه همانا، گناهکار مردن است.

در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران گفتند: ما ایمان آوردیم تا الله متعال توبه‌ی ما را قبول فرماید و ما را ببخشد، سپس اضافه نمودند؛ هرکس مجرم نزد الله متعال حضور یابد، و از اعمال گذشته خویش توبه به عمل نیاورده باشد، واضح است که جای آن در جهنم، است. جایکه **«لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ»** یعنی در جهنم نمی‌میرد تا از آزار آسوده شود و زندگی پاک و آرام و مطبوعی هم ندارد.

همچنان در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران پس از ایمان آوردن، خطاب به فرعون گفتند: اعمال شکنجه و قتل تو تنها در این چند روز دنیاست، در حالی که قهر یا لطف الهی دائمی بوده، زیرا عذاب جهنم برای دوزخیان ابدی می‌باشد. طوریکه در (آیه: 76: **سوره طه**) می‌خوانیم: **«جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى»** و هم بهشتیان در بهشت، جاودانه‌اند.

در حدیث شریف به روایت أحمد و مسلم از ابی‌سعید (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: **«أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إمامة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتي بهم ضباير علي نهر يقال له نهر الحياة أو الحيوان، فينبتون كما ينبت الغناء في حميل السيل».** «اما اهل دوزخ که آنان به راستی اهل آن هستند پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می‌میراند میراندنی، سپس شفیعان برمی‌خیزند و شفاعت می‌کنند آن‌گاه آنان را گروه‌گروه بر نهری می‌آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته می‌شود پس در آن نهر سبز می‌شوند و می‌رویند چنان‌که خاشاک و سبزه‌ها در کف آب سیل می‌روید». همچنین در حدیث شریف آمده است: **«يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان».** «کسانی که در قلبشان به اندازه هم‌سنگ ذره‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می‌شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾

و هرکس نزد او مؤمن بیاید، در حالیکه اعمال نیک انجام داده باشد، پس اینان برای شان درجات بلند است. (۷۵)

یعنی هر که در روز قیامت به سوی پروردگارش به حال ایمان بازگردد، و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ و از منهیات دوری جسته باشد، پس برای شان در جات بلند است، یعنی: برای‌شان منازلی امن، رفیع و والا است. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و می‌فرماید:

جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

باغهای همیشگی (بهشتی) که نهرها زیر (درختان) آن روان است، همیشه در آن خواهند بود، و این است پاداش کسی که خود را (از شرک و گناهان) پاک نموده است. (۷۶)
 واقعاً تزکیه، کلید بهشت است. و مؤمن، اهل خودسازی و تزکیه است. ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در جواب فرعون است.
 در حدیث آمده است: «بهشت دارای یک صد مرتبه و درجه می‌باشد، فاصله‌ی بین هر دو درجه به میزان فاصله‌ی آسمان و زمین است. فردوس بالاترین مقام آن است. پس هر وقت از خدا خواستید، فردوس را بخواهید» (امام احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند).
 خوانندگان گرامی!

در آیات (77 الی 82) 10 - در باره خارج شدن بنی اسرائیل از مصر، رفتن فرعون به تعقیب آنان و غرق شدن او و سپاهش به بحث گرفته شده است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾

و همانا (ما) به موسی وحی کردیم که: «شبانه بندگان مرا (از مصر بیرون) ببر، سپس برای آنها در بحر راهی خشک بگشا، که نه از تعقیب (دشمنان) خواهی ترسید، و نه (از غرق شدن در دریا) هراسی داری. (۷۷)

«**أَسْرِ**»: سری (بر وزن صرد): رفتن در شب. «**السری: سیر اللیل یقال سری و اسری**». «اسر»: شبانه راه ببر. (حرکت شبانه) «**أَسْرِ بِعِبَادِي**»: شبانه بندگانم را کوچ بده و از مصر به سوی سرزمین موعود فلسطین بیرون ببر (اسراء / 1).
 «**يَبَسًا**» «**يبس**» به مکانی ویا محلی گفته می‌شود که قبلاً آب داشته، ولی فعلاً خشک گردیده باشد.

«**دَرَكَاً**» «**دَرَكَ**» به خساراتی که دامنگیر انسان می‌شود گفته می‌شود.
 و مراد از «عبادی» بنی اسرائیل است.

از جمله اهداف بعثت انبیاء، نجات مردم از شرّ طاغوت‌هاست. در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: هنگامی که ساحران و مردم مصر به موسی علیه السلام ایمان آوردند و از تهدیدات فرعون نهراسیدند، راه امداد الهی گشوده شد. از این روی به موسی علیه السلام خطاب گردید که مردم را شبانه از مصر حرکت بده که بحر را برای تو خشک و شرّ فرعون را از شما دور می‌کنیم.

بعد از این که فرعون به ستمگری و سرکشی ادامه داد، به موسی وحی کردیم که شبانه بنی اسرائیل را از مصر ببرد.

در می یابیم که: عزّت همراه آوارگی، بهتر از ذلّت در وطن است.
 به حضرت موسی علیه السلام وحی شد: «**فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا**» پس با عصایت به بحر ضربه بزن، تا به صورت جاده و مسیری خشک درآید و از آن عبور کنند.

«**لَا تَخَافُ دَرَكَاً وَ لَا تَخْشَىٰ**»: که نه از رسیدن فرعون و سربازانش بترسی و نه از غرق شدن در بحر بیمناک باشی.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

پس فرعون با لشکریانش آنان را تعقیب کردند، و بحر آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (۷۸)

«غشیهم»: غشیان: پوشانیدن. «غشیهم» پوشانید آنها را. فرعون با لشکریان خویش موسی علیه السلام را تعقیب کرد، اما آب به گونه‌ای بر آن‌ها بالا آمد و آنان را فرو پاشانید که در توصیف ننگد. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، بحر فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. واقعیت امر اینست که: معجزه‌ی موسی علیه السلام چنان جامعه مصر را تکان داد و به حرکت واداشت که فرعون خود مجبور به تعقیب آنان گردید.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى ﴿٧٩﴾

و فرعون قوم خود را گمراه ساخت، و هرگز به راه راست هدایت نکرد! (٧٩) در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران و حاکمان جامعه، در هدایت یا گمراهی مردم نقش کلیدی دارند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم که: فرعون قوم خود را از راه راست و راه صراط المستقیم به دور برد و آنها را به خیر و نجات هدایت نکرد. بلکه آنها **«أَضَلَّ»:** گمراه ساخت. و آنان را **«مَا هَدَى»:** رهنمود به صراط المستقیم نکرد.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴿٨٠﴾

ای بنی اسرائیل! در حقیقت ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم و در جانب راست کوه طور با شما وعده نهادیم (تا تورات را بر شما نازل کنیم) و بر شما من و سلوی نازل کردیم. (٨٠)

آزادی و امنیت از بزرگترین نعمت‌های الهی که الله متعال برای انسانها اعطا نموده است، در واقعیت این دو نعمت، زمینه ساز استفاده از سایر نعمت‌ها برای عالم بشریت می باشد. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: نعمت معنوی بر نعمت مادی مقدم است. در ابتدا فرمود: **«وَوَعَدْنَاكُمْ»** که مربوط به نزول تورات است، سپس فرمود: **«الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى»** که غذای جسم است.

یعنی ای بنی اسرائیل! نعمت عظیم مرا به یاد بیاورید، آنگاه که شما را از شر و ظلم فرعون و قومش نجات دادیم، که زهر عذاب را به شما می‌چشانند.

« وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ »: وعده‌ی مناجات و نازل کردن تورات را در طرف راست طور سینا به موسی دادیم. یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا در حضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب‌شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبای‌شان بودند، با موسی علیه السلام به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام **«طور»** قرار داشت. در ضمن گفته شد که: در نزول تورات صلاح دین و دنیای آنها مقرر است.

« وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى »: و هنگامی که شما در سرزمین سرگردان بودید «من و سلوی» را روزی شما قرار دادیم.

مَنَّاءَ وَ السَّلْوَى:

یادآوری نعمت‌های الهی، یکی از وظایف انبیا و زمینه‌ی رشد و تشکر انسان است. مبحث نجات بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعون و نزول غذاهای مَنَّاءَ وَ السَّلْوَى در حالی که قوم بنی اسرائیل در دشت و سحرا سرگردان و لا لهند بودند، بارها در قرآن تذکر یافته است.

منّ و سلوی از جمله غذا های لذیذ و نیروبخش بوده که در مناطق آزاد و دور از شهر (مصر) از جانب الله متعال به بنی اسرائیل آرزانی شده بود.

مفسران در تفسیر دو کلمه «منّ و سلوی» تفاسیر متعددی نگاشته اند، که ذکر همه آنها تفصیل بیشتر می خواهد ولی من بطور موجزاً بدان اشاره میدارم.

«منّ» در لغت به گفته بعضی مفسران قطرات کوچکی هم چون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد، (ر. ک: مفردات راغب ماده من) یا به تعبیر دیگر یک نوع صمغ و شیره درختی است با طعم شیرین، و بعضی گفته اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است.

«سلوی»: در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یک نوع «پرنده» دانسته اند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: «الکماء من المن؛ قارچ نوعی از من است»، معلوم می شود «منّ» قارچهای خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند مقصود از «منّ» تمام آن نعمتهایی است که خدا بر بنی اسرائیل «منت» گذارده، و «سلوی» تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها می شده است.

در تورات می خوانیم که «منّ» چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

بعضی دیگر نیز احتمال داده اند که «من» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چرا که در حواشی بیابان تپه، کوهستانها و سنگلاخهایی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل) نوشته شده تایید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه ها معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، بطوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس ف صفحه ۶۱۲).

در مورد «سلوی» گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی «عسل» گرفته اند ولی مفسران دیگر تقریباً همه آن را یک نوع پرنده می دانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده می کردند.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تایید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید.

«بدانکه، سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند ... این مرغ از راه بحر قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت

تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است ... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات) سخن رفته است». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس- مستر هاکس- ص ۴۸۳). از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» همان پرنده مخصوص پر گوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانیشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾

و از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و در آن از حد تجاوز نکنید که غضب من بر شما نازل خواهد شد، و هر کس که غضب من بر او نازل گردد یقیناً که نابود شده است. (۸۱)

«**لَا تَطْغَوْا فِيهِ**»: در آن سرکشی نکنید. سرکشی در نعمت خدا این است که انسان به جای این که از آن در راه طاعت و عبادت خدا و طریق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده کند، آن را وسیله گناهکاری و ناسپاسی و گردنکشی از فرمان و قوانین الهی، و بالاخره کفر و زندقه سازد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

جوهر و حقیقت ادیان ابراهیمی به صحت و سلامتی جسمی انسانها توجه و اهتمام بزرگی خاص و فوق العاده بخرچ داده و در این راستا توصیه همیشگی این ادیان همانا به تغذیه حلال و صیحی می باشد.

طوریکه در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان یافت: از روزی حلال و لذیذی که به شما عطا کرده‌ایم بخورید. طبع سلیم انسانی، یکی از معیارهای شناخت حلال هاست. «**طَيِّبَاتٍ**»: (طیب به چیزی گفته می‌شود که مطابق طبع و دلپسند باشد.) رعایت نکردن احکام خوردنی‌ها، وبخصوص عدم رعایت حد و اندازه بمتابیه طغیان می باشد، طوریکه در آیه مبارکه آمده است. «**وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي**» و فور نعمت و رفاه شما را به نافرمانی و ادا نرکنند که عذاب من بر شما نازل گردد. و مصرف بیش از اندازه‌ی مورد ضرورت و افراط در تناول غذا، سرپیچی از حکم الله متعال است. طغیان در مصرف از گناهان کبیره است، چون عذاب الهی را در پی دارد.

از حلال به سوی حرام تجاوز نکنند و مرتکب معصیت نشوند که اگر چنین کردن، خشم و غضب الهی بر آنان فرود می‌آید و هر که خشم وی بر او فرود آید قطعاً در ورطه هلاک و زیان افتاده، ناکام و نامراد و بدخت می شود.

«**فَقَدْ هَوَىٰ**»: پرت شد و سقوط کرد. هلاک و نابود گردید. یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است. پس بر ما است که: حلال‌های الهی را نباید در راه حرام به مصرف برسانیم.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

و مسلماً من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، باز به راه مستقیم راهیاب شود. (۸۲)

«غَفَّارٌ»: بسیار آمرزنده. دارای آمرزش سترگ.

قبل از همه خدمت خوانندگان محترم باید بعرض برسانم که این آیه مبارکه: متضمن ترغیب است برای آنده اشخاصیکه که در پرتگاه نافرمانی افتاده‌اند؛ زیرا راه خروجی را به آنان نشان داده است تا در زندگی خویش نا امید نشوند.

در آیه مبارکه می خوانیم: آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه صادقانه بعمل آرد، و به آنچه از نزد حق تعالی آمده است، وبه فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد، سپس به پیمودن راه راست رهسپار شده و بر حق پایداری ورزد.

در سیرت انبیاء الهی نیز آمده است که انبیاء علیهم السلام نیز از الله متعال خویش طلب مغفرت می‌کردند؛ بطور مثال در باره حضرت آدم علیه السلام: آمده است که می فرماید:

«إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا» (اعراف، 23) ودر باره نوح علیه السلام: آمده که فرموده است: «إِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي» «هود، 47.»، ودر باره حضرت ابراهیم علیه السلام: آمده است که می فرمود: «أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي» «شعراء، 82.»، ودر باره حضرت موسی علیه السلام: آمده است که می فرماید «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي» «اعراف، 151.»، ودر باره حضرت عیسی علیه السلام: آمده است که فرموده «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» «مائده، 118.» و محمد صلی الله علیه وسلم: «وَ اسْتَغْفِرُهُ» «نصر، 4.»

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت در می یابیم که: راه توبه برای همه انسانها وبخصوص بر آنده از انسانهای که مشمول غضب الهی شده‌اند، باز می باشد. ولی باید گفت که: توبه با شرایطی پذیرفته می‌شود. واین شرایط عبارت است:

الف: بازگشت «تَابَ»،

ب: ایمان «آمَنَ»،

ج: کار خوب «عَمِلَ صَالِحًا»،

د: هدایت پذیری «اهْتَدَى».

ودرکل باید بعرض برسانم که: مؤمن بودن و مؤمن شدن مهم است، ولی مؤمن ماندن مهم‌تر از آن می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (83 الی 98) در باره:

11 و 12 - هم سخن بودن موسی با الله در میقات، فتنه ی سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه ی تخریب شده ی گوساله ی زرین به دریا... بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ﴿٨٣﴾

و ای موسی! چه چیز (سبب شد که) از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! (۸۳)

«أَعْجَلَكَ»: عجله: شتاب و خواستن چیزی پیش از وقت آن. «أَعْجَلَكَ»: یعنی تو را به شتاب و سبقت واداشت.

امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد که: وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس بهشوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان بهشتاب پیشی گرفت و

خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید. (تفسیر کشاف ۸۹/۳). خداوند متعال در آیه متبرکه می فرماید: ای موسی! و چه چیز تو را به شتاب واداشت تا از قومت به سوی طور ایمن سبقت جسته و آنها را در عقب جاگذاری؟ دیده می شود که حتی پیامبران نیز در مقابل عملکرد خود مسئول و جوابگو هستند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: ای موسی! چه چیزی تو را به شتاب واداشته است تا از قوم خود جلو بیفتی؟ در این هیچ جای شکی نیست که: رهبر باید هم پیشگام و پیشقدم باشد تا امت و ملت به دنبال او حرکت کنند.

ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ یعنی ای موسی چرا عجله کردی.

جواب همین است که: عجله در کار خیر و برای کسب رضای الهی مانعی ندارد. زیرا موسی علیه السلام عاشق پروردگار خویش بود و سخت مشتاق استماع کلام الهی بود. بناً عجله بخرچ داد.

به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ امت‌ها در غیبت رهبران واقعی خویش، در معرض آزمون و فتنه قرار گرفته اند. و منحرفان، از غیبت و نبود رهبر الهی سوء استفاده بعمل آورده اند و جامعه را به انحراف سوق داده اند. ولی همینکه رهبر واقعی در یک مجتمع حضور داشته باشد، دشمنان کاری کرده نمیتواند.

قَالَ لَهُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴿٨٤﴾

(موسی) گفت: «پروردگار! آنان به دنبال من هستند، و من به سوی تو شتاب کردم، تا (از من) خشنود شوی.» (۸۴)

موسی علیه السلام گفت: پروردگار! قوم به تعقیب من هستند، هم اینک بعد از من می‌رسند و میان من و آنان چندان مسافت زیادی نیست.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که: موسی علیه السلام اول معذرت خویش پیشکش نمود و سپس سبب شتاب خود را بیان کرد، که قبل از قومش آمده و آن عبارت بود از شوق راز و نیاز با الله، تا رضایت او را به دست آورد.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

الله فرمود: اما ما پس از (آمدن) تو قومت را آزمایش کردیم، و سامری آنها را گمراه ساخت. (۸۵)

الله متعال به موسی خبر داد که بعد از این که تو آنها را ترک گفتی و از قوم جدا شدی، آنان را به پرستش گوساله آزموده و سامری آنان را گمراه ساخته است. مفسران گفته‌اند: وقتی موسی برای راز و نیاز با خدایش رفت، برادرش، هارون را به جانشینی خود منصوب کرد و به او دستور داد که بنی اسرائیل را در بر پا داشتن طاعت خدا متعهد سازد.

در خلال غیبت موسی، سامری زیورآلات را جمع کرد و از آن مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. آنها در مقابل آن دواطلبانه زانوی پرستش بر زمین نهادند. این فتنه در روز بیستم رفتن موسی علیه السلام به کوه طور اتفاق افتاد.

دیده می شود که: نقش هنر و هنرمند غیر متعهد در تخریب باورهای دینی و انحراف مردم یک مجتمع، کمتر از قدرت طاغوت نیست.

سامری منافق به هنر نمایی خویش توانست قوم بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی علیه السلام گمراه سازد.

سامری کیست؟

سامری آن شخصی است که: عامل گمراهی و گرایش بنی اسرائیل به گوساله پرستی بود: قبل از همه باید گفت که: سامری آن شخصی بود که: مجسمه گوساله را ساخت ساخت و قوم موسی را به پرستش آن دعوت کرد. کلمه «سامری» سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. که هر سه بار آن در سوره طه آیات (85 ، 87 و 95) می باشد.

اصل لفظ سامری در زبان عبری، شمیری است، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند حرف شین به حرف سین تبدیل می گردد، چنانکه موشی به موسی و یسوع به یسوع تبدیل می گردد، بنابراین سامری نیز منسوب به شمرون بوده، و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب علیه السلام است. به هر حال سامری انسان خودخواه مغرور و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و کيفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

در تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل آمده است: «السَّامِرِيُّ»: مردی از اهالی فلسطین بود و از اقلیم سامره. به مصر کوچ کرد و بعدها همراه بنی اسرائیل از آنجا خارج شد. او انسان منافق بود و چنین وانمود می کرد که گویا به موسی علیه السلام ایمان دارد و کفر خود را مخفی می کرد.

برخی از مؤرخان می نویسند: سامری از قبیله ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعاد که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله ای ساخت و شد آنچه شد. همچنان برخی دیگری از مؤرخان می نویسند: سامری، منسوب به «سامر» یا «سامره» است. در حال حاضر، نام محلی در «فلسطین» است که به نظر می رسد اسم قوم یا طایفه ای باشد که در گذشته در آنجا زندگی بسر می بردند.

ولی برخی از مورخان بدین عقیده اند که: هم فکران با فرزندان سامری، بعدها در منطقه «سامره فلسطین» ساکن شدند و نام این محل یا طایفه، به اعتبار سکونت هم فکران یا فرزندان او بوده است.

به حال سامری، از اصحاب حضرت موسی علیه السلام و دارای دانشی شگفت و علمی برتر بود. وی، از دانش شهودی و ریاضت بهره برده بود و دسترسی بر علوم و دانش های غریبه داشت.

همچنان برخی از مؤرخان نویسند که: سامری، شخصیتی بت پرست به نام موسی بن ظفر از سرزمین «عراق» بود که در دوران نبوت حضرت موسی علیه السلام به «مصر» آمد و به آن حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد (دهخدا، علی اکبر، «لغت نامه»).

در تفسیر **معارف القرآن** مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی آمده است که: سامری یک قطبی، از آل فرعون بوده و در همسایگی حضرت موسی علیه السلام سکونت داشت، به او ایمان آورد، وقتی موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد او هم همراهی شد. بعضی دیگر گفته اند او رئیس قبیله سامره از بنی اسرائیل بوده و این قبیله سامری در کشور شام معروف است.

حضرت سعید بن جبیر فرموده که او: از چنین قومی بود که گاو می پرستیدند و در مصر وارد شده به ظاهر در دین بنی اسرائیل داخل شد، در دل نفاق داشت. (قرطبی) در حاشیه قرطبی آمده است که او از هندوهای هندوستان بود که گاو می پرستند، انتهی بر موسی علیه السلام ایمان آورد و باز به سوی کفر برگشت، یا این که از اول به گونه ای منافقانه ایمان اظهار کرده بود. والله اعلم بالصواب.

مشهور این است که سامری موسی بن ظفر نام داشت، ابن جریر از حضرت ابن عباس روایت فرموده که زمانی موسی سامری متولد شد، فرعون برای قتل پسران بنی اسرائیل حکم صادر کرده بود، مادرش از ترس این که نشاید مأمورین فرعون او را بکشند، از مصیبت اینکه در جلو خود نبینم که او کشته شود، این را بهتر دید که او را در غاری گذاشته دهن او را ببندد، و گاه گاهی به سراغ او می رفت و از او خبر گیری می کرد. از آن طرف الله تعالی جبرئیل امین را برای نگهداری و غذا رسانی او مأمور فرمود، او بر یک انگشت خویش عسل و بر یکی کره (مسکه) و بر یکی شیر می آورد، و به خوردن کودک می داد، تا این که در غار پرورش یافته بزرگ شد و سر انجام به کفر مبتلا شده و بنی اسرائیل را مبتلا کرد، سپس زیر غضب خدا قرار گرفت.

(تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورطه)

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفْتَالًا عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي

﴿٨٦﴾

پس موسی خشمگین (و) با تأسف شدید به سوی قومش بازگشت، (و) گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده ی نیکو به شما نداده بود؟ آیا مدت (جدایی من از شما) به درازا کشید، یا خواستید غضبی از (سوی) پروردگارتان بر شما نازل شود؟ چرا که با وعده من مخالفت کردید. (٨٦)

بعد از اینکه موسی علیه السلام معیاد چهل روز و گرفتن تورات را به پایان رساندند، «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت».

أسفا: تأسف سخت و شدت خشم را می گویند، یعنی بعد از اینکه قومش موسی علیه السلام به پرستش گوساله پرداخته بودند، سخت قهر، عصبانی و افسرده خاطر گشت.

قابل تذکر است که؛ قهر، خشم و غضبی که در راه رضای الهی باشد مذموم نیست.

مفهوم جمله «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» آیه مبارکه این اصل را می رساند همین که موسی علیه السلام از انحراف قوم خویش با خبر شد، فوراً عکس العمل نشان میدهد.

«فَرَجَعَ» (حرف «فا» در «فَرَجَعَ» نشانه فوریت را نشان می دهد، یعنی به صورت فوری به پیش قوم خویش دوباره برگشت.

زمانیکه موسی به نزد قوم خویش رسید، قوم را سرزنش کرد و گفت: **«قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا»** ای قوم من! آیا خدا متعال پیش از این با فرود آوردن تورات بر من، به شما وعده نیکو نداد؟

«وَعَدًّا حَسَنًا»: وعده زیبایی. که هدف از آن نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن؛ یا نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت سرزمین مصر شدن؛ یا وعده مغفرت و آمرزش توبه‌کنندگان و انجام‌دهندگان کارهای پسندیده؛ و یا این که همه این امور. موسی علیه السلام خطاب به قوم خویش می‌فرماید:

پس چه شد که شما اینگونه عمل را انجام دادید؟ استفهام برای توبیخ است. همچنان در آیه مبارکه این اصل را می‌رساند که: در جای خود باید خطاکار را توبیخ کرد.

«أَفَطَّلَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي»

آیا زمان بر شما طولانی شد و یا اینکه در نتیجه تحقق وعده را کند پنداشتید؟ یا این شرک را بدین خاطر انجام دادید که خشم و عذاب الله بر شما فرود آید؛ نتیجه عهدهم را شکسته و وعده‌ای را که با من نموده بودید، خلاف کردید گوساله را پرستیدید و دین الله متعال را فرو گذاشتید؟

«الْعَهْدُ»: مدت جدائی موسی علیه السلام از بنی اسرائیل و رفتن به مناجات.

قابل تذکر است که: قوم به حضرت موسی علیهم السلام وعده سپرده بودند که ؛ تا او از طور به سوی شان باز می‌گردد، به طاعت الله متعال قیام کنند.

به‌قولی: آنان به موسی وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین‌که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

مفسر ابو حیان در این مورد می‌نویسد: به موسی وعده داده بودند که به دین خدا و روش و سنت موسی پای‌بند باشند، و هرگز با فرمان خدا مخالفت نکنند، اما با پرستش گوساله خلاف وعده کردند. (تفسیر البحر ۶/۲۶۸).

در این آیه مبارکه به دو وعده اشاره به عمل آمده است: یکی وعده‌ای از جانب خداوند که نزول تورات بوده است، **«أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا»** و دیگری، وعده‌ای از طرف موسی علیه السلام با مردم که در زمان غیبت او از برادرش هارون اطاعت کنند، ولی مردم با گوساله‌پرستی خویش هر دو وعده را نادیده گرفتند.

البته موسی هنگام توبیخ آنان، علت انحراف شان را سؤال کرد و پرسید: آیا انحراف شما عامدانه بود و یا آگاهی به سراغ قهر خدا رفتید؟ یا از روی غفلت به آن روی آوردید؟ آیا به خاطر اینکه سی‌روز غیبت من به چهل روز منتهی گردید، شما منحرف شدید؟

جمله **«أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ...»:** در آیه مبارکه این فهم را می‌رساند که: از عمل شما چنین معلوم می‌شود که: گویا شما خود، در مورد خود چنین تصمیمی و فیصله را اتخاذ نموده اید.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾

گفتند: (ما) به اختیار خود وعده ی تو مخالفت نکردیم، لیکن بارهای سنگینی از زینت (و زیورهای) قوم (فرعون) که با خود داشتیم، آن را (در آتش) افکندیم، و چنین سامری (فتنه‌انگیز بر ما) القا کرد. (۸۷)

بنی اسرائیل: در جواب موسی گفتند: ای موسی! نه به میل و رغبت خود عهد شکستیم و نه وعده را خلاف کردیم بلکه مجبور شدیم. (خلاصه‌ی گفته‌ی ابن عباس و قتاده و مجاهد چنین است، طبری نیز چنین می‌گوید. طبری ۲۰۰/۱۶).
«وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا»: ماجرا اینگونه بود که ما باری سنگین از زیورات قوم فرعون را از مصر با خود انتقال داده بودیم، پس این زیورات را به دستور سامری در چقری انداخته و سپس با آتش گذاختیم، مجاهد می‌نویسد: **«أَوْزَار»** به معنی **«اثقال»** است که عبارت است از زیوراتی که قبل از خارج شدن از مصر، از فرعونیان به امانت گرفته بودند.

دکتر مصطفی خرّم دل، مفسیر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد:
«أَوْزَارًا»: جمع وزر است به معنی بارهای سنگین.
«زینة»: زیورات. مراد زر و طلای امانتی است که زنان بنی اسرائیل قبل از حرکت از مصر به بهانه فرارسیدن عید خود از قبطیان گرفته بودند.
«قَذَفْنَا»: انداختیم. از خود دور کردیم.

«فَكَذَبْتَ أَلْفِي السَّامِرِيِّ»: سامری هم آنچه داشت دور انداخت. سامری هم آنها را به میان آتش انداخت. این بود که سامری برنامه و طرحی که داشت به مرحله اجرا درآورد. امام رازی در تفسیر خویش می‌نویسد: عده‌ای می‌گویند که زنده گشت و صدا از آن بیرون آمد. و عده‌ای نیز می‌گویند که حیات در آن دمیده نشد بلکه در آن سوراخ‌هایی ایجاد کرد که باد از آنها داخل و خارج می‌شد و صدایی شبیه گاو از آن شنیده می‌شد. (تفسیر امام رازی ۱۰۳/۲۲).

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بنی اسرائیل قبل از اینکه از مصر خارج شوند، زیورات را از قبطیان به عاریه گرفته بودند، وقتی موسی در بازگشت دیر کرد، سامری به آنها گفت: موسی به خاطر زیوراتی که نزد شما است، زندانی شده است. آنها زیورات را جمع کرده و به سامری دادند، سپس وی آن را در آتش انداخت و ذوب کرد و برای آنان از طلاهای ذوب شده گوساله‌ای ساخت، سپس مثنی از خاک جای پای اسب جبرئیل را بر آن پاشید و گوساله به صدا آمد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: که بنی اسرائیل بعد از اینکه خواستند یکجا با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیوراتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از این زیورات استفاده بعمل آرند. لذا گفتند ما موقتاً به این زیورات ضرورت داریم. زیورات را **«اَوْزَار: گناهان»** نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برای‌شان حلال نبود. پس بخاطر رهایی از گناه، این زیورات را در آتش انداختم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به‌کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید، ما هم زیورات را به گودال انداختیم و سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افکند آن‌گاه از مجموعه آن زیورات برای ما تندیس‌هایی به شکل گوساله‌ها ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل علیهم السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مثنی برگرفته آن را بر گوساله‌های طلایی افکند و بر اثر آن، گوساله به صدا زدن در آمد.

ابن کثیر می فرماید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله پرستی روی آوردند، بدین سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند.

چنان که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر (رض) درباره خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله (رض) فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین (رض) را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!».

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾

پس (سامری) مجسمه گوساله‌ای (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد، پس (سامری و پیروانش به مردم) گفتند: «این معبود شما، و معبود موسی است، که آن را فراموش کرده است». (۸۸)

علما می‌فرمایند: هر هنری که با جامعه‌شناسی و روانشناسی همراه باشد، مؤثرتر است. علماء می‌افزایند: عامل که موجب موفقیت سریع سامری در جلب توجه بنی اسرائیل، به بت پرستی و بخصوص گوساله پرستی شد این بود که: تاهنوز تاثیرات وزمینه‌های بت پرستی و گاوپرستی در مجتمع بنی اسرائیل وجو داشت، و از جانب دیگر رهبر این قوم مدتی از نزد شان غایب شد.

بدین ترتیب سامری توانست از این فرصت استفاده ببرد و برای بنی اسرائیل از آن زیور آلات که به شکل طلای گداخته دار آمده بود به صورت و شکل گوساله مجسمه‌ای ساخت که مانند گاو آواز می‌داد. (تفسیر رازی ۱۰۳/۲۲).

سامری بعد از ساختن مجسمه گوساله خطاب به قوم گفت که: «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ».

این همان خدای شماست که موسی آن را فراموش کرده و از آن غافل شده بود؛ پس آن را بپرستید! که البته این سخن، دروغ و بهتان‌ی ننگین از سوی آنان بود. قتاده گفته است: موسی خدایش را نزد شما فراموش کرده است، آنگاه بر آن روی آورده و به عبادتش پرداختند.

سامری یکی از نیرنگ‌های که در ساختن گوساله از آن استفاده بعمل آورد، این بود که: وی ترتیب ساختن گوساله را از بنی اسرائیل مخفی نگاه داشت، و بعد از اینکه کار ساختمانی گوساله به پایان رسید، مردم یکدفعه با جسد گوساله‌ای صدادر مواجه شدند و قوم بنی اسرائیل در این مورد فکر نکردند، که اگر گوساله قابل پرستیدن است، خود سامری که سازنده‌ی آن است به طریق اولی قابل پرستش است.

واقعیت اینست: هر مجتمع که احکام و دستورات الهی را به فرموشی بسپارد، و از رهبران واقعی دینی و مذهبی خویش فاصله گیرد، انحراف و بد عاقبتی رابه مردم آن جامعه، ببار می‌آورد.

می‌گویند: سامری دربدو از جمله یاران موسی علیه السلام بود که بعد ها تعهدات خویش را در قبال او عوض کرد.

در این جای شکی نیست که: اگر رهبران وزعمای یک قوم منحرف شوند، آنان می توانند به اسانی، راه انحراف را برای سایر افراد یک جامعه هموار و مساعد سازند. خوانندگان گرامی!

سامری تندپسی به شکل گوساله نر ساخت و آن را ارائه کرد. از جمله آیه مبارکه «عَجَلًا جَسَدًا» بیانگر این نکته است که گوساله سامری به شکل تندپس بوده است، نه اینکه گوساله واقعی باشد؛

- طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: ساخت گوساله زرین به دست سامری، پنهان و به دور از چشم بنی اسرائیل صورت گرفت. «أَخْرَجَ» تنها ناظر به مرحله عرضه گوساله بر بنی اسرائیل است و مسکوت ماندن مراحل قبل از آن (ساخت گوساله)، نشانگر مستور بودن آن مراحل از انظار عمومی است؛
- تندپس گوساله زرین سامری، نعره ای همانند صدای گوساله داشت. «خُوار» یعنی صدای بلند گاو و گوساله (لسان العرب). از آنجا که تندپس ساخته شده سامری به شکل گوساله بود، واضح که ؛ صدای آن نیز همانند صدای گوساله بوده است؛
- سامری، شخصی ماهری در فنّ مجسمه سازی و آشنا به نقاط ضعف فکری بنی اسرائیل بود. تعبیر «گوساله ای در آورد»، حاکی از شدت شباهت مجسمه گوساله، به شکل حقیقی آن است؛
- شنیده شدن صدای گوساله از تندپس دست ساز سامری، مایه تعجب بنی اسرائیل و باور به معبود بودن آن شد. ذکر هر یک از اوصاف گوساله، نشانگر دخالت آن در گرایش بنی اسرائیل است؛
- سامری، تندپس گوساله زرین را به عنوان «آله» بنی اسرائیل و موسی (ع) معرفی کرد؛
- گروهی از بنی اسرائیل در معرفی کردن گوساله زرین، به عنوان معبود با سامری همراهی و همکاری داشتند؛ فعل جمع «قالوا» (گفتند) در آیه مبارکه (88/ طه) می رساند که عده ای که در اطراف سامری، مجتمع گشته و مرام او را ترویج می کردند یا اینکه از گذشته، با او همکاری و هم فکری داشتند و در زمان نمایش دادن گوساله، به ترویج عقیده باطل خود پرداختند؛
- بعد از اینکه گوساله سامری برای بنی اسرائیل عملاً به نمایش گذاشته شد، آنها به سه گروه تقسیم شدند، فرقه ای در رفاقت حضرت هارون علیه السلام باقی ماندند، و از او اطاعت کردند، وگوساله پرستی را گمراهی دانستند، که تعدادشان به دوازده هزار نفر می رسید. (كذا في القرطبي).
- دوگروه دیگر در گوساله پرستی شریک شدند، فقط اینقدر با هم فرق داشتند که یکی از فرقه ها چنین اقرار کرد که هرگاهی موسی علیه السلام تشریف بیاورد و از آن منع کند ما آن را ترک خواهیم داد، وگروه دیگری چنان پخته شده بودند که یقین داشتند که موسی علیه السلام برگشته آن را معبود خواهند قرار داد، و ما نباید این طریقه را بگذاریم، وقتی که حضرت هارون علیه السلام جواب این دوگروه را شنید که ما تا تشریف آوری حضرت موسی علیه السلام بر عبادت گوساله خواهیم ماند، با دوازده هزار همراه هم عقیده خود جدا شد، اما بود و باش و غیره جای همه یکجا بود و در آن با هم مشترک بودند. (تفسیر معارف القران: محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

- بنی اسرائیل، دارای زمینه مساعد فکری برای پذیرش گوساله طلایی، به عنوان معبود بودند. انتخاب شکل گوساله برای القای بت پرستی و ارتداد سریع بنی اسرائیل، به خصوص پس از مشاهدات معجزات موسی علیه السلام گویای برداشت یاد شده است؛
- سامری و پیروان او، به دروغ مدّعی فراموش شدن معرفّی گوساله به عنوان معبود، از جانب موسی علیه السلام شدند؛
- سامری و طرفداران و مبلّغان او، پرستش گوساله را از جمله عقاید موسی (ع) وانمود کردند؛
- سامری، فردی ناسپاس در برابر نعمت های خداوند و بی توجّه به الطاف و کمک های بخصوص او بود؛ چنانچه ضمیر فاعلی «نسی» به سامری برگردد، مراد از فراموشی سامری، بی توجهی او به عنایات الهی و نجات از فرعونیان و نزول «مَنْ وَالسَّوْءِ» و تطایر آن خواهد بود.

خوار چیست؟

خوار صدای گاو را می گویند. مطابق روایات تاریخی سامری چنان مهارتی و فن در پیکرتراشی داشت، که با استفاده از این مهارت خویش در جسد ساخته شده گوساله چنان شکاف‌هایی را جابجا ساخته بود، همینکه باد در شکم این گوساله داخل می‌شد، آوازی از آن بیرون می‌آید، شبیهه صدای اصلی گاو. بادر نظر داشت اینکه، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت.

از مفسّران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله های مخصوص در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج می‌شد و از دهان گوساله شبیه صدای گاو بیرون می‌آمد. بعضی دیگر می‌گویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که در اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش می‌رسید.

خدای متعال در رد آنان و در بیان خیره سری و سبک‌مغزی آنان در مسأله‌ی پرستش گوساله گفته است:

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

پس (چگونه گوساله را معبود قرار دادند) آیا نمی‌بینند که جواب سخنان‌شان را نمی‌دهد و مالک هیچ زیان و سودی برایشان نیست. (۸۹)

مگر گوساله پرستان که گوساله را می‌پرستند و گمان می‌کردند، که این گوساله خدای آنها است و مفتون آن شده‌اند، نمی‌بینند که این گوساله بی‌جان و ساکت است، نه به سخنی آغاز می‌کند و نه پرستشگر خود را با سخنی پاسخ می‌دهد، نه از پرستشگران خود زیانی را دفع و نه برای‌شان سودی را جلب می‌کند، پس چگونه می‌تواند خدای مورد پرستش باشد؟! استفهام در آیه مبارکه، برای سرزنش و توبیخ است.

راه و مکتب انبیاء، استدلالی و منطقی است. بطور عقلاً باید بعرض رسانید: معبود بر علاوه دیگر، باید قدرت جلب منفعت را برای انسان و دفع شرور را از او داشته باشد. در صورتیکه معبود حد اقل فاقد این دواصل باشد، ضرورت به عبادت آن هم از بین می‌رود.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾

و در حالیکه پیش از این هارون به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسیله این گوساله مورد ابتلاء و آزمون قرار گرفته اید، و بی تردید پروردگارتان [خدای] رحمان است، بنابراین از من [که پیامبر او هستم] پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید. (۹۰)

«مَنْ قَبْلُ»: پیش از برگشت موسی از کوه طور، یعنی قبل از اینکه موسی علیه السلام از طور به سویشان بازگردد؛ هارون به عنوان اندرز، پند و یاد آوری به آنها گفت: ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته اید یعنی: شما به سبب این گوساله **«فُتِنْتُمْ بِهِ»:** بدان در فتنه و بلا افتاده اید و مورد آزمایش قرار گرفته اید، زیرا گوساله‌ای بدین شکل و هیئت، برای امتحان ایمان شما است، تا مدعیان راستین ایمان از دروغگویان متمایز شوند، پس از پرستش آن دست بردار شوید.

«وَ إِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي» پس در حقیقت پروردگارتان که سزاوار پرستش می‌باشد همانا خدای رحمان است؛ معبودی جز او نیست پس در پرستش خدای یگانه به من اقتداء کنید و مرا در آنچه از توحید حق تعالی به شما دستور می‌دهم اطاعت نمایید.

به تأسف باید گفت که برخی از انسانها در برخی از حالات چنان خودباخته می‌شوند که عقل و هوش خویش را بصورت کلی از دست می‌دهند، حتی وصایا پیامبران را هم به فراموشی می‌سپارند.

ولی طوری که یاد آور شدیم که: انحراف و ارتداد بنی اسرائیل در گوساله پرستی بطور آگاهانه و داوطلبانه رضا و رغبت شان صورت گرفته است.

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: ملاحظه می‌شود که هارون علیه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولاً: آنان را با این سخنش: **(إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ:** همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: **(وَ إِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ:** و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به سوی معرفت الله متعال دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: **(فَاتَّبِعُونِي:** از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: **(وَ أَطِيعُوا أَمْرِي:** و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾

(منحرفان بنی اسرائیل) گفتند: (ما) پیوسته پیرامون آن (برای پرستش) می‌نشینیم (و آن را عبادت می‌کنیم)، تا موسی به سوی ما باز گردد». (۹۱)

« نَبْرَحَ »: برج: کنار شدن. «**بَرِحَ الرَّجُلُ بَرَا:** اذا تنحى عن موضعه» شخصی که از موضع خویش کنار رود.

دیده می‌شود که حتی وصایا پیامبران بالای انسانها ی لجوج بی اثر می‌باشد. آن‌عه از اشخاصیکه راه گوساله پرستی را در پیش گرفته بودند گفتند: ما بر پرستش گوساله باقی خواهیم ماند تا آنگاه که موسی به سوی ما باز گردد. آن‌گاه می‌بینیم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾

پس (وقتی موسی آمد) گفت: ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند. (۹۲)

بعد از اینکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره و مسلط شود و بساط آن انحراف را برچیند: (موسی در حالیکه موی سر و ریش برادر خود را گرفته بود به او) گفت: ای هارون! زمانی که دیدی آنان گمراه شدند، چه چیز تو را بازداشت؟ به برادرش هارون گفت: چه کسی تو را از پیوستن به من و ترک این قوم بازداشت؛ هنگامی که دیدی آنان گوساله را به جای خدای سبحان می‌پرستند؟

یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه می‌ساختی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله متعال از من تبعیت نکردی؟ چرا برای جلب رضایت خدا بر آنان خشم نگرفتی و به عمل آنها اعتراض نکردی و آنان را از آن گمراهی منع نه نمودی؟ و چرا با این گمراهان به مبارزه قد علم نه کردی؟ مفسران می‌نویسند: زمانی که موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و قوم خود را منحرف دید، سه گروه را زیر بازپرس و سؤال قرار داد:

اول: در قدم نخست قوم خویش را مورد مخاطب قرار داده و گفت: **«قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا»** گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده‌ای نیکو (نزول تورات) نداد؟ (86 طه)

دوم: دومین مخاطب موسی علیه السلام برادرش هارون بود، طوریکه برایش گفت که: **«يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ»** (92 طه) : خطاب به هارون علیه السلام گفت: (ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند؟). واقعاً رهبران باید جوابگوی انحرافات مردم و قوم خویش باشند.

سوم: سومین مخاطب همان سامری بود که برایش گفت: **«فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ»** (95) «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)».

أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾

که از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا عصیان (و سرپیچی) کردی؟! «(۹۳) **«أَلَا تَتَّبِعَنِ؟»**: این که از من پیروی نکنی؟ اشاره به این است که موسی به هارون گفته بود که پس از رفتن موسی، او جانشین وی شود و او وظیفه داشت که به اصلاح قوم خویش بپردازد. (ملاحظه شود، سوره اعراف آیه: 142).

در ضمن قابل یاد دهانی است که: پیامبر می‌تواند فرمان بر پیامبر دیگر باشد. طوریکه موسی علیه السلام به هارون علیه السلام می‌گوید: **«أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي»** چگونه دستورم را در ایستادگی برای الله متعال و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟

مفسران می‌نویسند که: موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش هدایت فرموده بود که قوم را سرپرستی کند، طوریکه در (سوره اعراف) آمده است: **«وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلَحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»** (142) (و سی شب با موسی وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، تا وقت مقرر پروردگارش چهل شب کامل شد. و (در وقت رفتن به کوه طور) موسی به برادرش هارون گفت: در

میان قوم من جانشین (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بکوش و از راه مفسدان پیروی مکن.)

امام قرطبی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بخصوص اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است.»
بیشتر مفسران بر آنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی‌القعدة و ده روز از ماه ذی‌الحجه بنابراین، موسی علیه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت.

همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به اكمال رسانید چنان‌که می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. (یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم.)
در حدیثی آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَعُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعَشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لِاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ». (بخاری: 45) (از عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه‌ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می‌گرفتیم. امیر المومنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: 3]. یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: ما آن روز را می‌شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم ﷺ نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت ﷺ در عرفات، ایستاده بود.

خوانندگان محترم!

قابل یاد آوری است لحظه که موسی علیه السلام قوم را ترک می‌کرد و عازم کوه طور - میعادگاه مناجات با پرورگارش - بود خطاب به هارون برادر خویش گفت: «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی‌اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بپیمای.

این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی علیه السلام به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است. «تفسیر انوار القرآن».

قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

(هارون) گفت: «ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر، و نه (موی) سرم را، همانا من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سخن (و سفارش) مرا به کار نبستی.» (۹۴)

دیده می شود که: دین و دینداری مهمتر از روابط خونی و فامیل است. موسی علیه السلام در حالیکه در قهر و غضب از موی سر و ریش برادرش هارون را گرفت و او را به سوی خود می کشید.

طوری که ابن عباس فرموده است: موسی علیه السلام؛ از شدت عصبانیت با دست راست موی سر هارون را گرفت و با دست چپ ریشش را؛ زیرا حمیت در راه خدا بر او چیره شده بود.

باید متذکر شد که در بسیاری از موارد؛ برای خاموش کردن غضب جانب مقابل، باید از کلمات عاطفی استفاده بعمل آریم. طوری که هارون به برادر خود موسی در حالیکه در اوج غضب بود، می گوید: ای پسر مادرم! «يَا ابْنَ أُمَّ»: ای پسر مادرم! ادای سخن بدین شیوه، برای برانگیختن رأفت و رقت موسی بود، و الاً موسی و هارون برادران پدري و مادري یکدیگر بودند.

نه مرا از ریشم بکش و نه با موی سرم؛ «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در حقیقت من ترسیدم که اگر به تو با دوازده هزار نفر پشت سر شما بیایم در قوم بنی اسرائیل تفرقه واقع می شود، باز شما بمن می گفتید: بنی اسرائیل را در حالی که درگیر اختلاف و تفرقه بودند رها کرده و به سوی من آمدی؟ چرا به اصلاح نابسامانی های شان نپرداخته و جانشین خیر و نیکی برایم در میان آنها نه گشتی؟ آخر چرا هدایتیم را در مورد سرپرستی نیکو و آراسته از آنان رعایت نه کردی؟ «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (142 اعراف) (موسی علیه السلام، پیش از رفتن به این وعده گاه، به برادرش هارون گفت: در میان امت من جانشین من باش و کار مردم را اصلاح کن و از راه و روش مفسدان پیروی مکن!)

دیده می شود که: خطر تفرقه یك امت، حتی هارون علیه السلام را نیز مُشوش ساخته بود. واقعیت امر اینست که: حفظ وحدت امت، مهمتر از نجات يك گروه است.

همچنان هارون به سوی موسی علیهما السلام عذر دیگری را نیز مطرح ساخت، طوری که در آیه (150 اعراف) چنین بیان یافته است: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَفْتُلُونَنِي» (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف/ 150».

در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: تعداد بنی اسرائیل در آن زمان به ششصد هزار نفر می رسید، که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند.

ابن عباس گفته است: هارون سر به زیر و فرمانبر بود.

موسی علیه السلام که این عذر هارون را شنید، دست هارون را رها کرد و به سوی بانی اصلی فساد سامری متوجه شد، در هیچ جای از قرآن نیامده است که حضرت موسی علیه السلام این نظریه هارون را تصحیح کرد یا که فقط آن را خطای اجتهادی تصور کرده او را رها کرد. (تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿٩٥﴾

(موسی رو به سامری کرد و) گفت: «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)». (۹۵)

«خُطِبَ»: امر خطیر. کار خطرناک و عظیم (ملاحظه شود سوره: یوسف/51، و سوره حجر / 57).

ای سامری! از این حرکات چه هدف منظوری داشتی و چه امری تو را به این کار وادار کرد؟ چه چیز تو را با پدید آوردن رسم باطل گوساله پرستی به گمراه سازی بنی اسرائیل واداشت؟ وای سامری! (منظور تو از) این کار (و فتنه‌ی) بزرگ که کردی چیست؟ باید یاد آورشد:

زمانیکه موسی علیه السلام به ملاقات خداوند (تبارک و تعالی) به کوه طور رفت، سامری منافق از فرصت استفاده کرد، و سبب تَمَرُد در میان مردم در برابر رهبری مشروع هارون علیه السلام شد و آنها را از پرستش خداوند متعال گمراه کرد. زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور برگشت برای محاکمه کسی عجله نکرد. او به سامری فرصت داد تا قبل از اینکه تصمیم به راندن او از آن سرزمین بگیرد در مورد عمل خود توضیح دهد.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾

(سامری) گفت: من چیزی را دیدم که (مردم) آن را ندیدند، پس مشتی (خاک) از نقش پای فرستاده (الله) را گرفتم، پس آن را افگندم. این چنین نفس من (این کار را) در نظرم آراست. (۹۶)

در طول تاریخ دیده شده که رهبران گمراه برای انحراف اذهان مردم، از جهل آنان وبخصوص از مقدّسات دینی مردم سوءاستفاده ناروی بعمل می آورند. سامری منافق در جواب حضرت موسی علیه السلام گفت: آنگاه که من جبرئیل را بعد از غرق شدن فرعون و سپاهش بر آسیبی دیدم، چیزی را دیدم و دانستم که دیگران ندیدند، پس مشتی از خاک سُمِ اَسبِ جبرئیل برداشته و آن خاک را بر زیوری که گوساله را از آن ساخته بودم انداختم. در واقع این نفس اماره بالسّوئم بود که چنین فریبکاری را برایم آراست. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني)

امام قرطبی می‌فرماید: «از امام ابوبکر طرطرشی / پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع می‌کنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آن‌که بی‌هوش بر زمین می‌افتند آنگاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در جواب گفت: خداوند متعال بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه از صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب الله متعال و سنت رسول وی نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برای‌شان گوساله‌ای صدا دار ساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، روا

نیست که با آنان در مجالسشان حضور یابد و آنان را بر باطلشان مدد کند، این است مذهب امام مالک و امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمدبن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین» (رحمه الله علیهم جميعاً) (قرطبی: 238-11/237).

شیخ خرمدل در تفسیر این آیه می نویسد: معنی دیگر آیه که تنها نقل قول از زبان سامری است عبارت است از: سامری گفت: چیزی را من دیده‌ام که آنان ندیده‌اند (که جبرئیل فرشته وحی است) و از جای پای (اسب) جبرئیل مُشتی (خاک) برگرفتم و آن را (به درون گوساله) ریختم، و نفس من این چنین کار را در نظرم آراست.

«بَصْرَتُ»: دیدم. مراد از دیدن در اینجا، فهم کردن و پی‌بردن و دانستن فنون مجسمه‌سازی و تمثال‌گری است.

«فَقَبَضْتُ فَبَضَّةً»: مُشتی را برگرفتم. مراد برداشتن مقداری از تورات و عمل کردن بدان است.

«أَثَرُ الرَّسُولِ»: اثر پیغمبر. مراد از (أَثَر) تورات، و مراد از (الرَّسُول) موسی است.

«نَبَذْتُ»: انداختم. رها کردم.

«سَوَّلْتُ»: آن را زینت داد و گرامی و شیرین کرد. (یوسف / 18 و 83).

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾

(موسی به سامری) گفت: «پس برو، بی شک بهره‌ی تو در زندگی دنیا این است که بگویی:» (به من) دست نزیند (و نزدیک نشوید)» و همانا وعده‌ای (از عذاب) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد، و (اکنون) به معبودت بنگر که پیوسته عبادتش می‌کردی (و آن را رها نمی‌کردی) آن را خواهیم سوزاند، سپس (خاکستر و ذرات) آن را در دریا پراکنده می‌سازیم. (۹۷)

«مِيسَاسٌ»: تماس. مخالطت و معاشرت. مصدر باب مفاعله است. «لَا مِيسَاسَ»: هیچ‌گونه همنشینی و آمیزشی نیست. هدف از آن نهی است، یعنی با من نیامیزید و تماس نگیرید. مقصود بایکوت سامری و طرد او از میان جامعه است. اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی است که اعلان پلیدی پلید و کنارگیری از او است. (ملاحظه شود تفسیر فی ظلال القرآن).

موسی علیه السلام به سامری گفت: پس برو (دور شو)، که جزایت بر آنچه کردی این است که رانده و مانده و از همه کس دورافکنده زندگی کنی و به هر کس بگویی: نه به من دست زیند و نه من به کسی دست می‌زنم!

حسن گفته است: الله متعال سزای دنیوی سامری را چنان مقرر نمود که او مردم را لمس نکند و مردم هم او را لمس نکنند. یعنی الله متعال سختی و عذاب را بر او شدید گرفته بود.

مفسران می نویسند: که سامری به هرکس که نزدیک می‌شد، هر دو را تب (سهم) می‌گرفت.

برخی از مفسران در مورد کلمه «لَا مِيسَاسَ» در تفاسیر خویش می نویسند که: «لَا مِيسَاسَ»: به معنای مبتلا شدن به مریضی است، که به هیچ وجه احدی با او تماس نگیرد. می‌گویند در نهایت امر سامری به یک مریضی روانی گرفتار شد که از مردم فرار می‌کرد و هرکس به او نزدیک می‌شد چپ می‌زد: «لَا مِيسَاسَ» دور شو، دور شو.

«وَأَنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ»: با این حال تو را نزد الله متعال موعدی است که در آن بر جنایت بزرگ پدید آوردن رسم گوساله پرستی عذاب خواهد کرد و این وعده هرگز تخلف پذیر نیست و قطعاً محقق خواهد شد.

«وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا»: و به سوی این گوساله اینکه آن را به جای الله متعال پرستش می کردی و در پرستش آن پایدار بودی، بنگر.
«لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»: به زودی آن را با آتش می سوزانیم سپس خاکسترش را در آب دریا کاملاً فرو می پاشانیم.

به قولی معنی این است: او را می کوبیم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

در آیه مبارکه درمی یابیم که؛ محو و نابودی آثار کفر و شرک باید در ملأ عام و با حضور مردم باشد. صورت گیرد، در ضمن در یافتیم که: حفظ افکار مردم از حفظ طلا هم مهم تر است. غیرت دینی و قاطعیت در برابر انحراف، لازمه رهبری است. (سوزاندن طلا و به دریا ریختن خاکستر آن، تصمیم قطعی موسی بود) هکذا به جوامع نشان داد که: چیزهای نابود شدنی شایستگی پرستش را ندارند.

سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم:

سرانجام موسی بعد از مراجعت از کوه طور سامری را محکوم نموده و سه دستور درباره او و گوساله اش صادر نمود: که تفصیل آن در آیه 97 سوره «طه» بیان یافته است.

1 - طرد از وطن و قوم «فَأَذْهَبَ»، به او گفت: باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس نگیری و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک شود بگو با من تماس نگیر، « قَالَ فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ » حضرت موسی علیه السلام، با یک فرمان قاطع، «سامری» را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان ها متواری گردد.

بعضی از مفسران گفته اند: بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به مریضی مرموزی مبتلاء ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر تماس می گرفت رفتار مریضی می شد. (قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، 4281/6 انتشارات ناصر خسرو، تهران 1384).

2 - نفرین «لا مِسَاسَ»، تهدید به عذاب آخرت «لَكَ مَوْعِدًا»، وعده عذاب دردناک الهی در پیش داری که هرگز از آن تخلف نخواهد شد.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لا مِسَاسَ» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است درباره بعضی از افراد که گناه سنگینی داشتند، چنین فردی به منزله موجودی که از هر نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. (تفسیر «فی ظلال»، جلد 5، صفحه 494).

دستور و مجازات دوم سامری این بود که: موسی(علیه السلام) مجازات او را در قیامت به او گوشزد کرده گفت: (تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد)؛ «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ» (لَنْ تُخْلَفَهُ» فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله روی هم رفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند درباره تو از آن تخلف نخواهد کرد).

3 - آتش زدن گوساله «لَنُحَرِّقَنَّهُ». سومین دستور این بود که: موسی علیه السلام به سامری گفت: (به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی، نگاه کن و ببین ما آن را با سوهان براده نموده، می سوزانیم و سپس ذرات و خاکستر آن را به دریا می پاشیم)؛ (تا برای همیشه محو و نابود گردد) «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْهَيْكَلِ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (97طه) (تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسی همدانی، 277/14).

باید یاد آور شد که: برای مروّجین فکرهای باطل، مجازات دنیوی وسیله‌ی تخفیف درسزای اخروی شان نیست.

احتمال دارد که انسان از سزای دنیوی فرار کند، ولی به یاد داشته باشید که از عذاب اخروی و قهر الهی در آخرت به هیچ صورت راه گریزی وجود ندارد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

بدون شک پروردگار بر حق شما تنها و بی همتا الله است، همان پروردگاری که جز او معبودی نیست، علم او همه چیز را فرا گرفته است. (98)

نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افکند. ای بی‌خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدینترتیب حضرت موسی علیه السلام به فتنه گوساله پرستی سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

خوانندگان محترم!

معمولاً در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی می کند دستاوردهای انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولاً تفاله‌ای از آن باقی می ماند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش بر می خیزند و با تغییر شرایط و کمیت و کیفیت، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می زنند و با استفاده از تمام ضعف‌های روانی و فرصت‌های مناسب زمانی و مکانی برای براندازی انقلاب تلاش می کنند.

در جنبش انقلابی موسی بن عمران به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود، او که مانند همه رهبران جنبش‌های ارتجاعی، به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و می دانست با استفاده از این ضعف‌ها می تواند، غائله‌ای به راه اندازد، سعی کرد از زیور آلات و طلاهایی که معبود دنیا پرستان و مورد توجه توده عوام است، گوساله بسازد و بدین وسیله توانست در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخته و به شرک بکشانند.

داستان گوساله پرستی سامری:

داستان گوساله پرستی سامری یکی از داستان های ذی عبرتی در قرآن عظیم الشان می باشد که بصورت کل چهار بار تذکر رفته است که از جمله: در سوره بقره آیات (51، 54، 92 و 93). و در سوره نساء آیه: (153) و در سوره اعراف آیات (148 و 149) و در سوره طه از آیه ۸۸ این داستان به تفصیل بیان گردیده است. البته این مقدار یادآوری این داستان حاکی از اهمیت آن است.

عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل:

انحراف از توحید و میل بنی اسرائیل و گرایش آنان به گوساله پرستی چیزی جدیدی نبود، بلکه ریشه این عوامل در مصر سابقه طولانی داشت که ببرخی از این عوامل ذیلاً اشاره به عمل می آید:

قرآن عظیم الشان در آیه (38 سوره اعراف) می فرماید: **« وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ » (138)** (و بنی اسرائیل را از بحر گذراندیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید).

به تأسف باید گفت: گاهی انسان به حدی کج اندیش می شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا می کند.

ولی نباید از این واقعیت انکار کرد که: محیط جبرآور نیست، ولی تأثیرگذار هست. پس تا در اعتقاد و ایمان قوی نشده ایم، ضرور وواجبی است تا از محیط و فرهنگ فاسد دوری کنیم، زیرا گاهی گاهی انسان از مهم ترین نعمت ها غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی می کند.

بعد از اینکه موسی و بنی اسرائیل از بحر عبور کردند، دربین راه با قومی برخوردند که بر پرستش بت های خویش پایبند بودند، (با دیدن این صحنه) گفتند: ای موسی! برای ما خدایی قرار بده، همان گونه که برای اینان معبودها (و بت های) است. (موسی) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما بخواهم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (زمان تان) فضیلت داده است.

« قَالَ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ » (140) (سوره اعراف 140) (گفت: آیا معبودی غیر خدا برای شما بجویم، در حالی که او شما را بر مردم این زمانه برتری داده است؟!).

از فحوای آیه مبارکه چنین فهمیده می شود که: اشخاص و ملت ها، هر لحظه در معرض خطر انحراف اند. ایمان سطحی، زودگذر است، آنان که يك عمر در سحر و جادو بودند، با دیدن يك معجزه چنان مؤمن شدند که تهدیدهای فرعون آنان را نلرزاند، ولی طرفداران حضرت موسی با دیدن آن همه معجزات و پس از پیروزی بر فرعون، انحراف و بت پرستی قومی، آنان را به انحراف کشید و تازه از موسی علیه السلام نیز تقاضای بت و بت پرستی کردند. در این هیچگونه شکی نیست که پرستش (حق یا باطل)، در طول تاریخ بشر وجود داشته است. **« يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ »** (در زمان موسی علیه السلام نیز اشخاصی بت می پرستیدند). واقعیت امر اینست که: بدتر از دشمنان آگاه خارجی و

بیگانه، دوستان نادان داخلی اند.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که: پس از تمدید میقات حضرت موسی از سی شب به چهل شب و شایعه مرگ حضرت موسی علیه السلام که توسط برخی از منافقان در میان مردم منتشر شد همچنین جهل و نادانی این جماعت به همراه زیرکی و مهارت و زبردستی سامری در تهیه گوساله ای که از آن صدایی مخصوص خارج میشد به اضافه اینکه این بت از طلا و زیورآلاتی ساخته شده بود که مردم به دلیل محرومیت های پیاپی و وجود روح ماد دیگری بنی اسرائیل مورد توجه شیفتگان طلا قرار می گرفت همه و همه سبب شد که در مدت کوتاهی بت پرستی و گوساله پرستی در میان بنی اسرائیل رواج یابد.

در ادامه داستان گوساله سامری و پس از مراجعت حضرت موسی از میقات و روشن شدن مسائل برای بنی اسرائیل از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش کردند و گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود. « **وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** » (سوره اعراف) و چون (ارزش گوساله پرستی) در نزدشان سقوط کرد (و پشیمان شدند) و دیدند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: البته اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نبخشاید، ما از زیانکاران خواهیم بود. خوانندگان گرامی!

ار آیات (99 الی 112) در باره پند گرفتن از قصه ی قرآنی، مجازات اعراض از دساتیر قرآنی، چگونگی زمین، کوهها و مردم در روز قیامت، به بحث گرفته شده است. **كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾** این گونه بخشی از اخبار گذشته را برای تو بیان می کنیم و بی تردید ذکری [چون قرآن] از نزد خود به تو عطا کردیم. (99)

نقل داستان های قرآنی، یکی از شیوه های تربیتی قرآن عظیم الشان می باشد. قصه های قرآنی، وحی الهی است، نه گفته های این و آن. واقعیت امر اینست که ذکر داستان های قرآنی، بهترین و صادق ترین داستان هاست، زیرا گوینده ی آن خداوند متعال است، و مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و ماجرای آن حقیقی است. در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! همان طوری که قصه ی و سر گذشت موسی و فرعون را بر تو حکایت کردیم، اخبار امت های پیشین را نیز بر تو حکایت می کنیم. « **وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا** » و مسلماً بر تو قرآنی نازل کرده ایم که پند و اندرز و تذکری است برای هر کس که اندرز گیرد.

در البحر آمده است: خدای متعال منت اعطای قرآنی که مشتمل بر قصه ها و معجزات است، را بر حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نهاده است. (البحر ۶/۲۷۸).

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾ هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت! (۱۰۰)

«**وِزْرًا**»: بار سنگین. بر گناه هم اطلاق می شود، و در اینجا مراد عقوبت و جزای گناه است.

کلمه «وَزْرًا» بصورت نکره آمده است. یعنی اینکه میزان خطر و سنگینی بار قیامت، برای کسی روشن نیست.

یعنی هر کسیکه از قرآن روی گرداند و از آن پیروی نکند و بدان عمل ننماید بی‌گمان روز قیامت بارگناهی سنگین بر دوش می‌گیرد؛ از آن‌رو که اعراض نموده و نسبت به آن بی‌توجه بوده است.

باید گفت که: انسان‌ها در انتخاب راه آزادند، می‌توانند حق را بپذیرند و می‌توانند از قبولی حق اعراض و روی بگردانند، عواقب اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، تنها به زندگانی نکبت بار در این دنیا خلاصه نمی‌شود، بلکه بدبختی آخرت را نیز به همراه دارد. طوری‌که در (آیه 124 سوره طه) می‌خوانیم: « **وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** » و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾

که همیشه در آن خواهند ماند و چه بد باری است که در روز قیامت خواهند داشت. (١٠١)

«حِمْلًا»: بار. مراد بار سنگین گناهان است.

در آیه مبارکه، گناه به بار سنگین تشبیه شده است؛ چرا که بر دوش گناهکار سنگینی می‌کند. یعنی: این گناه بزرگشان در روز قیامت چه سربار بدی برای‌شان است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

(همان) روزی که در «صور» دمیده شود، و گناهکاران را در آن روز کبود چشم جمع می‌کنیم. (١٠٢)

«زُرْقًا»: جمع اُزْرَق. کسی که صورتش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده باشد. کبود چشم. مراد از کبودی چشم ضعف بینائی است، و کبود چشم را نابینا معنی کرده‌اند (طه / 124). حال بشمار است. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و گناهکاران را با چشمانی سیاه و کبود و روی سیاه به میدان حشر برای محاسبه می‌آوریم.

مفسران می‌نویسند: مراد: مشرکان و گناهکارانی‌اند که به سبب گناهانی که الله متعال بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه می‌شوند. یعنی: آنان را تشنه برمی‌انگیزیم زیرا سیاهی چشم‌هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن‌هایشان و از جمله چشمان‌شان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد. همچنان امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: با کبود شدن چشم و سیاه گشتن چهره‌ی آنها، قیافه‌ای بس زشت و کریه پیدا می‌کنند. (تفسیر قرطبی ٢٤٢/١١).

صور چیست؟

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»: صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته می‌شود. صحابه (رضی الله عنهم) در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر فرمود، از عبدالله ابن عمرو بن عاص (رض)، روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

صور، شاخی است که در آن دمیده میشود. (سلسله الاحادیث الصحیحه (68/3) شماره 1080).

از حسن بصری (رض) روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صورۀ است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صوره است. همان‌طور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسورۀ، صوف جمع صوفۀ و بسر جمع بسرۀ است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آن‌ها باز گردند.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

آنها در میان خود آهسته سخن می‌گویند، (و به یکدیگر می‌گویند): «(شما) فقط ده روز (در دنیا) درنگ کرده‌اید». (١٠٣)

«یتخافتون»: تخافت: میان خود آهسته سخن گفتن. «یتخافتون» میان خودآهسته سخن می‌گویند. خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن ابو سعود گفته است: وقتی با چشم خود سختی و خوف و هراس را دیدند، مدت اقامت خود را در دنیا کوتاه در نظر آوردند. (ابو سعود ٣/٣٢٤).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

ما به آنچه می‌گویند داناتریم، آن گاه که مُنصف‌ترینشان می‌گوید: جز یک روز درنگ نکرده‌اید. (١٠٤)

«أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً»: کسی که رأی او دادگرانه‌تر و به واقعیت نزدیکتر است. مراد از ترجیح سخن‌گوینده دوم این نیست که او به صداقت و راستی نزدیکتر است؛ بلکه مراد این است که او بهتر درجه‌پشیمانی و اندازه‌هراس و عذاب‌قیامت را به تصویر کشیده است. چرا که عمر جهان‌گذران، در قبال عمر بی‌پایان و جاویدان آخرت، نه ده روز، بلکه یک روز نیز بشمار نمی‌آید که کمترین عدد است. «ترجمه معانی قرآن».

عظمت روز قیامت و روز حشر به قدری است که انسان‌ها پس از حضور در آن عمر خود را در دنیا، نیم روز یا یک روز و یا حداکثر ده روز می‌شمرند طوری‌که قرآن عظیم الشان از زبان اشخاص و گروه‌های مختلف، آن را چنین بیان می‌دارد.

- گروه اول مدت اقامت خویش را فقط ده روز، قلمداد می‌دارند. «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا».

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک روز در دنیا قلمداد نموده می‌فرمایند: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا»

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک بخشی از روز در دنیا قلمداد می‌دارند. «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (نازعات آیه 4) و یا «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (بقره: 259).

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را لحظاتی کوتاه می‌دانند «مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (سورۀ روم آیه 55).

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را زمانی اندک می‌دانند طوری‌که آمده است «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» (مؤمنون آیه 114)

به نظر می‌رسد این تفاوت نظر در مقدار عمر دنیا بی‌انسانها، بستگی به مقدار بصیرت و درک اشخاص دارد. چنانکه در این آیه کسانی که قرآن از آنها به «أَمْثَلُهُمْ

طَرِيقَةً» تعبیر کرده است، عمر دنیا را يك روز می‌شمرند و در آیهی قبل، گنهکاران مدّت آن را ده روز.

ولی باید گفت که: همهی مجرمین، در قیامت در يك سطح قرار ندارند و هرکس عاقل تر است، دنیا را کوچک‌تر می‌بیند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند، (که در روز قیامت چه خواهند شد) بگو: پروردگارم آنان را ریشه کن می‌کند و از هم می‌پاشد. (١٠٥).

«نسف»: یعنی قلع و قمع و نابود کردن.

مردم درباره‌ی بر پا شدن روز قیامت سؤالاتی را مطرح می‌دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم باید بدان جواب بفرماید: در این هیچ جای شکی نیست که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی و ابدی نیست. متلاشی کردن کوه‌ها و به وجود آوردن قیامت، جلوه‌ای از ربوبیت خداست.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! کافران از تو از حال و وضع آنها در روز قیامت می‌پرسند که: آیا در آن روز کوه‌ها باقی می‌مانند، یا از بین می‌روند؟ بگو: خداوند متعال آنها را گردی پراکنده خواهد ساخت و از روی زمین محو خواهد کرد.

شأن نزول آیه 105:

711- ابن منذر از ابن جریج روایت می‌کند: قریش پرسید ای محمد! خدای تو روز قیامت با این کوه‌ها چه می‌کند؟ آیه **« وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا »** (در باره کوه‌ها از تو می‌پرسند، بگو: خدای من آنها را کاملاً پراکنده می‌کند» نازل شد.)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾

پس آنها را به صورت دشتی هموار و صاف وامی‌گذارد. (١٠٦)

«قاع»: یعنی زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا. زمینی هموار که کوه و جنگل در آن نیست (بیابان هموار).

«صفصف»: یعنی زمین صاف هموار به گونه‌ای که همهی قسمت‌های آن در يك صف و خط باشند.

در آیه مبارکه می‌فرماید: یعنی کوه‌ها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوه‌هایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾

که در آن هیچ نشیب پستی و بلندی نمی‌بینی. (١٠٧)

«عوج»: به معنی نشیب و فرودآمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها.

«امت»: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک.

یعنی نه انسان در آن بلندی می‌بیند و نه پستی و ناهمواری؛ بلکه همه زمین بر یک شکل و یک هیأت قرار دارد.

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوه‌ها:

الله در قرآن عظیم الشأن بیان می‌فرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه‌های استوار در روز رستاخیز و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی می‌گردند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ۚ ۱۳ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ۚ ۱۴ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۚ ۱۵ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ۚ ۱۶» [الحاقة: 13-16]. (در آن

هنگام، که در صور دمیده شود و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد).

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۚ ۲۱»: [الفجر: 21]. (هرگز! زمانی که زمین سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد).

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ۚ ۱» [المزمل: 14]. (در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه در آیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند). در جایی دیگر خبر داده است که کوه‌ها مانند پشم رنگین می‌شود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۙ ۹»

[المعارج: 9]. (و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردد) در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده مانند می‌کند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ۙ ۵» [القارعة: 5]. (و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند). سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود. قرآن کریم از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف

«پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَأَكَانَتْ سَرَابًا ۚ ۲۰» [النبأ: 20]. (و کوه‌ها روان می‌شوند و سراب می‌گردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ ۚ ۱۰» [المرسلات: 10]. (و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۚ ۳» [التکویر: 3]. (و هنگامی که کوه‌ها رانده می‌شوند). سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۙ ۴۷» [الكهف: 47]. «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین،

در هم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم». «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۙ ۱۰ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ۙ ۱۱ لَا تَبْقَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۙ ۱۲» [طه: 105-107]. (از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو:

پروردگام آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی».

ایمان به روز رستاخیزی چه؟

یعنی پایان زندگی دنیوی و آغاز زندگی اخروی:

قبل از همه باید گفت که: ما ایمان داریم که هرگاه فرصت از بین رفتن زندگی دنیا فرا رسد - که البته تاریخ آن را غیر از خدا کسی نمی‌داند - این جهان هستی دگرگون خواهد شد و نظام این کائنات از هم خواهد پاشید، و تمامی آسمان‌ها و زمین از بین خواهد رفت و آنگاه جهان آخرت در کون دیگری و با نظام دیگری پدید خواهد آمد و این امر برای الله متعال سهل و آسان است، زیرا همچنان‌که آن ذات قادر و توانا توانست این جهان شگفت‌انگیز را بیافریند و نظام خویش را بر آن حاکم کند، قادر است، آن را از بین هم ببرد و نظامش را باطل کند و بجایش کائناتی دیگر بیافریند. «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ

وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ۱۰۳ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ۱۰۴ « [هود: 103-104]. (آن روز محشر روزی است که همه مردم در آن جمع کرده می‌شوند، روزی که همه آن را مشاهده خواهند کرد، و ما آن را مؤخر نمی‌کنیم مگر تا فرصتی شمرده شده).
 ویا طوریکه می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» [الأعراف: 187]. (از تو در باره قیامت می‌پرسند که چه وقت بر پا می‌شود؟ بگو: علم آن نزد پروردگارم است، آن را در سر وقتش آشکار نمی‌کند مگر ذات توانای او).

ویا طوریکه می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ۱ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۲ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۳ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ۴ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ۵» [الإنفطار: 1-5]. (هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند، و هنگامی که دریاها بشدت به حرکت درآید - تا یکی شوند - هنگامی که قبرها گشاده شود آنگاه است که هر نفس خواهد فهمید که چه عملی پیش فرستاده و چه عملی را بتأخیر افکنده است).

معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ:

ایمان داریم به اینکه خداوند متعال پس از مردن ما را زنده می‌کند، و همه ما را هر کجا که باشیم با روح و جسد از قبرهایمان بیرون می‌آورد و برای محاسبه اعمال و دریافت پاداش نیک یا بد در آن میدان بزرگ، در روز حشر جمع می‌کند، و این امر برای ذات قادر و یکتایی مانند او ممکن است، و عدالت در حکمتش همین را تقاضا می‌کند. «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۶» [الجاثية: 26]. (بگو: ای رسول ما، خدا شما را زنده می‌کند سپس می‌میراند سپس همه شما را برای روز قیامت که هیچ شک و تردیدی در آن نیست جمع می‌کند و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند).

ویا طوریکه می‌فرماید: «بِأَيِّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۵ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۶ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۷»

[الحج: 5-7]. «ای مردم، اگر در باره رستاخیز و قدرت خدا بر زنده کردن دوباره مردگان تردید دارید، بدین نکته توجه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آید که ما شما را از خاک می‌آفرینیم سپس این خاک را به نطفه و بعد از نطفه به خون بسته و پس از آن به یک قطعه گوشت تبدیل می‌کنیم که برخی کامل و تام‌الخلقه و برخی، ناتمام و ناقص‌الخلقه است تا در این انتقال و تحولات، قدرت خویش را بر شما آشکار سازیم و ما جنین‌هایی را که بخواهیم تا زمانی معین در رحمها نگاه می‌داریم و آنگاه شما را به صورت کودک از شکم مادر بیرون می‌آوریم سپس شما را پرورش می‌دهیم تا اینکه به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید برخی از شما در این میان می‌میرند و برخی دیگر به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند تا بدانجا که چیزی از علوم را بخاطر نخواهند داشت. (دلیل دیگری بر قدرت خدا این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی اما هنگامی که - فصل بهار (در می‌رسد

و - بر آن آب می‌بارانیم به جنبش درمی‌آید و رشد و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویند، (آثار قدرت) دلیل است که خدای قادر حق است و هم او مردگان را زنده می‌گرداند. و وی بر هر چیز توانا است و اینکه قیامت بدون شک عنقریب در خواهد رسید و اینکه خداوند مردگان را که در قبرها هستند بر خواهد انگیخت».

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾

در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت او را به حیات مجدد لبیک می‌گویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع می‌گردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی! (۱۰۸)

«الدَّاعِيَ»: دعوت کننده. مُنادی. مراد اِسرافیل است. «عِوَجَ»: سرپیچی و انحراف.

«لِلرَّحْمَنِ»: به خاطر سیطره عظمت خداوند مهربان بر عرصه محشر. در برابر خداوند مهربان.

«هَمْسًا»: صدای آهسته و زیرلبی

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ»: در روز قیامت مردم به سوی ندای دعوتگر حق که آنان را به سوی میدان محشر فرا می‌خواند می‌شتابند؛ آنان از اجابت وی و گرد آمدن در محشر، هیچ گریزگاه و پناهی ندارند.

و او چنین ندا در می‌دهد: به‌سوی پهن‌دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید.

«وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»: صدا های خلق از خضوع در برابر هیبت پروردگار رحمان خاموش و ساکت می‌شود.

«فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»: یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد و جز صدای آهسته که تقریباً شنیده نمی‌شود، چیزی دیگر نمی‌شنوی.

از ابن عباس روایت شده است که آن صدای آهسته عبارت است از صدای آرام پاها که به میدان حشر می‌روند. (طبری ۲۱۴/۱۶).

در آیه مبارکه در می‌یابیم؛ آن‌عه کسانی در دنیا از داعیان الهی اعراض می‌کردند، در روز قیامت، چاره‌ای جز پیروی نخواهند داشت. واقعیت اینست که: قیامت، روز تجلی و ظهور رحمانیت خداوند است و رحمانیت او، امید و ملجأ تمام مردم است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾

در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است. (۱۰۹)

شفاعت، مقام والایی است که اشخاصی خاصی از آن برخوردارند. شفاعت، تصرف در اراده‌ی الله متعال و یا تخلف از حکمت و عدل و محاسبات و سنت‌های الهی نیست، بلکه بر اساس خواست خداوند است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم

آنها را برشمارم پس خداوند متعال مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخنت شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعتت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت صلی الله علیه وسلم از چهار بار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

«لَا تَفْعُ الشَّفَاعَةُ»: در روز قیامت. شفاعت به سه شرط انجام می‌گیرد: 1 - خدا به شفاعت کننده اجازه شفاعت دهد (نگاه: بقره / 255، یونس / 3). 2 - آنچه درخواست می‌شود خدایسند باشد (نگاه: طه / 109). 3 - خدا راضی شود از کسی که برای او شفاعت می‌گردد (نگاه: انبیاء / 28، نجم / 26).

شفاعت بزرگ:

که در روز محشر برای رفع بلا و مصیبت از مردم و رسیدگی به حساب از میان مخلوقات مخصوص پیامبر ما صلی الله علیه وسلم است. شفاعت‌های دیگر در غیر از روز قیامت یک امر عام میان پیامبران و دیگران هستند. همانند شفاعت برای بیرون آوردن مؤمنانی که وارد آتش شده‌اند از آن، و بالا بردن درجات.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿١١٠﴾

الله می‌داند آنچه را که پیش روی مردم است و آنچه را که پشت سر آن‌هاست، ولی (مردم) از نگاه علم به او آگاهی ندارند. (۱۱۰)

در روز قیامت، حسابرسی بسیار دقیق است، زیرا حسابگر همه چیز را به خوبی می‌داند و راهی برای سوء استفاده از شفاعت نیست.

احاطه‌ی علمی خداوند نسبت به همه کارهای گذشته و آینده مردم یکسان است.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

و همه چهره‌ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می‌شود، و آن که (بار) ظلم بر دوش دارد، ناکام (و مأیوس) می‌گردد. (۱۱۱)

به یاد داشته باشد که: حالات روحی انسان، قبل از هر چیز در چهره او جلوه می‌کند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» و چهره‌های بندگان برای خدای زنده پاینده که بر تدبیر هستی پایدار است و مرگ را بر وی راهی نیست. خاضع و ذلیل شده است.

امام زمخشری فرموده است: منظور از چهره‌ها، چهره‌ی گناهکاران است که آنها در روز قیامت وقتی ناامید می‌شوند و بدبختی و شقاوت و بدی حساب خود را می‌بینند، مانند اسیران به بند کشیده شده، چهره‌ای خوار و ذلیل به خود می‌گیرند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۱).

همچنان قابل یادمانی می‌دانم که: سرانجام ظلم، محرومیت از رحمت الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» و هر کس به وی چیزی را شریک آورده باشد در روز حساب زیانکار و هلاک شده است. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت.

باید گفت که: بسیاری از ظلم‌ها را می‌توان در دنیا با توبه و معذرت خواهی از مردم، جبران و محو کرد، ولی انسان بدبخت آن است که ظلم خود را تا قیامت حمل کند. در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخيبة كل الخيبة من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: ﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ [لقمان: 13]. «هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که خدا را در حالی ملاقات می‌کند که به وی مشرك است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرك ظلمی بس بزرگ است.»

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾

و هر کس که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ظلمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقش می‌هراسد). (۱۱۲)

«وَهُوَ مُؤْمِنٌ»: در حالی که انجام دهنده کارهای نیک مؤمن باشد. چرا که کارهای نیک کافر هدر می‌رود و ضائع می‌شود (سوره: بقره / 217، زُمر / 65، احزاب / 19). «ظُلْمًا»: مراد عقاب بدون سبب، یا افزایش بر لغزش‌ها و سیئات است. «هَضْمًا»: خوردن و کاستن. کم کردن حق کسی و وفا نکردن به ادای آن واجب. مراد کاستن از حسنات است. قبل از همه باید گفت که: شرط قبولی عمل صالح، ایمان به الله است. ایمان از عمل جدا نیست، ایمان بی عمل، مثل درخت بی ثمر و عمل بی‌ایمان همچون درخت بی‌ریشه است. در آیه مبارکه آمده است: هر آن که اعمال نیکو را پیش از خود می‌فرستد، به شرط این که به الله ایمان داشته باشد. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» پس از هیچ ظلمی نمی‌ترسد، از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، و نه از «هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات اش. با آنکه پاداش، تفضّل الهی است نه استحقاق انسان، اما خداوند در پاداش کسی کوتاهی نمی‌کند و کم نمی‌گذارد.

یعنی در قیامت، نه اصل عمل و پاداش از بین می‌رود تا ظلمی صورت گیرد و نه آنکه از پاداش کم گذاشته می‌شود.

اگر چه انجام تمام کارهای نیک و شایسته امکان پذیر نیست، ولی انسان باید به اندازه‌ی توان و طاقت، بشری خویش کوشش بعمل آرد تا کار صالح انجام داد. این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

بنابراین هرگاه يك عمل نیکو که از شخصی کافر، منافق، مشرك، ریاکار و ... که دارای روحیه‌ای فاسد است سر زند، مورد قبول واقع نمی‌شود. چنانکه اگر کافری، کار شایسته و خوبی مثل اختراع و اکتشاف نافع انجام دهد، در حالی که حق را فهمیده و آگاهانه در کفر اصرار ورزد، کار نیکوی او پذیرفته نخواهد شد.

خواننده محترم!

در آیات ده گانه فوق الذکر درباره سیمایی اجمالی از برپایی قیامت اشارات بعمل آند که اجمال آن به شرح ذیل است:

- دمیدن صور وزنده شدن مردگان. «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» (102 طه)
- محشور گردیدن مجرمان. «نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ» (102 طه)
- متلاشی شدن کوه ها. «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (105 طه)
- همه گوش به فرمان دعوت کننده‌ی الهی هستند. «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» (108 طه)
- شفاعت بدون اذن خدا مؤثر نیست. «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» (109 طه)

- خداوند متعال با احاطه علمی اش به همه حساب‌ها می‌رسد. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ» (110 طه)

- همگی در برابر حکم الهی تسلیم هستند. «عَنْتِ الْوُجُوهُ» (111 طه)

- ظالمان مأیوس اند. «خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (111 طه)

- مؤمنان صالح در آرامش به سر می‌برند. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا». (112 طه)
خوانندگان گرامی!

در آیات (113 الی 114) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

و این گونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم، و در آن بیم دادن و ترساندن را به (شیوه‌هایی گوناگون بیان داشتیم، تا پرهیزگار شوند، یا باعث یادآوری و پند ایشان شود). (۱۱۳)
در این هیچگونه شکی وجود ندارد که: همه‌ی انسان‌ها محتاج وحی میباشند، برخی از باب اخطار و برخی از باب تذکر. در آیه مبارکه آمده است: و آنگونه که حق تعالی اهل ایمان را به سوی نیکوکاری و احسان فرا خواند و کافران را از نافرمانی‌ها و گناهان برحذر ساخت هم بدینسان این قرآن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به زبان عربی مبین نازل کرد، تا مردم آن را با فهم متعهدانه بفهمند.

در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از الله متعال پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند و موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل‌هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به‌قولی معنی این است: یا قرآن در دل‌هایشان زهد و تقوا ایجاد کند.

هشدار بی‌اثر نیست، یا تأثیر عمیق دارد، «يَتَّقُونَ» و یا حداقل، تذکر است. «ذِكْرًا» یا

نتیجه می‌دهد، «يَتَّقُونَ» و یا اتمام حجت می‌کند. «ذِكْرًا»

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾

پس الله پادشاه حقیقی و برحق، بزرگ و بلند مرتبه است. و در (خواندن) قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، و بگو: پروردگرم! بر علم و دانشم بافزای. (۱۱۴)

«تَعَالَى»: والا مقام است. از علو و عظمت مطلق برخوردار است.

«لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»: مراد نهی از عجله‌ای است که محمد صلی الله علیه وسلم به هنگام دریافت وحی جهت فراگیری و حفظ قرآن داشت، و بدین خاطر با شتاب به دنبال فرشته وحی جبرئیل امین، آیات قرآنی را تکرار می فرمود (قیامه / 15 - 17، اعلی / 6).
«يُقْضَى»: به پایان رسانده شود.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»: جلال و عزت از آن خدا فرمانروای حقیقی است. آفرینش بی هدف و انسان رها نیست، زیرا بی‌هودگی و بی‌هدفی در شأن خدا نیست. ذات مقدس الهی را از هر فکر و اندیشه‌ای برتر و افعال او را از هر امر باطل، پاك و منزه بدانیم.

حکومت حکیمانه، حقیقی، مطلق و منحصر به فرد، از آن الله متعال است.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم که عاشقانه طالب شنیدن و گرفتن وحی الهی بود برایش گفته شد که: ای پیامبر! و در خواندن قرآن پیش از آنکه جبرئیل از تلاوت آن بر تو فارغ شود شتاب مکن، بلکه صبر کن و گوش فراده تا او قرائتش را تمام کند، آنگاه تو آن را بخوان.

ابن عباس گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم از بس که بر حفظ قرآن حریص بود و می‌ترسید فراموش گردد، قبل از این که جبرئیل قرائت را به آخر برساند، او خواندن آن را شروع می‌کرد، لذا خدا او را از این کار نهی کرد.

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: نظیر این آیه در سوره قیامت نیز آمده است، طوریکه می‌فرماید: **«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»** [القیامة: 16]. «به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی». (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۱).

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»: اگر چه خداوند می‌تواند بدون دعا هم لطف کند، ولی از پیامبرش می‌خواهد که دعا نماید. و از پروردگارت بخواهد که علمی بر علم اش بیفزاید زیرا علم بهترین محبوب و گرامی‌ترین مطلوب است.

امام طبری در این مورد می‌نویسد: گفته است: به او امر کرده است که فواید علمی و مطالبی را که نمی‌داند، بطلبد. (طبری ۲۲۰/۱۶).

برای علم و دانش نهایی نیست و فارغ التحصیل اصلاً معنا و مفهومی ندارد، بناً آیه مبارکه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیه آن، تا هر پایه‌ای که خداوند متعال بخواهد، ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند تا اخیر برساند.

امام نسفی به نقل از علماء می‌گوید: «الله متعال پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم». علم، وسیله‌ی رشد انسان‌هاست. و علمی دارای ارزش و اعتبار است که همراه با فراگیری آن، ظرفیت انسان نیز زیاد شود و رشد کند. علم را باید از عالم حقیقی طلب کنیم.

یادداشت:

مفسر تفسیر «المیزان» می‌نویسد که: از عبارت **«لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»** (نظیر این عبارت در سوره قیامت، آیه 18 نیز آمده است. **«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»** چنین فهم به‌دست می‌آید که پیامبر صلی الله علیه وسلم مجموعه آیات قرآن را می‌دانسته و آن را پیش‌خوانی می‌کرده است و این خود دلیل روشنی است بر آنکه قرآن مجید دو بار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، یکبار به صورت دفعی و بار دیگر به شکل تدریجی و آنچه را پیامبر در نزول دفعی در شب قدر دریافت کرده بوده، در هنگام نزول تدریجی، قبل از وحی می‌خوانده است.

همچنان در تفسیر «المیزان» آمده است: میان شتابزدگی و عجله از یک طرف و سرعت و سبقت که در قرآن با عبارات **«سَارِعُوا»** (آل عمران)، **«سَابِقُوا»** (حدید، 21) مورد ستایش و دستور قرار گرفته از طرف دیگر، تفاوت و اختلاف اساسی وجود دارد. حُسن سرعت و سبقت در جایی است که تمام مسائل محاسبه و تنظیم شده باشد، لذا نباید فرصت و وقت را از دست داد، ولی شتابزدگی و عجله در جایی است که هنوز

موعد انجام نرسیده و یا نیاز به تکمیل و بررسی است، از این روی می‌بایست درنگ کرد.

سرچشمه‌ی عجله و شتاب، گاه امور منفی چون کم صبری، غرور و اظهار وجود است که البته این صفات، مذموم، و از ذات مقدس نبوی به دور است، و گاهی به خاطر شدت عشق و علاقه به دریافت مطلب و دلسوزی برای حفظ چیزی است، که در این صورت امر نیکویی به شمار می‌رود و تعجیل پیامبر صلی الله علیه وسلم در وحی از این جهت بوده است، یعنی دریافت عاشقانه، و هیجان و نگرانی برای حفظ وحی.

شان نزول آیه 114:

712- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: وقتی جبرئیل آیات را می‌آورد پیغمبر برای حفظ آن، خود را به زحمت و مشقت می‌انداخت. چون می‌ترسید قبل از حفظ آیه جبرئیل امین صعود کند. پس الله متعال: آیه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ ...» را نازل کرد. در سوره نساء آیه 34 سبب دیگری آمده است که صحیح‌تر است. خوانندگان گرامی!

در آیات (115 الی 127) در باره قصه ی آدم و حوا، ابلیس و امتناع از سجده، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾

و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم [ولی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [محکم] نیافتیم. (۱۱۵)

«عَهِدْنَا إِلَيْهَا آدَمَ»: به آدم فرمان دادیم. مراد از عهد در اینجا سفارش و فرمان است. چنین توصیه و امری هم راجع بود به نخوردن از میوه درخت ممنوع (بقره / 35).

قبل از همه باید گفت که: از عوامل مهم انحراف انسان، یکی غفلت از کرامت و مقام انسانیت و دیگری غفلت از دشمن درونی و بیرونی است که قرآن عظیم الشان بارها بر این اصل ها تاکید و هشدار فرموده است.

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» و به یقین پیش از آنکه آدم علیه السلام از درخت ممنوعه بخورد و الله متعال وی را از خوردن آن نهی نماید، به وی سفارش کرد که شیطان برایش و همسرش دشمن است و به وی نصیحت کرد که مبادا شیطان از بهشت بیرون شان کند که در آن صورت، سختی و تیره بختی به ایشان خواهد رسید. ولی شیطان وسوسه‌شان کرد و در نتیجه سفارش الله متعال نسبت به خود را فراموش کردند پس نه سفارش الهی برای آدم محفوظ باقی ماند و نه عزمی استوار بر عمل و پایداری. «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»: عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجراء گذاشتن باورها در هر امری است.

البته آدم علیه السلام خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١١٦﴾

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همه سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد). (۱۱۶)

ای پیامبر! به یاد بیاور روزی را که به فرشتگان دستور دادیم تا برای آدم به عنوان سلام و احترام سجده کنند، آنها فرمان را اطاعت و اجراء کردند جز ابلیس که از سجده بردن امتناع ورزید و نافرمان شد. صاوی گفته است: به منظور این که اطاعت امر را به بندگان بیاموزد، این قصه در هفت سوره‌ی قرآن تکرار شده و دشمنی و عداوت شیطان را نسبت به پدر آنان یادآور شده است. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳/۶۶).

قابل یاد آوری است که: نام حضرت ادم علیه السلام بصورت مجموعی 25 بار در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان از جمله: سوره بقره، آل عمران، مائده، اعراف، اسراء، کهف؛ مریم، طه، یس، تذکر رفته است، ولی داستان آدم و ابلیس بصورت کل در سوره‌های بقره، آیه 34، سوره اعراف آیات 11 و 12، سوره اسراء آیات 61 و 62، سوره کهف، آیه 50، سوره طه، آیه 116 و سوره ص، آیات 71 تا 74 و سوره حجر آیات 27 الی 43 آمده است.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾

پس گفتیم: ای آدم! در حقیقت این ابلیس برای تو و همسرت دشمن است، پس شما را از جنت بیرون نکند، که در رنج و مشقت افتی. (۱۱۷)

از بزرگترین الطاف الهی بر بندگان، همانا معرفی خطر شیطان است. جنگ و دشمنی میان حق و باطل، از ابتدای آفرینش انسان وجود داشته است، و تا به امروز ادامه دارد. در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت ما آدم علیه السلام را آگاه و مطلع ساخت که: شیطان نسبت به تو و حوا سخت‌ترین خطرناکترین دشمن می باشد، زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضل‌تان معترف شد.

«فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» «تَشْقِيًا»: تو به درد و رنج خواهی افتاد. از شقاوت به معنی زحمت و مشقت است (طه / 2).

بنابراین باید قبل از اینکه شما دو تن را از بهشت بیرون کرده و آن وقت پس از نعمت‌ها تیره بختی دامنگیرتان شود، باید احتیاط و حذر داشته باشید، هشدار از نیرنگ شیطان، این بود که از او فرمان نبرید که سبب اخراج شما از بهشت می‌شود و بدبخت خواهید شد. همچنان در آیه مبارکه به آدم و حوا خطاب بعمل آمده است، ولی علت مفرد آمدن فعل خاص بنام آدم بدان خاطر است که عهد و پیمان در آغاز متوجه آدم بوده و نقطه پایان هم متوجه او شده است. از سوی دیگر، درد و رنج مرد که رئیس اهل و عیال خود است، متضمن درد و رنج اهل و عیال نیز می‌باشد.

ابن کثیر در تفسیر خویش در این مورد می‌فرماید: هدف از هشدار اینست که: در مورد اخراج خود از بهشت تلاش مکن که در طلب روزی به زحمت و به بدبختی گرفتار شوی؛ چون تو اکنون در بهشت و در رفاه زندگی می‌کنی و هیچ‌گونه رنج و زحمتی نداری. (مختصر ۲/۴۹۶).

ولی زندگی در دنیا، همراه با مشقت است. دلیل اینکه حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

ولی از جمله «عَدُوُّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ» آیه مبارکه معلوم می شود که: زن و مرد، هر دو در تیررس تبلیغات دشمن و وسوسه های شیطان قرار دارند.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿١١٨﴾

در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی. (۱۱۸)

ای آدم! در حقیقت برایت از جانب خدا پیمانی است که تودر بهشت از انواع برخوردار باشی و بهره مندی ها مستفید و از انواع نعمت ها، چون خوردنی های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی های فاخر مستریح متنعم می گردی. و نه برهنه می مانی؛ زیرا در آنجا هم غذا بسیار است و هم لباس.

« وَلَا تَعْرَىٰ »: عری (بر وزن قفل): عریان بودن: «العری: عدم اللبس». «لا تعری»: عریان نمی مانی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ﴿١١٩﴾

و نه هرگز در آنجا به تشنگی و به گرمای آفتاب آزار بینی. (۱۱۹)

« لَا تَظْمَأُ »: ظماء: عطش «لا تظمأ: عطشان نمی شوی.

« لَا تَصْحَىٰ »: حرارت آفتاب سوزان به تو نمی رسد و گرمزده نمی گردی. مراد این است که کار کردن و رنج کشیدن در میان نیست.

ای آدم! و همچنان برایت از جانب الله پیمانی است که نه در بهشت تشنه می شوی و نه آفتاب زده و در گرمای آفتاب در مان می باشی؛ زیرا در آنجا آب شیرین سرد و گوارا موجود است و سایه های پهن و فراگیر بی آزار. و بهشت منزلگاه شادمانی و سرور است و خستگی و رنج در آن وجود ندارد، و برعکس دنیا، گرما و تشنگی در آن نیست، نیازها و خواسته های اولیه ی انسان در چهار چیز نمود پیدا می کند: گرسنگی و تشنگی که مشقت درونی است و برهنگی و بی مسکنی که مشقت بیرونی است و در آیات متبرکه که به هر چهار مورد اشاره بعمل آمده است: **«أَلَّا تَجُوعَ لَا تَعْرَىٰ لَا تَظْمَأُوا لَا تَصْحَىٰ».**

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾

پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت همیشگی و ملکی که زایل نمی شود، راهنمایی کنم؟ (۱۲۰)

« لَا يَبْلَىٰ »: کهنه و فرسوده نمی شود. فناپذیر و زائل نمی گردد.

در آیه مبارکه میخوانیم که: پس شیطان آدم را وسوسه کرد و او را بانیرنگ و خدعه و القای آرزوها فریفت و برایش گفت: ای آدم! آیا می خواهی درختی را به شما نشان بدهم که هر کس از ثمر آن بخورد، هرگز نخواهد مرد، و به ملک همیشگی نائل می آید، ثروت و ملکی که هرگز زوال ندارد؟ این نیرنگی است که ظاهری نصیحت آمیز دارد، اما شیطان کجا و کی اندرزگو شده است؟

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

راه نفوذ شیطان، تمایلات انسانی است. **« هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ »** دروغ گفتن از

جمله وسایل کار شیطان برای فریب دادن انسان هاست.

شیطان بر نیازها و خواسته های انسان آگاه بوده است لذا آدم را از راه میل به جاودانگی، اغفال کرد. آری آرزوهای طولانی و دراز، انسان را به گناه می کشاند.

شیاطین از نام‌ها و عناوین زیبا و جذاب برای انحراف مردم و مقاصد شوم خود استفاده می‌کنند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٢١﴾

آنگاه (آدم و حوا) از آن (درخت) خوردند، (و لباسهای بهشتی آنها ریخت) پس عورتشان برایشان آشکار گشت، و شروع کردند که از برگ (درختان) بهشت بر خودشان می‌چسباندند، و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد. (۱۲۱)

« فَبَدَّتْ لُهُمَا »: ظاهر شدن زشتی‌ها و برهنگی، اولین اثر عصیان آدم بود. واقعیت امر این است پوشش برای انسان، کرامت و زیبایی، و برهنگی، پستی و زشتی است.

ابن عباس در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: از نوری که به تن آن دو کرده بود، لوچ و برهنه شدند و عورتشان نمایان شد. (ابو سعود ۳/۳۲۷). در حالی که قبلاً پوشیده بود.

« فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوْآتُهُمَا »: ملاحظه نمودیم که: لقمه‌ی نابجا، چطور سبب ریختن شرم و حیا و ظهور زشتی‌ها می‌شود.

« وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ »: پوشش و پوشاندن شرمگاه، در فطرت تمام انسان‌هاست. در آیه مبارکه در می‌یابیم که: آدم و حوا شروع به چسباندن برگ‌های درختان بهشت بر خود و پوشاندن خود بدان‌ها کردند. تا مستور بماند.

« وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى »: مخالفت با امر خدا، مخالفت با رشد و تربیت خود انسان است. در آیه مبارکه می‌فرماید: آدم فرمان الله متعال را مخالفت کرد پس به گناه خوردن از درخت ممنوعه از راه رشد به بیراهه رفت. و از مقصود و هدف خویش که عبارت بود از ماندن ابدی در بهشت، منحرف و گمراه گشت؛ زیرا به گفته‌ی دشمن فریب خورد. ابو سعود گفته است: هر چند آدم مرتکب گناه کوچکی شد، اما خداوند اوصاف «معصیت و غوایت» را برای او به کار برده است؛ زیرا این نافرمانی در نظر خدا بسیار بزرگ بود، و نیز تا فرزندان آدم را از نافرمانی باز دارد. (ابو سعود ۳/۳۲۷).

خواننده محترم!

پیامدهای گناه برای تمامی مرتکبان آن یکسان نیست. طوری که در آیه مبارکه بیان یافت: با اینکه هر دو (آدم و حوا) نافرمانی کرده و از درخت ممنوعه خوردند، ولی معصیت در آیه مبارکه به آدم علیه السلام، نسبت داده شده است.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿١٢٢﴾

سپس پروردگارش او را برگزید، پس توبه اش را پذیرفت، و (او را) هدایت کرد. (۱۲۲)

«اجْتَبَاهُ»: انتخابش کرد. به پیغمبریش برگزید. خدا با توفیق توبه او را به خود نزدیک فرمود (اعراف / 23).

توبه، زمینه‌ی هدایت است. بعد از اینکه آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش

ظلم کرده است پروردگار با عظمت توبه‌اش را پذیرفت، قابل یاد آوری می باشد که: پذیرش توبه، از شئون ربوبیت الهی است، و او را به پایداری بر توبه و دست‌آویزی به اسباب طاعت و عبادت راهنمایی کرد.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾

(الله) فرمود: پس هر دو با هم از بهشت [به سوی زمین] پایان شوید، در حالی که بعضی از (نسل) شما دشمن بعضی دیگر خواهند بود، پس اگر برای شما از جانب من هدایت رسد، هر کس از هدایت پیروی کند، نه گمراه می شود و نه به مشقت و رنج می افتد. (۱۲۳)

«**إِهْبِطًا**»: مراد آدم و حواء و ابلیس است (بقره آیه ۳۶).

«**لَا يَضِلُّ**»: در دنیا گمراه و سرگشته نمی‌شود.

«**لَا يَشْقَى**»: در آخرت با درآمدن به دوزخ بدبخت نمی‌گردد.

دیده می شود که: ارتکاب يك گناه می‌تواند نسلی را در هبوط نگه دارد. خداوند متعال به آدم و حوا دستور فرمود که: همراه با شیطان از بهشت به زمین فرود آید، یعنی از بهشت بیرون شوید و به زمین فرود آید، که به خاطر کسب معیشت و اختلاف طبع و سلیقه و خواسته‌ها، بعضی از شما با یکدیگر دشمن می‌شوند.

یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می‌آید.

در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان مادیات، بروز تضاد و تزاخم قطعی است، مهم آن است که انسان در این بین خط الهی را گم نکند.

مفسرزمخسری می نویسد: از آنجایی که آدم و حوا اصل و اساس نوع بشرند، آنها به صورت خود انسان مورد خطاب قرار داده است. (تفسیر کشاف ۹۳/۳).

«**فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى**»: در آیه مبارکه اولین بشارت به آدم علیه السلام، آمدن رهنمودهای الهی است که با پیروی از آنها راه برای سعادت و برگشت به بهشت باز می نماید. و این رهنمود الهی اینست که: اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرو فرستادن کتاب‌ها؛ در آن صورت، هر کس از هدایت پیروی کند، در دنیا راه را گم نکرده و در آخرت به شقاوت و بدبختی مواجه نخواهد شد. با تمام وضاحت در می یابیم که: خوشبختی و نجات انسان، در سایه پیروی از اوامر الهی است.

ابن عباس در این مورد می فرماید: الله متعال تضمین کرده است که هر کس قرآن را بخواند و به مندرجات آن عمل کند، در دنیا راه را گم نمی‌کند و در آخرت بدبخت نخواهد شد. (تفسیر قرطبی ۲۵۸/۱۱).

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم. (۱۲۴).

در آیه‌ی قبل خواندیم که الله متعال به پیروان حق بشارت داده شد، ولی در این آیه هشدار و اخطار به روی‌گردانان از حق داده می‌شود، و بدین ترتیب بیم و امید در کنار هم مطرح شده، که در تبلیغ کار بی‌نهایت مؤثر و مفید می‌باشد.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی می‌فرماید: **«مَنْ أَعْرَضَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»** کسی که در دنیا چشم‌پوشی را بر روی حقایق بست، مطمئن باشد که در قیامت کور محسوس خواهد شد.

مفسر دکتور مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: هر کس از فرمان و دستوراتی که بر پیامبران فرستاده‌ام، از قبیل شرایع و احکام سر برتابد، در دنیا هر چند که به ظاهر در ناز و نعمت هم باشد، زندگی سخت و تلخ خواهد داشت.

یعنی: بی‌گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی‌بهره می‌ماند و هرچند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به‌سر می‌برد.

قابل تذکر است که: هدف از سختی و تنگی زندگی، نداشتن نیست، بلکه بسیاری از سرمایه‌داران به خاطر حرص، ترس و تشویش در فشار و تنگنا زندگی می‌کنند. زندگی آرام و شیرین، فقط در پرتو یاد و ذکر الله است، دوری از یاد الله مایه اضطراب، حیرت و حسرت است، هر چند تمکن مالی بالا باشد.

در برخی روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش می‌باشد. **«و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»**: و در روز رستاخیز او را نابینا حشر خواهیم کرد. یعنی: او را درحالی حشر می‌کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به‌قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

ابن کثیر در این مورد می‌نویسد: هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند، در همین دنیا زندگانش سخت در تنگنا خواهد بود، هر چند که به ظاهر خواهد بود، و اطمینان خاطر و آرامش قلب را نخواهد داشت، بلکه به سبب گمراهی‌های سینه و درونش از لباس و خوراک و مسکن دلخواه برخوردار باشد؛ زیرا دلش همیشه آشفته و مضطرب است و در حیرت و شک قرار دارد. و عده‌ای می‌گویند: معنی آیه چنین است: قبرش بر او تنگ می‌شود تا حدی که چپ و راستش به هم می‌آیند. (مختصر ۴۹۷/۲).

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

کافر می‌گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسوس کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ (۱۲۵)

«قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»: من بینا بوده‌ام. این جواب به اعتبار اکثر اشخاص است؛ چرا که برخی در دنیا کور مادرزاد بوده و یا بعدها کور شده‌اند.

واقعیت امر اینست که انسانهای بی‌ایمان، هم در دنیا زندگی مشقت‌بار دارد و هم در آخرت از نعمت دیدن محروم است، مطابق تعریف قرآن؛ در قیامت مجرم یا بشکل کور و رو سیاه محسوس می‌شود و یا در اثر ترس، وحشت و خیره‌نگری، به کبودی چشم مبتلا می‌گردد.

قَالَ كَذَلِكَ أَنتُكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٢٦﴾

(الله) فرماید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد پس آنها را فراموش کردی؛ و این گونه امروز (تو در آتش) فراموش خواهی شد. (۱۲۶)

خداوند متعال: به وی خبر می‌دهد که: پس همان طور که انقیاد برای طاعت الله متعال را در دنیا فرو گذاشتی یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی همانگونه امروز در جهنم به دست فراموشی رها ساخته می‌شود. یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گرددی زیرا جزا از جنس عمل است.

مفسران از جمله مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد که: فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم ناظر به آن می‌باشد: **«ما من رجل قرأ القرآن فَنَسِيَهُ إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَهُوَ أَجْزَمُ»**. «هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که الله متعال را در روزی که با وی ملاقات می‌کند، در حالی ملاقات می‌کند که بی‌زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان‌دهنده.

بصورت کل باید بعرض برسانیم:

اگر سرچشمه‌ی نسیان، بی‌اعتنایی باشد، عقوبت خواهد داشت و گرنه نسیانی که بدون اختیار باشد توبیخی ندارد.

از مصادیق روشن یاد خدا، نماز است، خداوند می‌فرماید: **«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»** (طه، 14) و بدیهی است که هر کس خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهد کرد، این وعده‌ی الهی است که **«فَأَذْكُرُونِي أَنْذُرَكُمْ»** (بقره، 152). و قهراً کسانی که خدا را فراموش کنند، خداوند نیز آنان را رها خواهد کرد. **«وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»** (۱۲۷)

و این چنین سزا می‌دهیم کسی را که اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده است. و البته عذاب آخرت سخت‌تر و پاینده‌تر است. (۱۲۷)

«كَذَلِكَ نَجْزِي»: این‌گونه هم در دنیا سزا و جزا می‌دهیم. این‌گونه در آخرت سزا و جزا می‌دهیم.

«أَسْرَفَ»: افراط و زیاده‌روی کرد. تفریط و کوتاهی کرد.

اسراف: طوریکه یاد آور شدیم؛ افراط‌گرایی و فرورفتن در شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است. بناً اسراف و استفاده نابجا از نعمت‌ها، زمینه‌ساز کفر است.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کس در ارضای هوس‌ها اسراف و افراط کند و گفته و دلایل متجلی پروردگار خود را تصدیق نکند، همان کیفر برایش مقرر است.

«وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»: و عذاب آخرت سخت‌تر، شدیدتر، پایدارتر و وحشتناک‌تر و پیوسته‌تر است زیرا نه قطع می‌شود و نه به پایان می‌رسد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (128 الی 135) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و... بحث بعمل آمده است.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ ﴿١٢٨﴾.

آیا برای هدایت (و بیداری) آنها کافی نیست که پیش از اینان چه بسیار از نسلها را هلاک کردیم که (اکنون آنان) در محل سکونتشان رفت و آمد می‌کنند؟ بی گمان در این (امر) نشانه های برای خردمندان است. (۱۲۸)

تحولات تاریخی به دست خداوند است، تاریخ، بهترین معلم و صادق‌ترین واعظ است، به تأسف باید گفت: هر آنکسیکه از آن عبرت نگیرد، سزاوار توبیخ است.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ»: آیا برای کافران روشن نشده است که خداوند متعال چه بسیار امت‌های پیشین را - آنگاه که تکذیب کردند - نابود ساخته است.

«يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ»: که اینک آنان در محل‌ها و آثار برجای مانده از آن گروه‌های تکذیب پیشه عذاب شده، از جمله اصحاب حجر و ثمود و قریه‌های قوم لوط را با چشم خود، نابود و ویران شده می‌بینند و باز هم پند و عبرت نمی‌گیرند؟

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ»: به راستی در نابود ساختن آن امت‌ها و آنچه از دیار و آثارشان باقی مانده است عبرتی است برای عبرت اندوزان و پند و اندرزی است برای پند پذیرانی که از عقل‌هایی سلیم و بینش‌هایی روشن و نورانی برخوردارند. ولی تمام انسانها دارای چشم عبرت بین نیستند، عبرت گرفتن مخصوص کسانی است که نفس خود را از آلودگی‌ها باز دارند.

بناتهدیدات الهی را باید جدی گرفت، و ما بدین عقیده ایم که همه تحولات تاریخی به دست خداوند متعال است.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزِمَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

و اگر فرمانی که پیش از این از پروردگارت مقرر شده (مبنی بر تأخیر عذاب) و وقت معین، نبود، بدون شک (عذاب آنها در همین دنیا) حتما لازم و واقع می‌شد. (۱۲۹)
«كَلِمَةٌ سَبَقَتْ»: سخنی که زده شده، و وعده‌ای که داده شده است (انفال / 33، قمر / 46).

«أَجَلٌ مُّسَمًّى»: مدت مقدر عمرشان، یا روز قیامت (انعام / 6). عطف است بر کلمه (كَلِمَةٌ).

سنت الهی بر مبنای برنامه و زمان‌بندی و مهلت دادن است، در غیر آن مجرمان فوراً به هلاکت می‌رسیدند. یعنی: اگر نزد خداوند متعال برای این گروه تکذیب‌کننده موعد معینی نبود، قطعا عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد، پس ظالمان بی ایمان نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور و فریفته شوند.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال، مجرمان را پس از اتمام حجّت عذاب می‌کند.

فَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى ﴿١٣٠﴾

پس (ای پیامبر!) بر آنچه می‌گویند، صبر کن، و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی، و (نیز) در ساعاتی از شب و در بخش‌هایی از روز پروردگارت را به پاکی یاد کن، تا راضی و خشنود گردی. (۱۳۰)

صبر، عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن و مقاومت کردن در بلایا و مصایب، به گونه‌ای که سینه انسان تنگ نشود و خاطرش پریشان نگردد. در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع اقتضا می‌کنند و باز داشتن از آنچه عقل و شرع نهی می‌کنند. صبر یک صفت نفسانی بازدارنده و عامی است که دارای دو جهت عمده است: از یک سو گرایش‌ها و تمایلات غریزی و نفسانی انسان را حبس و در قلمرو عقل و شرع محدود می‌کند. از سوی دیگر نفس را از مسئولیت‌گریزی در برابر عقل و شرع باز داشته و آن را وادار می‌کند که زحمت و دشواری پابندی به وظایف الهی را بر خود هموار سازد. البته این حالت اگر به سهولت و آسانی در انسان تحقق یابد، به آن صبر و هرگاه شخص خود را با زحمت و مشقت بدان وادار سازد، تصبر می‌گویند. خداوند متعال در قرآن عظیم الشان بصورت کل نوزده بار رسول الله صلی الله علیه وسلم را به صبر، هدایت و فرمان نموده است.

این آیه مبارکه مانند آیه (153 / سوره بقره) که می‌فرماید: **« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ »**: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر حوادث سخت زندگی،) از صبر و نماز کمک بگیرید، همانا خداوند با صابران است. پیامبر صلی الله علیه وسلم را به شکیبایی و حمد و ستایش پروردگار دعوت می‌کند، بادر نظر داشت اینکه؛ مخاطب این آیه ظاهراً پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما بدیهی است که آیه جنبه عمومی دارد.

صابران واقعی در مصیبت‌ها بردباری می‌کنند، به جهت اینکه در آن حکمتی از سوی ذات اقدس ربوبی نهفته است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: پس ای پیامبر! بر نیرنگ و آزار کفار شکیباباش، و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس‌و‌پیش نمی‌افتد.

امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: اکثر مفسران بدین باور اند که: مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه مبارکه اشاره به عمل آمده است: ادای نمازهای پنج‌گانه است. تسبیح گوی **« قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ »**: (قبل از طلوع آفتاب) اشاره به نماز صبح است. **« وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا »**: (و قبل از غروب آن) اشاره به نماز عصر است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی‌شود».

« وَ مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ »: (و برخی از ساعات شب تسبیح بگوی) یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند. **« وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ »**: (و تسبیح گوی در اطراف روز) به‌قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به‌قولی دیگر: جمله (و قبل غروب‌ها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. (قرطبی ۱۱/۲۶۱).

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾

و به‌سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است. (۱۳۱) **«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»:** انسان به طور طبیعی به سوی مادیات گرایش دارد، اما باید آن را مهار کرد. در ضمن باید یاد آور شد که همه‌ی متاع‌های دنیوی و وسایل کامیابی، نعمت الهی محسوب نمی‌شوند. جلوه‌های زندگی دنیا، ابزار آزمایش انسان‌هاست. به آنچه در خود داریم بیندیشیم، نه آنچه در دست دیگران می‌بینیم. رسیدن به مقام رضایت از خداوند، در صورتی است که به زرق و برق دنیا خیره نشوی. واقعاً اشخاصیکه جذب جلوه‌های مادی شد، احساس کمبود و تبعیض می‌کند و از خدا راضی نمی‌شود.

« وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى »: و بدان که روزی پاکیزه و حلال و پاداش بی‌زوال پروردگارت بهتر، بزرگتر و پایدارتر است؛ زیرا نه قطع می‌شود و نه فنا را بر آن رنگی است.

یعنی: آنچه که الله متعال برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به‌هرحال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. مفسران گفته‌اند: خطاب به پیامبر است، اما منظور امت او می‌باشد؛ زیرا پیامبر از هر کسی از دنیا بی‌نیازتر بود و از هر کس بیشتر به عطایای خدا رغبت داشت و آخرت را می‌خواست.

شان نزول آیه 131:

713- ابن ابوشیبہ، ابن مردویه، بزار و ابویعلی از رافع (روایت کرده اند: به رسول خدا مهمان آمد، آن بزرگوار مرا به نزد یهودی فرستاد و گفت: تا ماه رجب از وی مقداری آرد برایم قرض بگیر، یهود گفت: هرگز به او قرض نمی‌دهم، مگر این که چیزی گرو بگذارد. حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم (آمدم و جریان را عرض کردم. گفت: به ذات اقدس الهی سوگند که من مورد اعتماد ملکوتیان و امین زمین هستم. هنوز از خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دور نرفته بودم که آیه: **«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»** (و به‌سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است).

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲)﴾

و خانواده‌ات را به نماز امر کن و (خودت نیز) بر آن صابر باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، ما تو را روزی می‌دهیم و عاقبت از تقوا است. (۱۳۲)

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» «أَهْلٌ»: اهل پیغمبر، عبارت است از امت محمدی و خانواده خودش. اهل مردم، افراد خانواده ایشان است.

امر کردن به نماز از میان سایر واجبات، رمز بیمه شدن اعضای خانواده است. برای عدم وابستگی به زرق و برق دنیا، به نماز پناهنده شویم.

«لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا»: از تو روزی نمی‌خواهیم. از تو روزی خودت و دیگران را نمی‌خواهیم. لذا به سبب بدست آوردن رزق، از نماز غافل مشو.

در البحر آمده است: مشرکان به مقتضای سرشت ماجراجویانه‌ی خود، در پی عناد و لجابت هستند، پس در جوابشان گفته شد: این قرآن که در کتب آسمانی پیشین مژده‌ی آمدن آن آمده است، بزرگترین دلایل اعجاز است و دلیل و معجزه‌ایست که تا روز رستاخیز برقرار و پایدار است. (البحر ۶/۲۹۲).

- به درخواست‌هایی که جنبه‌ی بهانه‌جویی دارد، نباید توجه کرد. «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ... وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا...» (این خصیصه‌ی انسان‌های لجوج و متکبر است که معجزات و دلایل روشن موجود (قرآن) را کنار می‌گذارند و از سر لجابت دلیل دیگر طلب می‌کنند).

همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است.
وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزَلَ وَنُخْزَىٰ ﴿۱۳۴﴾

و اگر آنان را پیش از نزول قرآن هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی می‌کردیم، پیش از آنکه خوار و رسوا می‌شدیم؟ (۱۳۴)

«مِنْ قَبْلِهِ»: پیش از نزول قرآن. پیش از بعثت محمد.

«نُنزَلَ وَنُخْزَىٰ»: در دنیا خوار و در آخرت رسوا شویم. در آخرت خوار و رسوا شویم. مفسران گفته‌اند: خدا خواسته است که بعد از اعزام پیامبران و نازل کردن کتب، برای هیچ کس دلیل و بهانه‌ای باقی نماند، پس عذر و بهانه‌ای را برای آنان باقی نگذاشته است. بنا بر بعثت انبیاء علیهم السلام برای اتمام حجّت است، تا مردم بی‌خبری خود را بهانه قرار ندهند. این بدین معنی است تا زمانیکه قانون ابلاغ نشود، جریمه و سزا عادلانه نخواهد بود.

ولی نباید فراموش کنیم که: تبلیغ دین واجب است، خواه مردم توجه کنند یا نکنند. زیرا در غیر این صورت آنان حقّ اعتراض خواهند داشت. بصورکل باید گفت که: پیروی از انبیاء کلید عزت و آبرومندی بریا عالم بشریت می‌باشد.

قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿۱۳۵﴾

(ای پیامبر!) بگو: «همه منتظرند، شما (نیز) منتظر باشید، پس به زودی خواهید دانست که چه کسی اصحاب راه راست، و چه کسی هدایت یافته اند.» (۱۳۵)

«قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم، مأمور انذار و هشدار است. طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: ای پیامبر! به آن تکذیب‌کنندگان بگو: ما و شما همه در انتظار عواقب امور و در انتظار گردش روزگار می‌نشینیم؛ پس به زودی برای‌تان معلوم خواهد شد که فرجام نیک، پیروزی آشکار و فتح عظیم از آن کیست؟ «فَتَرَبَّصُوا»: امری است تهدید آمیز. یعنی منتظر عاقبت و نتیجه باشید.

«فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ»: به زودی خواهید دانست که چه کسی بر صراط مستقیم است، ما یا شما؟ یعنی گذشت زمان و تأریخ همه چیز را روشن می‌کند.

«وَمَنِ اهْتَدَىٰ»: و زود است که بدانید، اهل هدایت که پیرو حق و حقیقت و توفیق یافته‌گان را صواب‌اند کیانند؟! و چه کسی بر گمراهی مانده است؟

امام قرطبی گفته است: در این بیان نوعی تهدید و ترساندن نهفته است که سوره مبارکه طه با آن خاتمه یافته است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۲۶۵).

پایان جزء شانزدهم
ومن الله التوفیق

فهرست موضوعات و مطالب سوره طه:

شماره	اسم سوره	فهرست مضامین سوره ها	صفحه
	سوره طه	وجه تسمیه	
		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه	
		فضیلت سوره طه	
		موضوعات مطروحه در سوره طه	
		ارتباط سوره طه با سوره مریم	
		محتوا و موضوعات سوره طه	
		سایر خصوصیات سوره طه	
		فضای نزول سوره طه	
		موضوعات مطروح در آیات متبرکه (1 الی 8) از جمله: قرآن، مایه ی خوشبختی برای انسان است، رسالت و وظیفه ی پیامبر تذکر است نه اجبار مردم بر پذیرش .	
		معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش	
		«السَّيِّر»	
		«أَخْفَى»	
		داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض)	
		برخورد عمر بن (رض) بامحمد (ص) در حال کفر	
		داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام	
		موضوعات مطروحه در آیات (9 الی 16) در باره موسی در وادی مقدس، راز و نیاز با الله و سرآغاز وحی بر او،	
		«طُوي»	
		موضوعات مطروحه در آیات (17 الی 21) در باره عصا، اولین معجزه ی موسی علیه السلام منافع عصا	
		عصای حضرت موسی علیه السلام	
		عصای موسی و تبدیل آن به مار	
		موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (22 الی 35) در باره ید بیضا معجزه ی دوم موسی کلیم الله، ید بیضا	
		اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست	
		نام مادر موسی	
		نقش محبت در تربیت	
		نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی	

	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (42 الی 55) - موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند ، گفتگویی پیرامون ربوبیت .		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (65 الی 76) - در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال .		
	منّ و سلوی		
	موضوعات مطروحه در آیات (83 الی 98) - هم سخن بودن موسی با الله در میقات، فتنه ی سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه ی تخریب شده ی گوساله ی زرین به دریا.		
	سامری کیست؟		
	خوارچیست؟		
	سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم		
	داستان گوساله پرستی سامری		
	عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل		
	موضوعات مطروحه در آیات (99 الی 112) در باره پند گرفتن از قصه ی قرآنی، مجازات اعراض از دساتیر قرآنی، چگونگی زمین، کوهها و مردم در روز قیامت ،		
	صور چیست ؟		
	کوبیده شدن زمین و خُرد شدن کوهها		
	ایمان به روز رستاخیزی یعنی چه؟		
	معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ		
	شفاعت بزرگ		
	موضوعات مطروحه در آیات (113 الی 114) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات.		
	موضوعات مطروحه در آیات (115 الی 127) در باره قصه ی آدم و حوا ، ابلیس و امتناع از سجده .		
	موضوعات مطروحه در آیات (128 الی 135) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه .		

مکتبی بر بعضی از منابع و مآخذ:

1- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی . «تفسیر انوار القرآن» گزیده‌ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می‌باشد.

- 2- **تفسیر نور دکتور مصطفیٰ خرّم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفیٰ خرمدل از کردستان:
(متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3- **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4- **تفسیر کابلی**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمہ اللہ علیہ
مترجم: شیخ الہند حضرت مولانا محمود الحسن رحمہ اللہ علیہ
ترجمہ: جمعی از علمای افغانستان
- 5- **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 ہجری / 1116 میلادی - 12-
رمضان 592 ہجری)
- 6- **البحر المحيط فی تفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشہور بہ
ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» بہ زبان عربی می باشد.
- 7- **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشہور بہ ابن
کثیر.
- 8- **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 ہجری قمری)
- 9- **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشہور بہ جزیّ (متوفی 741ق)
- 10- **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شدہ
است. نویسندہ در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جملہ:
تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفادہ بہ عمل
آورده است.
- 11- **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ
ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفیٰ عمادی (متوفی 982)
- 12- **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 13- **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
نام مؤلف: ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
- 14- **تفسیر معارف القرآن:**
مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث
حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)

تاریخ نشر: (1980/01/01) .

17- تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقایل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22- تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سُورَة «سورة طه»

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان

ومسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**